



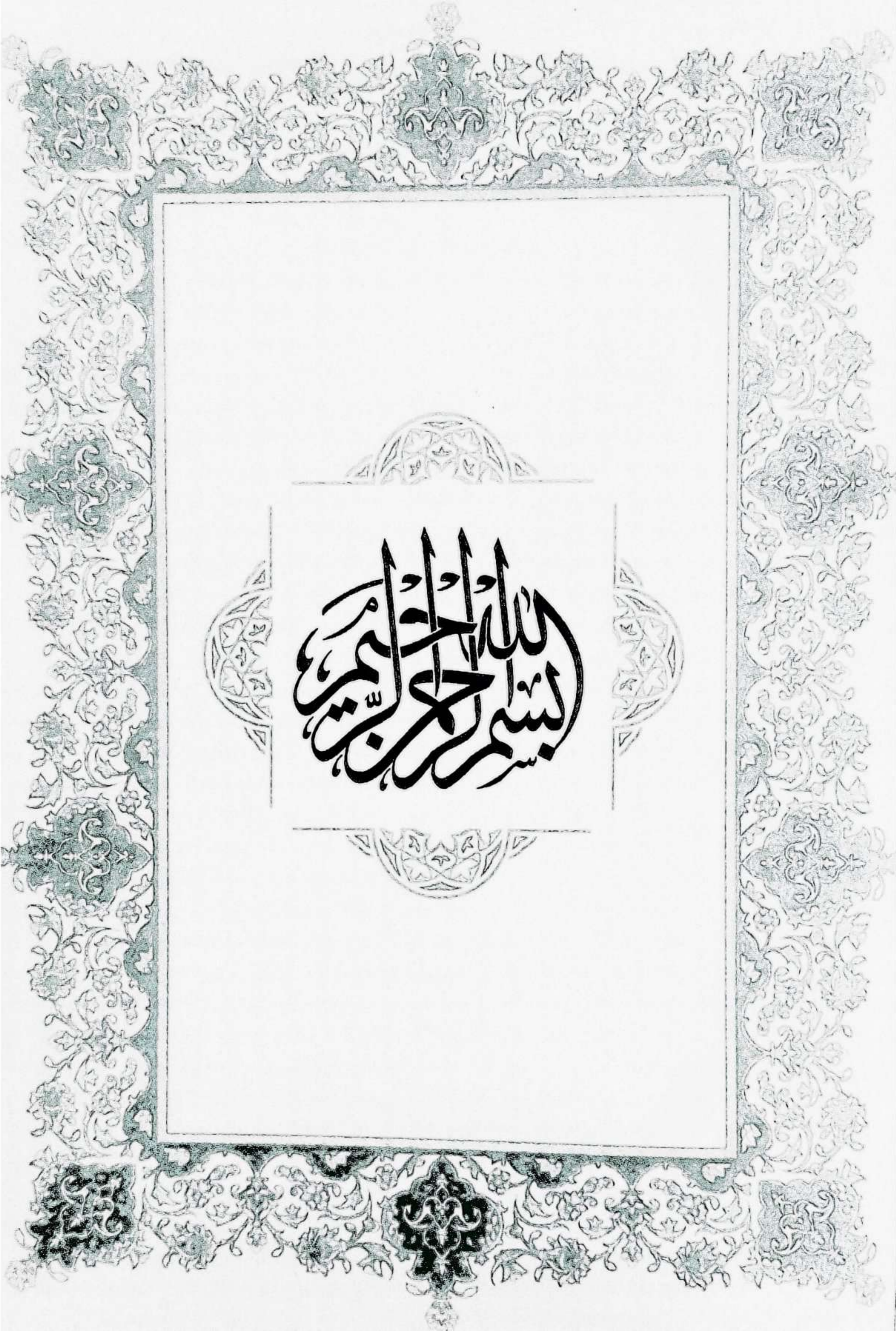
حلیۃ القرآن

سطح ۲

آموزش تجوید قرآن کریم

به روایت حفص از عاصم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



حِلِّيَةُ الْفُرُقِ

آموزش تجوید قرآن

به روایت حفص از عاصم

نوشته : سیدمحسن موسوی بلده

سومین تجدیدنظر و بازنویسی



انتشارات احیاء کتاب

موسوی بلده، محسن، ۱۳۳۲ -
حلیه القرآن: سطح ۲ آموزش تجوید قرآن به
روایت حفص از عاصم / محسن موسوی بلده - اویرایش
۱۲ - تهران: احیاء کتاب، ۱۳۸۲
۲۰۸ ص.

ISBN:978 - 964-5844-57-6

فهرستفویسی بر اساس اطلاعات فیبا .

نوبت چاپ: پنجاه و نه

۱. قرآن -- تجوید . ۲. قرآن -- قرأت.
الف. عنوان.

۲۹۷/۱۵۱

ح ۸۲: ۵: ۵۰۷۴۱
۱۳۷۹

۱۵۶۱۳-۷۹م

کتابخانه ملی ایران



شرکت انتشارات احیاء کتاب

حلیه القرآن سطح ۲

سید محسن موسوی بلده

نوبت چاپ: شصتم

تاریخ چاپ: ۱۳۹۸

تیراژ: ۳۰۰۰

چاپ و صحافی: احسان

بهاء: ۲۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۸۴۴-۵۷-۶

کلیه حقوق جهت ناشر محفوظ است و هر گونه کپی و تکثیر منع قانونی دارد.

مرکز پخش: کتاب رسان

تلفن: ۶۶۴۱۷۳۸۴ - ۶۶۹۰۲۶۹۹

دفتر پخش قم: انتشارات دارالعلم

خیابان معلم، میدان روح ا... نبش کوچه ۱۹ پلاک ۱۰

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۴۲۹۸-۹

صفحه	عنوان
۵	پیشگفتار
۶	مقدمه سومین ویرایش
۷	خلاصه ای از تاریخ قرآن
	چگونگی نزول قرآن (۷) چگونگی جمع آوری و تألیف قرآن (۹) نقطه گذاری و علامت گذاری قرآن (۱۱) تعلیم قرائت قرآن (۱۲) عوامل بروز اختلاف قراءات (۱۳) تألیف و تدوین قراءات (۱۴) اسامی قراء سبعة (۱۴) تفاوت قرائت، روایت و طریق (۱۶)
۱۹	مراتب قرائت
	امتیازات قرائت به روش تدویر (۲۲) تفاوت تحقیق و ترتیل (۲۴) تجوید قرآن (۲۵)
۲۸	آغاز قرائت
	استعاذه (۲۸) بسملة (۲۹) وجوه مختلف قرائت استعاذه با بسملة (۳۱) وجوه قرائت پی در پی دوسوره (۳۱) وجوه قرائت سوره های انفال و توبه (۳۲)
۳۳	ابتدا به کلمه
	همزه وصل (۳۴) نحوه تشخیص حرکت همزه وصل (۳۴)
۴۰	طرق وقف بر آخر کلمه
	وقف ابدال (۴۰) وقف اسکان (۴۱) وقف و وصل هفت کلمه در قرآن (۴۲) وقف الحاق (۴۳) وقف روم و اشمام (۴۴)
۴۷	احکام « هاء » آخر کلمه
	هاء جوهری (۴۷) هاء سکت (۴۸) هاء ضمیر (۴۸)
۵۲	باب مخارج حروف
	اندامهای گفتاری (۵۲) حروف هجاء (۵۴) مواضع پنج گانه دستگاه تکلم (۵۶) مخارج حروف و تعداد آنها (۵۷) موضع جوف (۵۷) موضع حلق (۶۱) موضع لسان (۶۵) دندانها (۶۵) موضع شفتین (۷۶) موضع خیشوم (۷۷) مراحل تولید حرف (۷۸)
۸۱	باب صفات حروف
	اقسام صفات (۸۲) صفات اصلی (۸۲) جهر (۸۳) همس (۸۴) شدة (۸۶) رخوة (۸۶) توسط (۸۷) استعلاء (۸۹) استفال (۹۰) اطباق (۹۱) انفتاح (۹۲) اصمات (۹۳) اذلاق (۹۴) صفات فرعی (۹۵) صغیر (۹۷) قلقله (۹۸) لین (۱۰۰) انحراف (۱۰۱) تکریر (۱۰۲) تفتی (۱۰۲) استطالة (۱۰۳)



	غنة (۱۰۶) نبیره (۱۰۶) بحنة (۱۰۸) تقسیم بندی صفات از لحاظ قوت و ضعف (۱۰۸) جدول صفات حروف (۱۰۹)
۱۱۱	احکام حروف
۱۱۱	باب تفخیم و ترفیق
	تفخیم (۱۱۳) ترفیق (۱۱۴) تفخیم حروف استعلاء (۱۱۴) تفخیم و ترفیق الف مدی (۱۱۶) امالة (۱۱۷) تغلیظ و ترفیق «ل» (۱۱۹) تفخیم و ترفیق «ر» (۱۱۹)
۱۲۵	باب ادغام
	ادغام صغیر و کبیر (۱۲۶) انواع رابطه دو حرف (۱۲۷) انواع ادغام و موارد آن (۱۲۸) ادغام تام و ناقص (۱۳۱)
۱۳۵	احکام نون ساکنه و تنوین
	اظهار (۱۳۶) ادغام (۱۳۷) اقلاب (۱۴۰) اخفاء (۱۴۱)
۱۴۶	احکام میم ساکنه
	ادغام (۱۴۶) اخفاء (۱۴۶) اظهار (۱۴۷)
۱۴۸	احکام غنة
	مراتب کیفیت غنة (۱۵۱)
۱۵۳	احکام مد و قصر
	تعریف مد (۱۵۳) اسامی مقادیر مد (۱۵۵) ساختمان مد (۱۵۵) مد تعظیم (۱۵۶) مد تبرئه (۱۵۷) انواع مد (۱۵۸) مد اصلی (۱۵۸) مد فرعی (۱۶۰) مد متصل (۱۶۰) مد منفصل (۱۶۲) مد بدل (۱۶۳) مد لازم (۱۶۴) مد عارض (۱۶۸) مد لین (۱۶۹) مراتب مد (۱۷۰) نمودار مد (۱۷۳)
۱۷۵	باب وقف و ابتداء
	وقف (۱۷۶) سکت (۱۷۶) قطع (۱۷۹) انواع وقف (۱۸۰) انواع تعلق بین دو عبارت (۱۸۱) اصول کلی و مهم صحّت وقف و ابتداء (۱۸۳) وقف تامّ (۱۸۳) وقف کافی (۱۸۷) وقف حسن (۱۸۹) وقف قبیح (۱۹۳) انواع ابتداء (۱۹۵) رموز وقف سجاوندی (۱۹۷) وقف بر فواصل آیات (۲۰۴) تکبیر (۲۰۵)
۲۰۷	سجده‌های واجبه تلاوت
۲۱۰	باب فرش الحروف
۲۱۵	کتانامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه سومین ویرایش

تداوم استقبال عزیزان قرآن آموز از کتاب «حلیة القرآن» و نیز نظرات عالمانه خوانندگان فهیم و نکته سنج، مؤلف و نیز ناشر محترم کتاب را بر آن داشت نمونه تجدید نظر شده «سطح دو» را با حفظ چارچوب اصلی، مختصراً مورد ویرایش مجدد شکلی و محتوایی قرار دهند. البته ضمن این کار از تصحیح اغلاط چاپی نیز غفلت نشده است.

اینک با سپاس از عنایات حضرت حق و تقدیر از تمامی بزرگوارانی که این کمترین را رهین رهنمودهای ارزنده خویش ساخته اند، «ویرایش سوم» کتاب حلیة القرآن سطح دو را به جامعه شریف قرآنی تقدیم می نماید.

سید محسن موسوی بلده

سومین ویرایش، تابستان ۱۳۹۰



پیشگفتار

اشتیاق روزافزون ملت شریف و انقلابی ایران اسلامی به فراگیری فن قرائت قرآن کریم، وظیفه و رسالت سنگین تمامی کسانی را که در راستای گسترش آموزش قرآن می‌توانند مؤثر واقع شوند، متذکر شده و ضرورت پاسخ‌گوئی مناسب به نیاز مذکور را به وضوح نمایان می‌کند.

کتاب حلیة القرآن بحمدالله و با توفیق الهی طی سالیان اخیر، توجه بسیاری از شیفتگان فراگیری این فن شریف را به خود جلب کرده است به‌طوری که تاکنون، «سطح یک» کتاب بیش از یکصدوده نوبت و سطح دو آن بیش از نود نوبت مورد تجدید چاپ قرار گرفته است.

استقبال بی‌نظیری که از هر دو سطح کتاب به عمل آمد، نگارنده را تشویق نمود تا به تکمیل و ارائه هرچه بهتر مطالب پردازد.

طی سالیان اخیر نظریات و پیشنهادهای ارزنده‌ای از سوی اساتید و صاحب نظران در مورد متن کتاب ابراز شده است که اغلب مفید بوده و موجبات تنویر دیدگاه‌های مولف را فراهم نموده است و جا دارد از بذل عنایت تمامی این عزیزان تقدیر و تشکر نمایم. امید است ارباب فضل و کامل، کماکان با ابراز نظریات و پیشنهادات خویش مولف را جهت ارائه مطالب و آثار تجویدی یاری فرمایند.

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى

سید محسن موسوی بلده



خلاصه‌ای از تاریخ قرآن^۱

قرآن کریم، آخرین کتاب آسمانی است که از طریق وحی و از سوی خداوند تبارک و تعالی به منظور نجات بشر از تاریکی گمراهی و دلالت او به وادی تابناک هدایت به پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نازل گردیده است.

چگونگی نزول قرآن

حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در بیست و هفتم ماه رجب به پیامبری مبعوث شد و آغاز نزول قرآن به عنوان یک کتاب مفصل، در شب قدر از ماه رمضان و سه سال پس از بعثت بوده است و با توجه به این که مدت نبوت پیامبر رحمت، ۲۳ سال می‌باشد، قرآن در طول بیست سال به تدریج بر ایشان نازل شده است.

کیفیت نزول آیات شریفه به صورت تدریجی بود تا بدین وسیله موجبات استمرار قوت قلب مبارک آن حضرت فراهم آید.^۲

اولین قسمت از قرآن که در شب مبعث نازل شده، پنج آیه اول

۱- در ارائه مطالب این مقدمه، کتاب‌های ارزشمند «پژوهشی در تاریخ قرآن کریم» تألیف دانشمند گرانمایه حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای دکتر محمدباقر حجتی و «آموزش علوم قرآن» جلد ۱ تألیف محقق گرانقدر حضرت آیت الله محمدهادی معرفت، مورد استفاده قرار گرفته است.

۲- وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاِحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً (فرقان - ۳۲)



سوره «علق» است و آیات دیگر آن در زمانی دیگر نازل شده است. اولین سوره کاملی که نازل گردید، سوره «حمد» بوده و به همین جهت «فاتحة الكتاب» نام گرفته است و سوره «نصر» آخرین سوره کاملی است که بر حضرت نازل شده است.

آخرین آیه نازله بنا بر مشهور این آیه است: «وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (بقره- ۲۸۱) و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یازده روز و به قولی هفت روز پس از آن رحلت فرمودند. شاید بتوان گفت آیه «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده- ۳) که برخی آن را آخرین آیه می دانند، آخرین آیه در زمینه «احکام» بوده و آیه «وَ اتَّقُوا...» به طور مطلق آخرین آیه ای است که وحی شده است.

کتاب شریف قرآن، نام های دیگری نیز دارد که مشهورترین آنها عبارتند از: فرقان، کتاب، ذکر، تنزیل و ...

قرآن به سوره و آیات تقسیم بندی شده^۱ و حدود آنها توسط شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معین شده است. سوره از «سور بلد» به معنای دیوار بلند شهر گرفته شده و چون هر سوره آیاتی را در بر گرفته، چنین نام گرفته است. برخی آن را از سوره به معنای قطعه و باقی مانده از چیزی گرفته اند.

آیه به معنای «نشانه و علامت» است زیرا هر آیه از قرآن نشانه ای از درستی سخن خدا و مشتمل بر حکمی از احکام شرع یا حکمت بی بدیل است. سوره قرآن ۱۱۴ عدد و تعداد آیات آن بیش از ۶۲۰۰ آیه بوده و مطابق روایت کوفین شماره آیات قرآن ۶۲۳۶ آیه است. آیات و سوره قرآن به دو

۱- وَ قَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (الاسراء- ۱۰۶)
ترجمه: و قرآن را جدا ساختیم (سوره سوره و آیه آیه) تا آن را بر مردم با مکث و آرامش بخوانی و لذا آن را به تدریج نازل ساختیم.

دسته کلی «مکی» و «مدنی» تقسیم می‌شود که این تقسیم‌بندی کمک شایان توجهی در کار یک محقق بشمار می‌رود.

رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله خود «أُمّی» بوده و به کتاب و قرائت آشنایی نداشته‌اند و لکن در جهت حفظ کتاب مقدس مسلمین از برخی افراد به عنوان «کتاب وحی» استفاده فرموده‌اند. در صدر اسلام علاوه بر کتابت و نگارش آیات الهی، حفظ آیات قرآن توسط مسلمین نیز شیوه دیگری در جهت پاسداری از کتاب وحی و مصونیت آن از نسیان و تحریف به شمار می‌رفته است.

چگونگی جمع‌آوری و تألیف قرآن

بی‌تردید عامل نظم کلمات و ساخت جملات و عبارات بدیع از آنها، وحی اعجاز آمیز آسمانی است که بشر به هیچ روی در آن دست نداشته است؛ چنان‌که با گذشت زمان، در این نظم، هیچ تغییر و تحریفی رخ نداده است. اما جمع‌آوری و مرتب کردن سوره‌ها در یک مجلد، پس از رحلت پیامبر گرامی صورت گرفته است.

دوره پیامبر صلی الله علیه و آله پایان یافت و آیات قرآن به صورت قطعاتی پراکنده موجود بود و گروهی از حافظان قرآن نیز آن را در سینه داشتند.

در دوره پیامبر صلی الله علیه و آله آیات سوره‌ها مرتب و سوره‌ها تکمیل و نام‌های آن نیز تعیین شده بود ولی جمع آنها با یکدیگر در یک مجلد در اوراق به هم پیوسته، بعداً انجام گرفت.

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان نخستین جامع و تدوین کننده قرآن بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله با در نظر گرفتن ترتیب نزول قرآن، اقدام به تدوین آن فرمودند که مع‌الاسف مورد پذیرش قرار نگرفت. پس از ایشان، زید بن ثابت به امر ابوبکر به این کار پرداخت و چند تن از جمله ابن مسعود و ابی بنی کعب و ابوموسی اشعری نیز دست به این کار زدند. از آنجا که جمع کنندگان مصحف‌ها متعدد بودند و از نظر کفایت و استعداد، یکسان نبودند، لذا بعضاً آنچه در این مصاحف آورده بودند، مشابه هم نبود؛ و

طبعاً این اختلاف در مصحف‌ها و قرائت‌ها، اختلاف بین مردم را ایجاب می‌کرد و در اجتماعات مورد بحث واقع می‌شد و بعضاً به جدال و نزاع بین آنها منجر می‌گردید. این مشکل ادامه داشت و رو به تزاید بود تا زمان عثمان فرا رسید.

عواقب وخیم این امر و اعلام خطر برخی از صحابه، عثمان را بر آن داشت تا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را جمع آورده و موضوع را با آنان در میان گذاشت و همگی نظریه لزوم وحدت مصاحف متعدد را تأیید کردند. آخر الامر، قرآن کریم در زمان خلافت عثمان با ترتیب فعلی تدوین و در اختیار مسلمانان قرار گرفت که مورد تأیید کلیه فرق اسلامی است.

قابل توجه این که این امر مورد تأیید امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نیز واقع شد و پس از آن که ایشان به خلافت رسیدند، مردم را تشویق کردند که به همان مصحف عثمان ملزم باشند و تغییری در آن ندهند، ولو آن که در آن غلط‌های املائی وجود داشته باشد! و این از آن نظر بود که از آن پس هیچ کس به بهانه اصلاح قرآن، تغییر و تحریفی در آن به وجود نیاورد. از این رو حضرتش تأکید کردند که: «از امروز هیچ کس نباید به قرآن دست‌درازی کند...».

لذا اجماع شیعه بر این است که: «آنچه امروز در دست ما است، همان قرآن کامل و تمام است که هرگز دچار تحریف و تغییر نشده است و قرائت مشهور، همان قرائت فصیح و درستی است که خواندن آن در نماز صحیح است و استناد به نص موجود در تمام موارد درست است و همان است که به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی شده و چیزی جز این نیست».^۱

۱- مانند کم یا زیاد بودن برخی حروف که امروزه با علائمی مشخص شده‌اند. مثل «بِأَيِّدٍ» که «بِأَيْدٍ» خوانده می‌شود... و یا «نُجِّي الْمُؤْمِنِينَ» که «نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» خوانده می‌شود.
۲- التمهید (آموزش علوم قرآن) آیت الله معرفت.

مصحف عثمانی - حداکثر - در ۹ جلد تکثیر شد و یکی از آنها به نام «مصحف ام» یا «مصحف امام» در مدینه حفظ و هشت جلد دیگر به مراکز اسلامی زمان یعنی مکه، بصره، شام، بحرین، یمن، مصر و الجزیره فرستاده شد. باید خاطر نشان کرد که علی رغم اهمیتی که در «توحید مصاحف» به عمل آمد، اما نهایتاً مصاحف مذکور خود دارای اغلاط املائی بودند! و متأسفانه در تصحیح اغلاط، مسامحه شد و قبل از تصحیح و مقابله به بلاد مختلف ارسال گردید؛ و همین امر یکی از دلایل بروز اختلافات قراءات به شمار می‌رود.

نقطه گذاری و علامت گذاری قرآن

لازم به توضیح است که آیات جمع آوری شده در آن زمان، فاقد نشانه‌ها و علاماتی از قبیل اعراب و نقطه بوده و همین امر می‌توانست در دراز مدت به تشتت قرائت کلمات قرآنی منجر گردد.

به منظور پیشگیری از وقوع چنین مسأله‌ای نخستین بار «أَبُو الْأَسْوَدِ دَوَّالِي» (م. ۶۹ هـ)، دست‌اندر کار اعراب گذاری کلمات قرآن شد. البته اعراب در این مرحله، صرفاً به شکل نقطه گذاری بر بالا و زیر و جلوی حروف صورت می‌گرفته است. اما هنوز حروف مشابه، فاقد نقطه‌های مشخص کننده بود و این کار نیز سرانجام با همت دو تن از شاگردان ابی الاسود به نام‌های «يَعْقِبِيُّ بْنُ يَعْمُرٍ» و «نَصْرُ بْنُ عَاصِمٍ» به سامان رسید و در قرن سوم هجری، شیوه نگارش قرآن از نظر تکامل و پختگی، به مرحله قابل ملاحظه‌ای رسید.

علائمی که هم‌اکنون برای بیان حرکات حروف متداول است و مأخوذ از حروف می‌باشد، از ابتکارات «خلیل بن احمد» است.

تعلیم قرائت قرآن

در ارتباط با نقطه آغاز تعلیم قرائت قرآن، تاریخ حاکی از این است که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، مرکزی شبیه به کانون تعلیم قرائت و حفظ و تمرین آن به وجود آمد که شخص ایشان بر آن نظارت داشته و مردم را به فراگیری و حفظ آیات کلام الله مجید، تشویق و ترغیب می فرمودند تا حدی که گاهی از صحابه خویش می خواستند که برای آن حضرت قرآن بخوانند..

لذا امر تعلیم قرائت قرآن کریم توسط شخص پیامبر صلی الله علیه و آله، آغاز گردید؛ به طوری که صحابه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرائت ده آیه را فرا می گرفتند و به یادگیری ده آیه بعد اقدام نمی کردند مگر آن که راه و رسم قرائت و وقف و ابتداء و عمل به مضامین و احکام ده آیه اول را با هم از پیامبر یاد می گرفتند. بدین سان گروهی از قرآء همچون حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام، اُبی بن کعب، عبدالله بن مسعود و ... هم زمان با حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله پدید آمدند که در حفظ و قرائت گوی سبقت از دیگران ربودند و قرائت همینان در قرون بعد، مرجع اسناد قرآء دهگانه واقع شد.

علم «قرائت» قرآن عبارت از «طرق و روایات قرآنی است که با اسناد به ثبوت رسیده است تا عمل به آن لازم الاتباع باشد».

سیر تعلیم و تعلم قراءات از طبقه ای به طبقه بعدی به همین ترتیب ادامه یافت و تعداد قرآء در بلاد اسلامی چندان زیاد شد که این امر نیز خود به پیدایش مسأله «اختلاف قراءات» از اواسط قرن اول هجری انجامید. این اختلافات از بین همان صحابه مشهور آغاز و با اعزام قرآء همراه مصاحف از مدینه به سایر بلاد شیوع بیشتری یافت و در هر مرکزی از بلاد اسلامی همچون مکه، مدینه، کوفه، بصره و شام و ... اساتیدی همچون ابن کثیر مکی، نافع مدنی و عاصم و حمزه کوفی و ... پدید آمدند که مردم بلاد به آنها اقتداء کرده به سوی آنها بار می بستند و قرائت را از آنان اخذ می کردند.

عوامل بروز اختلاف قراءات

باید دانست که حقیقت و اصل قرآن غیر از مواردی است که امروز تحت عنوان «اختلاف قراءات» مطرح می‌شود. در واقع قرآن دارای نصّ واحدی است و اختلاف میان قاریان برای رسیدن به همان نصّ واحد است. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ، نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَ لَكِنَّ الْاِخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قَبْلِ الرُّوَاةِ»^۱ یعنی: «قرآن یکی بیش نیست و از سوی خدای یکتا نازل شده است و این اختلاف بر سر قرائت آن از جانب راویان پدید آمده است».

اما این که عوامل بروز این پدیده چیست، شاید بتوان به دلایل ذیل اشاره کرد:

- ۱- تجویز قرائت قرآن از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌بشان صورت که هر گروهی مطابق لغت و لهجه و عادت خود از لحاظ تلفظ، قرائت کنند.
 - ۲- اختلاف مصاحف اولیه چه پیش از واقعه‌ی یکی کردن مصاحف در زمان عثمان و چه پس از آن.
 - ۳- نارسایی خط و نوشته‌های قرآن که از هرگونه علائم مشخصه و حتی از نقطه و علامت حرکت، عاری بود و اصولاً خط عرب در آن روزگار مراحل ابتدایی خود را می‌گذراند.
- البته از حق نگذریم که علماء فوایدی را نیز بر اختلافات قراءات مترتب دانسته‌اند از جمله:
- بیان حکم مورد اجماع و اتفاق فقها و همچنین ترجیح یکی از دو حکم مورد اختلاف، یا جمع نمودن میان دو حکم مختلف و بالاخره نشان دادن نهایت بلاغت و کمال اعجاز و حسن ایجاز قرآن ...

۱- اصول کافی جلد ۲ ص ۶۳۰ حدیث ۱۲

تألیف و تدوین قراءات

این کار اول بار توسط «آبان بن تغلب» (متوفی ۱۴۱ هـ) از شاگردان امام سجاد علیه السلام آغاز گردید هرچند برخی در این موضوع به «یحیی بن یعمر» (متوفی ۹۰ هـ) اشاره دارند.

کثرت انواع قراءات به حدی رسید که برخی از علماء به فکر محدود ساختن سیر پیش‌رونده این پدیده افتادند و اولین بار «ابوعبید قاسم بن سلام» در کتاب خود، شمار قراءات را در بیست و پنج قرائت محدود ساخت. در مرحله بعد، ابن مجاهد (متوفی ۳۲۴ هـ) در کتابش «السبعة فی القراءات» هفت قرائت را مطرح ساخت و ائمه قرائت را به «قراء سبعة» محدود کرد. اینان هر یک، در بلاد خود از سوی مردم به عنوان پیشوای قرائت مورد قبول واقع شده بودند.

اسامی قراء سبعة	
متوفی ۱۲۸ هـ	۱- عاصم کوفی (ابوبکر عاصم بن ابی النجود)
متوفی ۱۶۹ هـ	۲- نافع مدنی (ابوعبدالله نافع بن ابی الندیم)
متوفی ۱۵۶ هـ	۳- حمزة کوفی (ابوعماره حمزة بن حبیب زیات)
متوفی ۱۸۹ هـ	۴- کسائی کوفی (ابوالحسن علی بن حمزة کسائی)
متوفی ۱۵۴ هـ	۵- ابو عمرو بصری (ابوعمر و بن علاء)
متوفی ۱۲۰ هـ	۶- ابن کثیر مکی (عبدالله بن کثیر)
متوفی ۱۱۸ هـ	۷- ابن عامر شامی (عبدالله بن عامر دمشقی)

از آن پس آثار مربوط به قراء سبعة و قراءات آن رونق و رواج بیشتری یافت. بدیهی است همان گونه که قراء سبعة از پیشینیان خود به نقل قراءات

پرداختند و خود به عنوان «امام القرائه» مطرح گشتند، قاریان بعدی (راویان) قراءات را از آنان روایت کردند. در میان گروه راویان هریک از قراء سبعة، دو «راوی» نسبت به بقیه از شهرت بیشتری برخوردارند که نام آنان به ترتیب ذیل است:

متوفی ۱۸۰ هـ	حَفْص (ابوعمر و حفص بن سلیمان)	۱- راویان عاصم
متوفی ۱۹۳ هـ	شعبة (ابوبکر شعبه بن عیاش)	
متوفی ۱۹۷ هـ	وَرْش (عثمان بن سعید)	۲- راویان نافع
متوفی ۲۲۰ هـ	قالون (عیسی بن سینا بن وردان)	
متوفی ۲۲۹ هـ	خَلْف (خلف بن هشام)	۳- راویان حمزة
متوفی ۲۲۰ هـ	خَلَاد (ابن خالد لیث صیرفی)	
متوفی ۲۴۶ هـ	دُورِی (حفص بن عمر)	۴- راویان کسائی
متوفی ۲۴۰ هـ	ابوالحارث (لیث بن خالد)	
متوفی ۲۴۶ هـ	دُورِی (راوی کسائی)	۵- راویان ابوعمر و
متوفی ۲۶۱ هـ	سوسی (ابوشعیب صالح بن زیاد)	
متوفی ۲۵۰ هـ	بَزْی (احمد بن محمد بن عبدالله)	۶- راویان ابن کثیر
متوفی ۲۹۱ هـ	قَنْبَل (محمد بن عبدالرحمن)	
متوفی ۲۴۵ هـ	هَشَام (ابن عمار بن نصیر)	۷- راویان ابن عامر
متوفی ۲۴۲ هـ	ابن ذَکْوَان (ابوعمر و عبدالله بن احمد)	

عبارت مشهور «چهارده روایت» اشاره به همین مطلب دارد.

بعدها دانشمندان علوم قرآنی، علاوه بر قراء سبعه از سه تن نیز یاد کردند که آنان نیز استاد در قرائت بوده‌اند و لذا این سه تن به اضافه قراء سبعه مجموعه‌ای به نام «قراء عَشْرَة» را تشکیل می‌دهند:

متوفی ۲۲۹ هـ	۸- خَلْف (راوی حمزة کوفی)	
متوفی ۲۸۶ هـ	اسحاق (اسحاق بن ابراهیم)	راویان خلف
متوفی ۲۹۲ هـ	ادریس (ابن عبدالکریم حداد)	
متوفی ۲۰۵ هـ	۹- یعقوب (ابن اسحاق حضرمی)	
متوفی ۳۳۸ هـ	رؤیس (محمد بن متوکل)	راویان یعقوب
متوفی ۲۳۵ هـ	روح (ابوالحسن روح بن عبدالرحمن هذلی)	
متوفی ۱۳۰ هـ	۱۰- ابوجعفر (یزید بن قعقاع مخزومی)	
متوفی ۱۶۰ هـ	عیسی (ابوالحارث عیسی بن وردان)	راویان ابوجعفر
متوفی ۱۵۰ هـ	ابن جمّاز (سلیمان بن مسلم بن جمّاز)	

تفاوت «قرائت»، «روایت» و «طریق»

نحوه خواندن هر کلمه یا عبارت قرآن از این سه تعریف خارج نیست:

قرائت: آنچه را که خواندن آن به یکی از ائمه عشره منسوب باشد، «قرائت» گویند و کسی را که به او نسبت داده شده، «قاری» یا «امام» نامند. مانند «الأنهار» با قرائت معمولی (سکون لام و فتحه همزه) که هر دو راوی عاصم مشترکاً به همین شکل از وی روایت کرده‌اند. پس می‌گوییم: قرائت کلمه **الأنهار** (بقره- ۲۵) «قرائت عاصم» است.

روایت: آنچه را هر راوی از قاری (امام) خود نقل می‌کند یا به راوی

نسبت داده باشند و با نقل راوی دیگر متفاوت باشد، «روایت» نامیده می‌شود. مانند **الأنهار** (که خوانده می‌شود: **الأنهار** با فتحه لام و حذف همزه) که «روایت ورش از نافع» است و **الأنهار** به سکون لام و فتحه همزه را «روایت قالون از نافع» گویند.

طریق: عبارت است از آنچه که به نقل کننده از راوی منسوب است. نام خود ناقل را هم «طریق» گویند.

نسل‌های بعدی نقل کننده از طریق قبل را نیز تا آخر «طریق» نامند. مثلاً مد منفصل به قصر و توسط، طریق «طَبَّيَّة النَّشْر» ابن الجزری است.

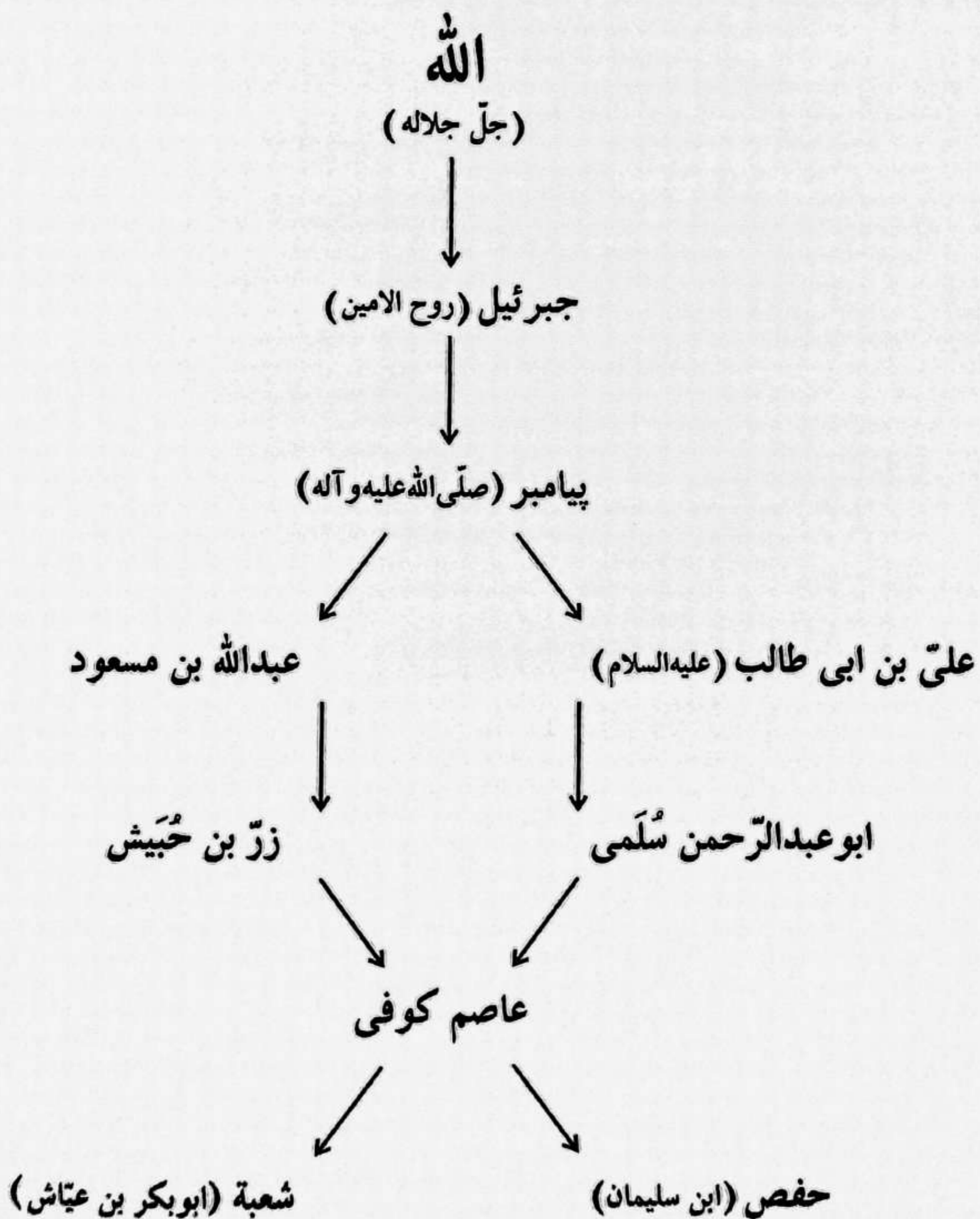
در میان ائمه قرائت، قرائت «**عاصم بن ابی النُّجُود کوفی**» نسبت به دیگران از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است. وی شیعی مذهب بوده و قرآن را بر «ابی عبدالرحمن حبیب سلمی» که از شیعیان و یاران امام علی علیه السلام و دارای مقامی خاص نزد آن حضرت بود، قرائت کرد. عاصم جامع فصاحت و قرائت صحیح و تجوید و دارای صوتی خوش در قرائت قرآن بود. استاد وی «ابی عبدالرحمن سلمی» نیز قرآن را بر علی علیه السلام قرائت نمود.

عاصم هم‌چنین قرآن را نزد «زَرَّ بن حُبَيْش» و وی نیز بر «عبدالله بن مسعود» صحابی مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله قرائت کرد.

در بین راویان عاصم، روایت «حفص» نسبت به دیگر قراء از اتقان و اعتبار بیشتری برخوردار است. گویند: حفص، ربیب (فرزند همسر) عاصم بود و قرآن را پنج آیه پنج آیه از عاصم اخذ کرد. حفص گوید: «عاصم برای من بازگو کرد که قرائتی که بر تو اقراء می‌کنم، قرائتی است که آن را از استادم ابی عبدالرحمن سلمی که او نیز از علی علیه السلام نقل کرده‌است، اخذ نمودم».

بنابراین حفص، خود با دو واسطه (عاصم و ابی عبدالرحمن) راوی قرائت حضرت علی علیه السلام است. فلذا فصیح‌ترین قراءات، قرائت عاصم و متقن‌ترین روایات، روایت حفص از عاصم است.

امروز اکثریت مطلق جهان اسلام قرآن را به روایت حفص از عاصم می‌نویسند و می‌خوانند. قواعد این کتاب نیز بر اساس روایت «حفص از عاصم» از طریق کتاب «طَبَّیَّة النَّشْرِ» ابن الجزری بیان می‌شود. در پایان به امید آن که مطالب این کتاب علاقمندان را مفید واقع گردد، نمودار ذیل به عنوان خلاصه قسمت اخیر بحث ارائه می‌گردد.



مراتب قرائت

اصولاً قرآن به «ترتیل» نازل شده است و قرائت آن نیز باید بر اساس «ترتیل» صورت گیرد. ترتیل در لغت عبارت است از «منظم و مرتب کردن». عبارت «رَتِيلَ الشَّيْءِ» یعنی آن چیز منظم و مرتب شد. یا «رَتَّلَ كَلَامَهُ» یعنی «کلامش را منظم و تابع یکدیگر کرد، با تآنی و تفهیم و بدون عجله ادا کرد».

خداوند تبارک و تعالی فرمود «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً» (فرقان - ۳۲) یعنی: «و کفار گفتند: چرا قرآن یک باره بر وی - پیامبر صلی الله علیه و آله - نازل نشد؟ چنین کردیم تا بدین وسیله قلب تو را تثبیت نماییم و لذا قرآن را منظم و پی در پی و با تآنی فرستادیم».

پس «نحوه نزول قرآن» به ترتیل بوده است. تا اینجا می توان نتیجه گرفت که در ترتیل، عنصر «تدریج» و «عدم تعجیل» متبادر به ذهن می شود.

در سوره مزمل آیه ۴ فرمود: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» یعنی: «قرآن را به ترتیل بخوان». در اینجا صحبت از «نحوه قرائت قرآن» است. جالب این که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «خداوند دوست دارد قرآن همان گونه که نازل شده است، خوانده شود».

در تفسیر و توضیح لفظ ترتیل بسیار سخن گفته اند. ابن عباس گوید: «یعنی قرآن را بیان کن، آشکار و هویدا ساز» و مجاهد گوید: «آن را با تآنی بخوان» و از ضحاک نقل است: «آن را حرف، حرف بخوان چنان که

خداوند می فرماید در قرائت مکث و تانی کن و حروف و کلمات را از یکدیگر جدا ساز» (درهم و مغشوش مخوان).

به نظر می رسد جامع ترین تعریف از مولای متقیان امام علی بن ابی طالب علیه السلام به ما رسیده است. ایشان در پاسخ سؤالی در این زمینه فرمودند: «الترتیل أداء الحروف و حفظ الوقوف» یعنی: «ترتیل عبارت است از اداء صحیح حروف و حفظ و رعایت موارد وقف».

از مجموعه آیات و نیز تعاریف مختلف، ترتیل در قرائت را می توان چنین تعریف کرد:

«خواندن قرآن به صورت صحیح، شمرده و با تانی،

همراه با تدبیر در معانی آیات»

به بیان دیگر، قرآن چنان خوانده شود که تمامی قواعد تجوید و وقف و ابتداء رعایت گردد و از نامفهوم شدن معانی و مفاهیم آیات اجتناب گردد. بنابراین قرآن به هر سرعتی که خوانده شود، نهایتاً نباید از چهارچوب «ترتیل» خارج گردد.

قرائت آیات قرآن همراه با رعایت اصل «ترتیل» سه مرتبه دارد:

۱- تحقیق ۲- تدویر ۳- تحدیر (حذر)

این تقسیم بندی عمدتاً ناظر به تفاوت در «سرعت» قرائت است؛ اما بدیهی است که کیفیت اداء قواعد هم در سرعت های مختلف دستخوش تغییر می شود.

به طور خلاصه، «تحقیق» قرائت با سرعت کند و «تدویر» قرائت با

۱- خوانندگان چاپ های قبل مستحضرند که این تقسیم بندی نسبت به روش قبلی، متفاوت است! این برداشتی است که مؤلف بدان رسید و حسب وظیفه برداشت قبلی را اصلاح کرد. البته هنوز هم در منابع مختلف تجویدی اختلاف فراوانی در تقسیم بندی مراتب قرائت به چشم می خورد، اما به نظر می رسد تقسیم بندی بالا پاسخ گوی ابهامات است (والله اعلم).

سرعت متوسط و «تحدیر» قرائت با سرعت تند است. و اینک مشروح مراتب قرائت:

۱- **تحقیق:** در لغت به معنای «حق چیزی را به جای آوردن بدون کمی و زیادی، رسیدن به حقیقت شیء» آمده است. قرائت قرآن به روش تحقیق عبارت است از: «خواندن قرآن با حداکثر آرامش و تأنی».

این روش مبتنی است بر اشباع مد، تحقیق همزه، اتمام حرکات، تفکیک حروف از یکدیگر و وقف بر محل‌های جایز و در یک کلام رعایت کامل تمامی قواعد، که همه اینها در سایه قرائت با حداقل سرعت، امکان‌پذیر است!

تمایل به قرائت به تحقیق، روش عاصم، حمزه و نیز روایت ورش از نافع بوده است هرچند در جواز انواع مراتب قرائت اختلافی در میان قرآء نیست. «تحقیق» روشی است که از آن جهت تعلیم قرائت به شاگردان و هم‌چنین تمرین و ریاضت زبان برای فراگیری و اداء کامل قواعد تجویدی استفاده می‌شود. هرچند طی آن، آیات کمتری خوانده می‌شود اما امکان اداء صحیح حروف و تدبیر در معانی بیشتر است.

افراط در تحقیق به مکث‌های بی‌دلیل، کشش بی‌مورد حرکات و در نهایت به تکلف در قرائت منجر می‌شود و مردود است. از حمزه کوفی نقل شده است: «فوق سفیدی، برص (پپسی) است و مافوق پیچش مو، مجعد بودن است و مافوق قرائت هم، قرائت نیست!»

۲- **قدویر:** در لغت به معنای «مدور و گرد کردن، دوره کردن، چرخانیدن» و در اصطلاح قرائت عبارت است از: «قرائت با سرعت متوسط»

۱- اکثر قریب به اتفاق تلاوت قرآء در مجالس و محافل به همین روش صورت می‌گیرد (تلاوت مجلسی).

یعنی نه به کندی تحقیق و نه به تندى تحدير.

بدیهي است در این روش نسبت به تحقیق، در یک زمان واحد، آیات بیشتری خوانده می شود. روش تدویر، اختیار اکثر اهل اداء و قرائت است^۱ و اکثراً آن دسته از قراء که مد مفصل را به توسط می خوانند اما به حد اشباع نمی رسانند، بدان تمایل داشته اند، مانند ابن عامر و کسائی.

این همان روشی است که در میان مردم به روش «ترتیل» مشهور شده است.^۲ این که چرا این روش به ترتیل مشهور است - در حالی که ترتیل مرتبه خاصی از قرائت نیست بلکه روح حاکم بر همه مراتب قرائت می باشد - شاید بدین علت باز گردد که «تدویر» بهترین نوع ترتیل است (خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا!).

امتیازات قرائت به روش «تدویر»

الف - نه بدان سرعت است که در قواعد تجویدی خللی وارد آید.

ب - نه بدان کندی است که همچون تحقیق، آیات کمتری خوانده شود.

ج - قاعدتاً تجوید حروف و حفظ وقوف رعایت می گردد.

د - از همه مهم تر، فرصت برای تدبیر در معانی وجود دارد.

۳ - **تحدير (حذر):** در لغت به معنای «شيب دادن - سرازير کردن» آمده

است. حذر مترادف با «هَبُوط» یعنی «پائين آمدن، حرکت در سراسیبي»

است. حَذُور یعنی سراسیبي - سرازیری، و طبعاً این نام گذاری «ازدیاد

سرعت» را تداعی می کند.

حذر در قرائت عبارت است از: «خواندن قرآن با سرعت زیاد»

بدیهي است در این روش، احکام تجویدی به دقت روش تحقیق رعایت

۱ - ممکن است علت انتخاب واژه «تدویر» برای تلاوت با سرعت متوسط، سنت رایج «دوره»

کردن و «ختم» قرآن به این روش، باشد.

۲ - معمولاً تلاوت یک جزء از قرآن به این روش یک ساعت به طول می انجامد و اکثراً در ایام

ماه مبارک رمضان، روزانه یک جزء از قرآن به این روش از رادیو پخش می شود.

نخواهد شد. اما باید توجه داشت که قرائت به «حدر» هرگز به معنای عدم رعایت احکام تجوید و وقف و ابتداء نیست بلکه صرفاً در مقابل تحقیق است و نسبت به آن، قرائت سریع محسوب می‌شود اما نباید از حد ترتیل خارج گردد.

«حدر» معمولاً روش کسانی است که مد مفصل را به قصر خوانده‌اند. مانند ابن کثیر، قالون، ابی عمرو و ... در فایده مراتب قرائت آمده است:

کسانی که به تحقیق خوانده‌اند این روش را بهترین راه برای اداء قواعد تجوید و تدبیر در معانی و تعلیم و تعلم می‌دانند هرچند در آن آیات کمتری خوانده شود.

اما آنان که قرائت حدر را اختیار کرده‌اند، بر این باورند که: «مطابق فرموده خداوند: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»^۱ و از طرف دیگر برای خواندن هر حرف از قرآن به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله حسنه‌ای برای قاری منظور می‌گردد. پس هرچه قرآن سریع‌تر تلاوت شود، حروف و کلمات بیشتری خوانده خواهد شد و بدین ترتیب اجر بیشتری عاید قاری می‌گردد! «حال آن که در کتاب خدا آمده است: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا»^۲ (الاسراء - ۱۰۶) و یا «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۳ (ص - ۲۹)

لذا قرائت به روش حدر فقط برای کسانی شایسته است که اولاً در امر قرائت دارای تجربه کافی و حسن اداء قواعد بوده و در اثر سرعت در

۱- هر کس عمل نیکویی انجام دهد، برای او ده برابر اجر و مزد منظور می‌گردد (انعام: ۱۶۰).
۲- و قرآنی را بر تو نازل کردیم به صورت آیات جدا از هم تا آن را تدریجاً و با تأنی بر مردم بخوانی و لذا آن را به تدریج نازل کردیم.
۳- (این قرآن) کتابی است مبارک که آن را بر تو نازل کردیم تا مردم در آیات آن تدبیر کنند و اهل خرد متذکر شوند.

قرائت، حروف و کلمات را ضایع ن سازند و ثانیاً در عین سرعت در قرائت، قادر به تدبیر لازم در معانی و مفاهیم باشند و از این رو برای قاریان متوسط و ضعیف هرگز توصیه نمی شود.

تفاوت تحقیق و ترتیل

با توجه به مطالب گفته شده، اگر از تفاوت این دو واژه سؤال شود، در پاسخ باید گفت:

ترتیل همان گونه که در سابق گذشت، مرتبه خاصی در کنار دیگر مراتب قرائت نیست بلکه روح کلی حاکم بر مراتب قرائت است و هر سه مرتبه باید همراه با ترتیل باشد.

پس هر تحقیقی ترتیل است اما هر ترتیلی، تحقیق نیست بلکه می تواند تدویر یا حدر هم باشد (دقت کنید).

همان گونه که ذکر شد، از امام المتقین علی علیه السلام نقل است: «الترتیل اداء الحروف و حفظ الوقوف».

تعریفی نیز که ما از ترتیل ارائه کردیم نه تنها مغایر با فرمایش امام نیست بلکه با الهام از آن صورت پذیرفته است. چرا که اداء صحیح حروف، بدون تانی و آرامش غیر ممکن و یا مشکل است و رعایت محل های وقف و ابتداء نیز بدون تدبیر در معانی آیات حاصل نمی شود.

کلام مولی علیه السلام در کتاب معروف «النشر»^۱ با کمی تفاوت آمده است: «الترتیل تجوید الحروف و معرفة الوقوف». و این فرموده مولای متقیان مورد اتفاق اهل تشیع و تسنن است.

هرچند برخی، موضوع علم تجوید قرآن را شامل هر دو بخش یعنی هم

۱- کتاب «النشر فی القراءات العشر» اثر معروف و معتبر علامه کبیر محمد بن الجزری دمشقی (متوفی ۸۳۳ هـ . ق در شیراز) است.

رعایت حسن اداء حروف و هم مقوله وقف و ابتداء می‌دانند، اما با استفاده از کلام حضرت علی علیه‌السلام می‌توان گفت: رعایت احکام تجویدی و اداء الحروف نیمی از ترتیل، و حفظ و رعایت موارد وقف و ابتداء، نیم دیگر آن را تشکیل می‌دهد و هر نوع قرائت که بدون رعایت یکی از این دو بخش صورت گیرد، از حد ترتیل خارج و بر خلاف توصیه صریح و اکید صاحب شریعت است.

ما نیز در این کتاب، ابتداء بخش اول ترتیل یعنی «تجوید الحروف» را تعریف و قواعد آن را نسبتاً مفصل و طی مباحث مختلف بیان می‌کنیم و سپس به نیمه دوم آن یعنی «حفظ الوقوف» یا «باب وقف و ابتداء» می‌پردازیم، بدین امید که علاقمندان را مفید واقع گردد.

تجوید قرآن

تعریف: تجوید در لغت به معنای «تحسین - حسن بخشیدن - تکمیل - نیکو گردانیدن» آمده است.

جَوَّدَ الشَّيْءَ: آن چیز را زینت داد، حسن بخشید.

بدیهی است با رعایت قواعد ویژه‌ای که ان‌شاءالله فرا خواهیم گرفت، آیات الهی زیباتر، شایسته‌تر و نیکوتر تلاوت خواهند شد و لذا این قواعد را «قواعد تجوید قرآن» نامیده‌اند.

تجوید در اصطلاح قرائت عبارت است از:

«اداء حرف از مخرجش همراه با اعطاء حق و مُسْتَحَقَّ آن حرف»

حق حرف: عبارت است از صفات لازمه آن حرف و یا «ویژگی‌های حرف در حال انفراد». ویژگی‌های ذاتی را که حرف در حالت انفرادی (تلفظ به صورت ساکن) بدون ترکیب در کلمه داراست، «حق» یا «صفات» حرف گویند. مانند: شدت و استحکام، رخوت و سستی، جهر و وضوح صدا، همس و کم‌صدایی و ...

مستحق حرف: عبارت است از احکامی که از صفات لازمه حرف ناشی می‌شوند یا «ویژگی حرف در حالت ترکیب در کلمه».

منظور از احکام حرف، حالاتی است که در اثر کاربرد حرف در کلام همراه با حرکت و سکون و مجاورت با حروف دیگر برای حرف پیش می‌آید. مانند: تفخیم و ترقیق، ادغام شدن و از بین رفتن، اظهار شدن، کشش صوت (مد)، و ...

شرح بیشتر: هر حرف به تنهایی و به صورت منفرد دو مشخصه دارد: یکی این که از «مخرج» معینی در دستگاه تکلم خارج می‌شود (جایگاه تولید). اما این کافی نیست! چون از بعضی مخارج حروف بیش از یک حرف خارج می‌شود لذا حرف باید مشخصه دیگری نیز داشته باشد تا از حرف دیگر هم مخرج خود متمایز گردد. این مشخصه دوم، همان «صفات» حروف است که به آنها «حق» حرف گویند (شیوه تولید).

به عنوان مثال، آنچه دو حرف «س» و «ز» را که در یک محل تولید می‌شوند (مخرج) از یکدیگر متمایز می‌سازد صفت ویژه‌ای است که در «ز» وجود دارد و در «س» نیست و آن «جهر» است یعنی ارتعاش تارهای صوتی.

تا اینجا حرف با دو مشخصه «مخرج» و «صفات» متولد شد. اما برای کاربرد باید میان حروف دیگر برود. هنگامی که حرف در کلمه قرار گیرد، با توجه به نوع حرکت یا سکون و حروف مجاور، حالات مختلف به خود می‌پذیرد. مثلاً گاه مخفی می‌شود (اخفاء) و گاه از بین می‌رود (ادغام) و زمانی صدای آن پرحجم می‌شود (تفخیم) و یا کم‌حجم می‌گردد (ترقیق) و ... این حالات مختلف را «احکام» یا «مستحق» حروف نامیده‌اند.

یعنی حرف در اثر «هم‌نشینی» با حروف و حرکات، استحقاق برخی از تغییرات را پیدا می‌کند!

بدیهی است احکامی که برای حرف پیش می‌آید با ویژگی‌های ذاتی آن ارتباط مستقیم دارد. لذا «احکام» حرف از «صفات» آن ناشی می‌شود.



در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت:
علم تجوید از سه باب مخارج، صفات و احکام حروف تشکیل شده است.
از ترکیب و هم‌نشینی کلمات، عبارت و جمله درست می‌شود؛ که در
این‌جا، علم «وقف و ابتداء» مطرح می‌گردد و ما در جای خود، به این بحث
نیز خواهیم پرداخت.

سؤالات و تمرینات

- ۱- ترتیل را تعریف کنید. تفاوت «ترتیل» و «تدویر» چیست؟
- ۲- شما چه نوع از مراتب قرائت را ترجیح می‌دهید؟ چرا؟
- ۳- یک آیه از قرآن را به هر سه روش بخوانید. (یک بار هم روش‌های
سه‌گانه را بدون آهنگ و لحن و به صورت ساده اجرا کنید. آیا روش حدر
خیلی سریع است؟!)
- ۴- تجوید را از نظر لغوی و اصطلاحی تعریف کنید.
- ۵- حق چیست؟ مستحق چیست؟

آغاز قرائت

استعاذه

«استعاذه» از ریشه «عاد» در لغت به معنای «طلب پناهگاه - پناه بردن» و در اصطلاح قرائت عبارت است از گفتن:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

ترجمه: «از شیطان رانده شده به خداوند پناه می‌برم».

مستحب است قاری قرآن در آغاز قرائت کلام الله مجید، استعاذه نماید؛ همچنان که خداوند تبارک و تعالی در آیه ۹۸ سوره «نحل» فرموده است: **«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»** یعنی: هنگامی که به قرائت قرآن می‌پردازی، از شیطان رانده شده به خداوند پناه بر.

البته اصل «استعاذه» باید در قلب و نیت قاری قرآن واقع شود و هم زمان بر زبان جاری گردد.

اما این که آیا لفظ استعاذه باید با حالت جهر (صدای بلند) یا همس (صدای آهسته) اداء شود، تابع قرائت است. یعنی اگر قاری به جهر قرائت کند، استعاذه را نیز به صورت بلند و در حالت عکس، استعاذه را آهسته اداء نماید. اما در حال نماز، چه قرائت با صدای بلند و چه با صدای آهسته باشد، استعاذه قبل از بسم الله سوره حمد را آهسته و مخفی اداء کند.

نکته: در صورت «قطع» - یعنی پایان دادن به قرائت و انصراف از ادامه آن - برای شروع دوباره حتی اگر بلافاصله باشد، مجدداً باید استعاذه نمود.

بَسْمَلَةٌ

کلمه «بَسْمَلَةٌ» مصدر جعلی است و مفهوم آن عبارت است از گفتن:

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»

ترجمه: «بنام خداوند بخشاینده مهربان»

«بَسْمَلٌ» که فعل ماضی است یعنی: «نام خدا را بر زبان آورد».

این عبارت در قرآن کریم، ۱۱۴ بار یعنی مطابق عدد سُورِ قرآن تکرار شده است؛ بدین صورت که به استثناء سوره «توبه» در ابتدای تمامی سوره‌ها واقع شده است و در سوره «نمل» علاوه بر اول سوره، در آیه ۳۰ نیز آمده است.

سوره توبه بدون بسمله نازل شده است چرا که با اعلام بیزاری از مشرکین آغاز گشت و مشتمل است بر آیات عذاب و غضب؛ فلذا با بسمله که آیه رحمت است، منافات داشت.

اما در سوره نمل علاوه بر اول سوره، در میانه سوره نیز آنجا که نامه حضرت سلیمان خطاب به ملکه سرزمین «سَبَأَ» مطرح می‌گردد، به نقل از متن نامه آن حضرت، چنین آمده است:

وَ اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (۳۰) اَلَّا تَعْلَمُوْا عَلٰی
وَ اَتُوْنِیْ مُسْلِمِیْنَ (۳۱)

ترجمه: (ملکه گفت) این نامه از سلیمان است و در آن چنین آمده است: «بسم الله الرحمن الرحيم. بر من برتری مجوید و بیاید در حالی که تسلیم امر من هستید».

لازم به ذکر است که مطابق نظر تمامی علمای امامیه، «بسمله» در آغاز تمامی سوره‌های قرآن، جزو سوره بوده و باید در همه حال (به استثنای آغاز سوره توبه) خوانده شود. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بر پایان یافتن سوره‌ای واقف نمی‌شدند مگر آن که پس از آن، بسم الله الرحمن الرحيم نازل می‌شد و علامت آغاز سوره‌ای جدید بود. امام صادق علیه السلام کار کسانی را که از

بزرگترین آیه قرآن (بسمله) صرف نظر کردند و پنداشتند که جزو قرآن نیست،» به شدت تقبیح می کنند.

در اهمیت این موضوع همین بس که با توجه به این که هر سوره با بسم الله خودش نازل شده است، اگر کسی مثلاً با نیت سوره توحید، بسم الله گفت اما پس از آن از خواندن این سوره منصرف گشت، برای خواندن سوره دیگر، مجدداً باید یک بسم الله با نیت سوره جدید بگوید و بسم الله قبلی کفایت نمی کند.

اما خواندن بسم الله در ابتداء به آیات میان سوره، مستحب است؛ به ویژه هنگامی که آیه با نام پروردگار (چه به ظاهر و چه به صورت ضمیر) آغاز گردد و یا آیه در وصف نعمات الهی، اوصاف مؤمنین و ... باشد. چنانچه آیه با نام شیطان (چه به ظاهر و چه به صورت ضمیر) شروع شود و هم چنین در شرح دوزخ، عذاب الهی، وصف کفار و خلاصه، موضوعات و شخصیت‌های منفی باشد، ترک بسمله اشکالی ندارد. چرا که آیه رحمت است و با وصف دوزخیان و سرنوشت آنان، سازگاری ندارد.

بسمله در آغاز سوره توبه ممنوع اما در ابتدا به آیات میانی آن بلامانع است هر چند ترک آن بهتر است و منظور از آیات میانی، آیات بعد از اولین آیه است.

هرگاه در حین تلاوت آیاتی از قرآن، از ادامه آن منصرف شده و خواستیم به تلاوت قسمت دیگری از همان سوره یا به سوره‌های دیگر منتقل شویم، بدین صورت عمل می کنیم:

۱- اگر قسمت دوم، آغاز هر سوره‌ای بود، بدیهی است «بسمله» واجب است (غیر از آغاز سوره توبه)

۲- اگر قسمت دوم، آیاتی از بقیه همان سوره و یا آیات «میانی» از سوره‌های «بعد از آن» باشد (مثلاً پس از آل عمران، سوره نساء یا عنکبوت و ...) در گفتن بسم الله مختاریم. یعنی در عین مستحب بودن تأکیدی نیست.



۳- اگر قسمت دوم، از آیات «قبل» همان سوره و یا آیات «میانی» سوره‌های «قبل از آن» باشد (مثلاً پس از آل عمران، از بقره باشد)، در این صورت گفتن بسم الله برای قسمت دوم، در عین مستحب بودن مورد تأکید هم هست.

وجوه مختلف قرائت «استعاذه» با «بسمله»

در شروع قرائت می‌توان به چهار صورت ذیل عمل کرد:

- ۱- قطع جمیع: وقف بر استعاذه و وقف بر بسمله.
- ۲- وصل جمیع: وصل استعاذه و بسمله و آیه به یکدیگر.
- ۳- قطع اول و وصل ثانی: وقف بر استعاذه و سپس وصل بسمله به آیه.
- ۴- وصل اول و قطع ثانی: وصل استعاذه به بسمله با وقف بر بسمله.

وجوه قرائت پی در پی دو سوره

هنگام قرائت پی در پی دو سوره فقط به سه وجه می‌توان عمل کرد:

- ۱- قطع جمیع: وقف بر پایان سوره قبل و وقف بر بسمله و سپس آغاز

سوره بعد.

- ۲- وصل جمیع: وصل سوره قبل و بسمله و سوره بعد به یکدیگر.

- ۳- قطع اول و وصل ثانی: وقف بر آخر سوره قبل و سپس وصل بسمله

به سوره بعد.

وجه چهارم صحیح نیست! و آن عبارت است از وصل اول و قطع ثانی؛

یعنی وصل سوره قبلی به بسمله و آنگاه وقف بر بسمله! دلیل آن نیز روشن است. زیرا بسمله متعلق به سوره بعد است نه پایان سوره قبل؛ فلذا این وجه چهارم مردود است.

وجوه قرائت سوره‌های انفال و توبه

می‌دانیم که سوره توبه پس از سوره انفال واقع شده است. در قرائت پی در پی این دو سوره سه وجه جایز است:

۱- وقف بین دو سوره

۲- وصل دو سوره به یکدیگر

۳- «سکت» بین دو سوره

نحوه «سکت» بین دو سوره بدین صورت است که حرف آخر سوره انفال (میم کلمه علیهم) را ساکن نموده، صوت خود را حدود یک ثانیه قطع می‌کنیم و سپس (بدون تجدید نفس) سوره توبه را قرائت می‌کنیم. بدیهی است بهترین وجه، همان وجه اول است! والله اعلم

سوالات و تمرینات

- ۱- در کدام آیه قرآن به استعاذه قبل از قرائت، توصیه شده است؟
- ۲- با این که سوره توبه بسمله ندارد، چرا تعداد بسمله در قرآن برابر تعداد سور قرآن است؟
- ۳- حکم بسمله در ابتدا و نیز آیات میانی سوره توبه چیست؟
- ۴- وجوه قرائت پی در پی انفال و توبه را بیان کنید.
- ۵- چه وجهی از وجوه قرائت پی در پی دو سوره صحیح نیست؟

ابتداء به کلمه

در زبان عرب، همان گونه که بر هیچ کلمه‌ای با حرکت وقف نمی‌شود، از هیچ کلمه‌ای نیز با سکون یا تشدید^۱ ابتداء نمی‌گردد.^۲

از طرف دیگر در زبان عرب، علاوه بر کلماتی که با حرف متحرک آغاز می‌شوند، هم چنین کلمات زیادی وجود دارد که با سکون و یا تشدید شروع شده‌اند!

مثال گروه اول: **أَخَذُوا - صِرَاطِي - مُحْسِنُونَ - اِپْمَانِ**

مثال گروه دوم: **لَقَمَرٍ - هَبِطُوا - نُصْرُنِي - تَخَذُوا**

در ابتداء به کلمات گروه اول مشکلی نیست. اما برای تلفظ کلمات گروه

دوم، باید کلمه ما قبل را به این کلمات وصل کنیم. به عنوان مثال:

وَجَعَلَ لَقَمَرٍ - قَالَ هَبِطُوا - رَبِّ نُصْرُنِي - ثُمَّ تَخَذُوا

اما در صورت ابتداء به خود این کلمات، عرب برای رفع مشکل «ابتداء به ساکن»، یک همزه متحرک به اول این کلمات اضافه نموده و کلمه را با

آن آغاز می‌کند. مثلاً کلمات بالا چنین خوانده می‌شوند:

الْقَمَرِ - اِهْبِطُوا - اَنْصُرُنِي - اِتَّخَذُوا

این همزه متحرک را «همزه وصل» نامند.

۱- می‌دانیم هر حرف مشدد در اصل دو حرف است که اولی ساکن بوده در دومی ادغام شده است. پس کلمه‌ای که اولین حرف آن مشدد است، در واقع با سکون شروع شده است.

۲- البته در برخی زبان‌ها، این امر جایز است. مثلاً در زبان انگلیسی، کلماتی وجود دارد که با سکون آغاز می‌شوند. مثل کلمه **stop** (ستاپ) که با سکون «س» آغاز می‌شود، به همین گونه نیز تلفظ می‌گردد و تلفظ آن به صورت «استاپ» غلط است. زبان فارسی فاقد چنین کلماتی است.

همزه وصل

تعریف: همزه وصل که به آن «الف وصل» نیز گویند، همزه‌ای است بدون علامت و بر سر کلماتی می‌آید که با سکون یا تشدید آغاز می‌شوند. این همزه هنگام ابتداء به کلمه خوانده می‌شود اما در وسط کلام، ساقط می‌گردد. در برخی قرآن‌ها، بر بالای همزه وصل یک علامت صاد کوچک «ص» به نشانه «وصل» گذاشته می‌شود.

همین جا باید اضافه شود، در مقابل همزه وصل، همزه‌ای را که جزء اصل کلمه باشد و دارای حرکات سه گانه بوده و هیچ گاه حذف نشود، «همزه قطع» گویند. مانند:

إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ - رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا - إِنَّا
أَعْطَيْنَاكَ

همان گونه که گفتیم همزه وصل در قرآن بدون حرکت نوشته می‌شود و قاری، خود باید نوع حرکت آن را بداند.

نحوه تشخیص حرکت همزه وصل

همزه وصل در آغاز هر سه نوع کلمه زبان عرب (حرف - اسم - فعل) می‌آید.

۱- حرف

تنها کلمه دارای همزه وصل در قرآن که «حرف» محسوب می‌شود، همان «حرف تعریف» یا «الف و لام معرفة» است. در واقع، الف در «ال» همان همزه وصل است.

همان گونه که می‌دانید حرکت این الف (همزه وصل) در صورت ابتداء، همیشه «فتحه» است.

مثال:

قُلِ اللَّهُ خَالِقُ	← ابتداء	اللَّهُ خَالِقُ
جُنُودِ السَّمَوَاتِ	← ابتداء	السَّمَوَاتِ
جَعَلَ الْقَمَرَ	← ابتداء	الْقَمَرَ

۲- اسم

همزه وصلی که بر سر «اسم» بیاید، در صورت ابتداء، به «کسره» خوانده می شود. در قرآن، همزه وصل بر سر اسم های ذیل آمده است (اول به فارسی یاد بگیرید!):

پسر - دختر - مرد - زن - اسم - دو
البته آخرین کلمه به صورت های مختلف مذکر و مؤنث آمده است و همگی به مفهوم عدد «دو» هستند. حال به اصل این اسامی در قرآن توجه کنید:

پسر	دختر	مرد	زن	اسم
إِبْنٌ	إِبْنَتٌ	إِمْرَأٌ	إِمْرَأَاتٌ	إِسْمٌ

دو	إِثْنِي (إِثْنَا) - إِثْنَتِي (إِثْنَتَا) - إِثْنَيْنِ (إِثْنَانِ) - إِثْنَيْنِ
----	---

مثال: مَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ - مَرْيَمُ ابْنَتُ عِمْرَانَ - أَبُوكِ امْرَأَةٌ -
 امْنُوا امْرَأَاتٍ - وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ - مِنْهُمْ اثْنِي عَشَرَ -
 عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ - وَقَطَعْنَا لَهُمُ اثْنَتِي عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا - مِنْهُ اثْنَتَا
 عَشْرَةَ عَيْنًا - ثَانِي اثْنَيْنِ - حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ - فَوْقَ اثْنَيْنِ

۳- فعل

در قرآن، غیر از موارد فوق، هر کلمه ای که دارای همزه وصل باشد، فعل یا مصدر افعال خواهد بود. نحوه خواندن همزه وصل افعال در صورت ابتداء چنین است:

اگر «اولین حرف متحرک» پس از همزه وصل، مفتوح یا مکسور باشد، همزه وصل آن به «کسره» خوانده می‌شود. و اگر اولین حرف متحرک مضموم باشد، همزه وصل نیز «ضمه» خواهد گرفت. افعال، همزه وصل مفتوح ندارند. تمامی مصادر افعال در صورت داشتن همزه وصل، به «کسره» ابتدا می‌شوند.

مثال افعال و مصادر افعال:

(فِيمَا أَفْتَدَتْ ۚ أَفْتَدَتْ) - (فَقَدْ أَهْتَدُوا ۚ أَهْتَدُوا)
 (قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ ۚ اتَّقُوا اللَّهَ) - (رَبَّنَا اكْشِفْ ۚ اكْشِفْ)
 (فَقُلْنَا اضْرِبْ ۚ اضْرِبْ) - (يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا ۚ ابْنِ لِي صَرْحًا)
 (رَبِّ أَنْصُرْنِي ۚ أَنْصُرْنِي) - (أَنْ اشْكُرْ لِي ۚ اشْكُرْ لِي)
 (الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا ۚ اسْتَضَعِفُوا) - (لَقَدْ اسْتَهْزَيْ ۚ اسْتَهْزَيْ)
 (فَمَنْ اضْطُرَّ ۚ اضْطُرَّ) - (كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ ۚ انْبِعَاثَهُمْ)
 (عَلَيْهَا افْتَرَاءً ۚ افْتَرَاءً) - (وَأَسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ۚ اسْتِكْبَارًا)

نکات مهم

۱- در افعال: «اقضوا - امضوا - ابنوا - ائتوا - امشوا - اهدوا» همزه وصل در حال ابتداء به جای ضمه به «کسره» خوانده می‌شود. چرا که ضمه حرف متحرک، عارضی است و اصل آن «کسره» بوده است. بدین صورت:
 اقضيوا - امضيوا - ابنيوا - ائتيوا - امشيوا - اهديووا
 البته در برخی از کلمات مذکور، عملاً به لحاظ ساختار لفظ و معنا، ابتداء نمی‌شود و فقط جهت آگاهی به تلفظ اصل کلمه، ذکر شد.

۱- به ترتیب (در نقاط مختلف قرآن از جمله): (یونس - ۷۱) - (حجر - ۶۵) - (کهف - ۲۱) (طه - ۶۴) - (ص - ۶) - (صافات - ۲۳)

۲- همزه ساکنه، در کلمات^۱: «أَنْتِ - آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا» در میان کلام، به همزه ساکنه؛ ولی در صورت ابتداء، به یاء مدی خوانده می شود. بدین صورت: آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا - آئِنَا
همچنین در کلمه «أَوْثَمِنَ»^۲ همزه ساکنه در صورت ابتداء به «واو مدی» تبدیل می گردد و بدین صورت خوانده می شود: أَوْثَمِنَ

۳- کلماتی نظیر کلمات زیر در قرآن که افعال امر هستند، در صورت ابتداء، با «کسره» شروع می شوند:

(ثُمَّ لِيَقْطَعْ - لِيَقْطَعْ)^۳ - (ثُمَّ لِيَقْضُوا - لِيَقْضُوا)^۴
(وَلِيُوفُوا - لِيُوفُوا)^۵ - (وَلِيَطَّوَّفُوا - لِيَطَّوَّفُوا)^۶

هرچند که عملاً به لحاظ ساختار لفظ و معنا، ابتداء به این کلمات، صحیح نیست.
۴- در عبارت «أَصْحَابُ لَيْكَةِ»^۷ در صورت ابتداء «الْأَيْكَةِ» خوانده می شود.
۵- اگر همزه استفهام^۸ بر سر افعال دارای همزه وصل بیاید، همزه وصل در کتابت نیز حذف و فقط همزه استفهام باقی می ماند. مانند هفت فعل^۹:
اتَّخَذْتُمْ - أَطَّلَعَ - أَفْتَرَى - أَصْطَفَى - اتَّخَذْنَاهُمْ - اسْتَكْبَرْتَ - اسْتَغْفَرْتَ

۱- به ترتیب (در نقاط مختلف قرآن از جمله): (شعراء - ۱۰) - (انعام - ۷۱) - (فصلت - ۱۱) - (طه - ۶۴) - (احقاف - ۴) - (توبه - ۴۹)

۲- (بقره - ۲۸۳)

۳- (حج - ۱۵)

۴- (حج - ۲۹)

۵- (حج - ۲۹)

۶- (حج - ۲۹)

۷- (شعراء - ۱۷۶) - (ص - ۱۳)

۸- همزه استفهام، یک همزه قطع مفتوح است که در اول کلمات، معنی «آیا» می دهد و جمله را سوالی می کند.

۹- به ترتیب: (بقره - ۸۰) - (مریم - ۷۸) - (سبأ - ۸) - (صافات - ۱۵۳) - (ص - ۶۳) - (ص - ۷۵) - (منافقون - ۶).

۶- اگر همزه استفهام بر سر «ال» تعریف بیاید، همزه وصل حذف نمی‌شود! بلکه تبدیل به الف مدی می‌شود. و این حالت فقط در سه کلمه قرآن آمده است: **الذَّكْرَيْنِ^۱ - الْآنَ^۲ - آلهُ^۳**

علت این است که کلمات فوق در اصل **الذَّكْرَيْنِ - الْآنَ - آلهُ** بوده‌اند و در صورت حذف همزه وصل، کلمه مجدداً به شکل غیر سؤالی خود برمی‌گشت و مفهوم سؤالی از آن فهمیده نمی‌شد.

باید دانست که این سه کلمه، علاوه بر صورت بالا، به نحو دیگری نیز قرائت می‌شوند و آن «**تسهیل همزه وصل**» است. بدین صورت که به جای تبدیل همزه وصل به الف مدی، آن را بدون «نَبْرَة» و تیزی ویژه‌اش (حالتی بین همزه و الف مدی یا تلفظ فتحه بدون تیزی همزه) تلفظ کنیم:

أَلْذَّكْرَيْنِ . أَلْآنَ . آلهُ

۷- اگر «ال» تعریف بر سر همزه وصل بیاید، علاوه بر حذف همزه وصل، لام ساکنه «کسره» می‌گیرد. تنها مورد آن، در کلمه «**الْأَسْمُ**» (حجرات - ۱۱) آمده است و آن را چنین می‌خوانیم: **بِشَسَ لِسْمِ الْفُسُوقِ**.

علت آن نیز روشن است: پس از حذف همزه وصل «اسم»، لام ساکنه «أل» در کنار سین ساکنه «شم» قرار می‌گیرد و ناچار بنا بر قاعده «رفع التقاء ساکنین» لام مکسور می‌شود.

در صورت ابتداء به «**الْأَسْمُ**»، این کلمه به دو صورت «**الِاسْمُ**» و «**لِاسْمُ**» خوانده می‌شود.

دلیل وجه دوم این است که وقتی کلمه به لام متحرکه آغاز شده است، نیازی به همزه وصل نیست.

۱- (انعام - ۱۴۳ - ۱۴۴)

۲- (یونس - ۵۱ - ۹۱)

۳- (یونس - ۵۹) - (نمل - ۵۹)

سؤالات و تمرینات

- ۱- همزه وصل و قطع را تعریف کنید و تفاوت آنها را بیان نمایید.
- ۲- نقش همزه وصل و فایده آن چیست؟
- ۳- حرکت همزه وصل وقتی بر سر «حرف» بیاید، چیست؟ مثال بزنید.
- ۴- حرکت همزه وصل بر سر «اسم» چیست؟ این کلمات را نام ببرید.
- ۵- نحوه تشخیص حرکت همزه وصل در افعال چگونه است؟ مثال بزنید.
- ۶- افعالی که همزه وصل آنها بر خلاف ظاهر قاعده، مکسور می‌شود کدامند؟ علت آن چیست؟
- ۷- سه کلمه‌ای را که همزه وصل آنها به دو وجه «مد و تسهیل» قرائت می‌شود، نام ببرید.

طُرُقُ وَقْفٍ بِرِ آخِرِ كَلِمَةٍ

وقف بر هیچ کلمه‌ای صورت نمی‌گیرد مگر با سکونِ آخرین حرف آن کلمه. به بیان دیگر، «وقف به حرکت» در قرآن مجاز نیست. نیازی به توضیح نیست که وقف بر هر قسمت از کلمه غیر از حرف آخر آن ممنوع است! در قرآن کلمات زیادی وجود دارند که در واقع از چند کلمه تشکیل شده‌اند اما همین مقدار که در کتابت به یکدیگر متصل نوشته شده‌اند، حکم یک کلمه را دارند و وقف بین آنها صحیح نیست. مانند:

فَأَسْقِينَا كُمُوهُ - لَيْسَتْ خَلِيفَتَهُمْ - أَنْزَلْنَا كُمُوهَا - وَيَكَاَنَّ - يَبْنُوْنَم

طرق مشهور و رایج وقف بر آخر کلمات، عبارت است از: ابدال - اسکان

همچنین طرق دیگری نیز وجود دارد که نسبتاً غیر مشهور است مانند:

الحاق - رَؤْم - اشمام - حذف - اثبات - ادغام - نقل

۱- وقف ابدال

کلمهٔ ابدال به معنای «تبدیل کردن» است. در این نوع از وقف، حرف آخر کلمه، به حرفی دیگر تبدیل می‌شود.

موارد وقف ابدال

الف - وقف بر (ة - ة): این حرف را «هاء تأنیث» گویند. هاء تأنیث با تمامی حرکات خود حتی تنوین نصب (ةً)، در وصل، «تاء» و در وقف، «هاء ساکنه» خوانده می‌شود. مثال:

(عِدَّةٌ ← عِدَّةً) - (رَحْمَةٌ ← رَحْمَةً) - (الْجَنَّةُ ← الْجَنَّةَ)
(رَاضِيَةٌ ← رَاضِيَةً) - (فِتْنَةٌ ← فِتْنَةً) - (فِتْنَةٌ ← فِتْنَةً)
(التَّوْرِيَّةُ ← التَّوْرِيَّةَ) - (الصَّلَاةُ ← الصَّلَاةَ) - (تُقِيَّةٌ ← تُقِيَّةً)

باید دقت نمود که «تاء تأنیث» که به صورت کشیده نوشته می‌شود، با «هَاء تأنیث» تفاوت دارد و در صورت وقف بر چنین کلماتی باید به صورت تاء کشیده خوانده شود. مانند: رَحْمَتٌ ← رَحْمَتْ

ب- وقف بر تنوین نصب (ـ=): تنوین نصب در وقف به «الف مدی» تبدیل می‌شود مگر در هاء تأنیث که ذکر آن گذشت. مثال:

(حِسَابًا ← حِسَابًا) - (كِتَابًا ← كِتَابًا) - (مَاءً ← مَاءً)
 (هُدًى ← هُدًى) - (وَلْيَكُونًا ← وَلْيَكُونًا) - (لَنْسَفَعًا ← لَنْسَفَعًا)

۲- وقف اسکان

کلمه اسکان به معنای «ساکن کردن» است. به غیر از موارد وقف ابدال، فقط حرکت حرف آخر کلمه ساقط شده و حرف ساکن می‌گردد. مثال:

(مَقَاعِدَ ← مَقَاعِدُ) - (كِتَابٍ ← كِتَابٌ) - (الْأَوَّلُ ← الْأَوَّلُ)
 (رَحْمَتٌ ← رَحْمَتُ) - (بِجَبَّارٍ ← بِجَبَّارِ) - (غَفُورٌ ← غَفُورُ)
 (هُوَ ← هُوَ) - (هِيَ ← هِيَ) - (عِبَادِي ← عِبَادِي)

وقف هاء ضمیر نیز در هر حالت و هر نوع حرکت، تابع قاعده وقف اسکان است. مثال:

(مِنْهُ ← مِنْهُ) - (لَهُ ← لَهُ) - (لَدَيْهِ ← لَدَيْهِ) - (كِتَابِهِ ← كِتَابِهِ)
 (أَنْزَلَهُ الَّذِي ← أَنْزَلَهُ)

بدیهی است در کلماتی که به حرف ساکن یا خروف مد ختم می‌شود، وقف بدون تغییر صورت می‌گیرد. مثال:

كَتَبْتُ - مِنْهُمْ - أَنْزَلْنَا - مَا نَذَرِي - إِذْ قَامُوا

تمامی این نوع کلمات، در مواردی که به علت برخورد با حرف ساکن کلمه بعدی، مطابق قواعد رفع التقاء ساکنین تغییراتی داشته‌اند، در موقع وقف، به اصل خود بازمی‌گردند. مثال:

(وَأَنْذِرِ النَّاسَ ← وَأَنْذِرْ) - (قُلِ الْحَقُّ ← قُلْ) - (مِنَ الَّذِينَ ← مِنْ)

(وَ قَالَ الْحَمْدُ ← وَ قَالَ) - (وَ امْتَا زُوا الْيَوْمَ ← وَ امْتَا زُوا)
 (حَا ضِرِي الْمَسْجِدِ ← حَا ضِرِي) - (اِسْتَرُوا الضَّلَالَهَ ← اِسْتَرُوا)
 (فَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ ← فَلَا تَنْسُوا) - (عَادًا الْاُولَى ← عَادًا)
 (اَحَدُ اللّٰهُ ← اَحَدٌ) - (عَدْنِ اللّٰتِي ← عَدْنٌ)

در اینجا لازم است به ۷ کلمه در قرآن که قرائت آنها در وقف،
 بر خلاف قاعده «اسکان» است اشاره کنیم:

وقف و وصل هفت کلمه در قرآن

حرف آخر کلمات:

أَنَا - لَكِنَّا - الظُّنُونَا - الرَّسُولَا - السَّبِيلَا - سَلَا سِلَا - قَوَارِپِرَا

که در قرآن به همین صورت نوشته می‌شوند، در صورت وصل به «فتحه»
 خوانده شده اما در هنگام وقف، با «الف» قرائت می‌شوند. بدین صورت:

در وصل (به فتحه)	در وقف (به الف)
۱- أَن	أَنَا (مکرر در قرآن)
۲- لَكِنَّ	لَكِنَّا (کَهِف - ۳۸)
۳- الظُّنُونَ	الظُّنُونَا (احزاب - ۱۰)
۴- الرَّسُولَ	الرَّسُولَا (احزاب - ۶۶)
۵- السَّبِيلَ	السَّبِيلَا (احزاب - ۶۷)
۶- سَلَا سِلَ	سَلَا سِلَا (دَهِر - ۴) البته در وقف، سلاسل نیز خوانده می‌شود.
۷- قَوَارِپِرَ	قَوَارِپِرَا (دَهِر - ۱۵)

این کلمه آخر، دو بار و پشت سر هم در سوره دهر (انسان) آمده است.

اما مقصود، فقط کلمه اول است که در آخر آیه نیز واقع شده است. «قواریر» دوم، بدون الف است و از قاعده وقف «اسکان» تبعیت می کند. نکته: در کلمات ردیف ۳، ۴، ۵ و ۷ به نظر می رسد علت این امر، هماهنگی با «فواصل»^۱ قبل و بعد سوره (مانند قافیه در شعر) بوده است.

طرق دیگر وقف

طریقه های دیگری از وقف بر آخر کلمات وجود دارد که برخی از آنها در کتابت قرآن نیز رعایت شده است، مانند «وقف الحاق»؛ و رعایت برخی دیگر چندان لزومی ندارد مانند «رَؤْم» و «اشمام»؛ و انواعی از وقف نیز مختص به سایر قراءات و روایات غیر از روایت حفص است که در این مجال، نیازی به شرح تمامی آنها نیست.

۳- وقف الحاق

«الحاق» یعنی «اضافه کردن چیزی به چیز دیگر».

الحاق یک «هاء ساکنه» به آخر برخی کلمات هنگام وقف را «وقف الحاق» گویند. این هاء ساکنه، «هاء سکت» نام دارد. فایده این نوع وقف، حفظ حرکت حرف آخر کلمه به هنگام وقف است.

وقف الحاق در کتابت قرآن های موجود- طبق روایت حفص از عاصم- رعایت شده است. مانند الحاق هاء به آخر کلمه لَمْ يَتَسَنَّ در «لَمْ يَتَسَنَّه» (بقره- ۲۵۹)

در روایت حفص، هاء سکت هم در وقف و هم در وصل خوانده می شود و حذف نمی گردد.

شرح این بحث در درس «انواع هاء آخر کلمه» خواهد آمد.

۱- آخرین کلمه هر آیه را «فاصله» گویند. چرا که آیه را از آیه بعد «جدا» می کند.



۴- وقف روم

کلمه «رَوم» به معنای «قصد کردن- عزم نمودن» است. در قرائت «نوعی وقف است که در آن، یک سوم حرکت حرف آخر خوانده شود». وقف «روم» فقط بر حرف مضموم و مکسور واقع می‌شود و در حرف مفتوح یا منصوب جایز نیست.

فایده وقف روم، تمیز دادن حرکت حرف آخر توسط شنونده است. از آنجا که در این وقف، حرف آخر کلمه از سکون خارج می‌شود، لذا «مد عارض» در چنین کلمه‌ای، فقط به قصر (مد طبیعی) اداء می‌گردد. چرا که دیگر سبب «ساکن» وجود ندارد. مثال:

مِنْ قَبْلُ - غَفُورٌ - مِنَ الْجِنَّ - وَ الْاِنْسِ - بِجَبَّارٍ

۵- وقف اشمام

کلمه «اشمام» یعنی «بوئیدن- لبها را به حالت ضمّه در آوردن» طبعاً وقفی است که در آن، به هنگام وقف، لبها فقط به شکل ضمّه درآید؛ بدون این که صدای ضمّه اداء گردد. وقف اشمام فقط بر حرف «مضموم» آخر کلمه واقع می‌گردد؛ و بدین صورت است که پس از اسکان حرف آخر کلمه، بلافاصله لبها حالت ضمّه را نشان دهد بدون این که حرکت ضمّه ادا گردد.

فایده وقف اشمام، نشان دادن حرکت حرف آخر به بیننده است! بدیهی است وقف اشمام به فتحه و کسره تعلق نمی‌گیرد. مثال: نَسْتَعِينُ - غَفُورٌ

۱- وقف روم و اشمام از طرق وقف اختیاری است. یعنی قاری قرآن بین انجام یا عدم انجام آن مخیر است و اجباری در کار نیست.

اشمام میان کلمه

اشمام در یک موضع قرآن، در وسط کلمه هم آمده است و انجام آن لازم است (برخلاف وقف اشمام که اختیاری است).

در این کلمه که عبارت است از فعل «لَا تَأْمَنَّا» (یوسف - ۱۱)، قاری در لحظهٔ اداء نون مشدّد، باید لحظه‌ای لب‌ها را به حالت ضمّه درآورد تا بر بیننده معلوم شود که اصل این کلمه، «لَا تَأْمَنَّا» بوده است. فایدهٔ اشمام در اینجا تمیز بین دو نوع فعل است.

«لَا تَأْمَنَّا» با ضمّهٔ نون اول، فعل «نفی» است به معنای «ما را امین نمی‌دانی - به ما اطمینان نداری»؛ اما «لَا تَأْمَنَّا» با سکون نون اول، فعل «نهی» است و چنین معنا می‌دهد: «ما را امین ندان! - به ما اطمینان نکن!» لذا برای نشان دادن نوع فعل در آیه که فعل «نفی» است، اشمام نون به کار می‌رود.

دو نکتهٔ مهم

* «رَوم» و «اشمام» در کلمه‌ای که حرف آخر آن، مفتوح، ساکن اصلی (دارای حرکت عارضی)، هاء تأنیث و یا میم جمع باشد، جایز نیست.

مانند: مُؤْمِنُونَ - فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ (فَلْيَنْظُرْ) - عَامِلَةٌ - مِنْهُمْ

* مقصود از «رَوم» و «اشمام»، بیان حرکت حرف موقوف علیه برای دیگران است. لذا هنگامی که قاری در تنهایی و بدون حضور دیگران تلاوت می‌کند، لزومی برای انجام وقف روم و اشمام نیست.

نکتهٔ پایانی

اصولاً روش عاصم، وقف بر طبق رسم الخط قرآن است. لذا مهم‌ترین، طبیعی‌ترین و بهترین طرق وقف، همانا وقف «ابدال» و «اسکان» است و ما نیز خوانندهٔ محترم را فقط به تبعیت از این دو نوع وقف توصیه می‌کنیم.



سؤالات و تمرینات

- ۱- مهم‌ترین طرق وقف بر آخر کلمات را نام ببرید و موارد آن را شرح دهید.
- ۲- وقف روم و اشمام چیست؟
- ۳- تنها مورد «اشمام» میان کلمه چیست؟ شرح دهید.

احکام «هاء» آخر کلمه

(۵-۴)

حرف «هاء» در آخر کلمات قرآن از سه نوع خارج نیست:

۱- هاء جوهری ۲- هاء سکت ۳- هاء ضمیر

اینک به ترتیب به شرح انواع فوق می‌پردازیم.

۱- هاء جوهری

یا «هاء ذاتی» حرفی است که جزء جوهر و ذات کلمه است و از آن جدا نمی‌شود چرا که بدون آن، کلمه از معنای خود خارج می‌شود. مانند حرف «هاء» در کلمات فارسی «ماه- کوه- پیه»

نمونه کلمات دارای هاء جوهری در قرآن:

اللَّهُ - إِلَهُ - نَفَقَهُ^۱ - تَنْتَهُ^۲ - يَنْتَهُ^۳ - فَوَاكِهُ^۴ - وَجْهُ - وَجُوهُ - كَرِهَ - شُبَّهَ
سَفَهَ - وَانَهُ

بدیهی است، حرکت هاء جوهری هرچه باشد، به همان صورت و بدون اشباع و کشش اداء می‌شود.

تنها در کلمه «هَذِهِ» با وجود این که هاء آخر آن، «جوهری» است، با

۱- هود- ۹۱

۲- (مریم- ۴۶)، (شعراء- ۱۱۶- ۱۶۷)

۳- (احزاب- ۶۰)، (علق- ۱۵)

۴- (مؤمنون- ۱۹)، (صافات- ۴۲)، (مرسلات- ۴۲)

این حال به اشباع خوانده می‌شود (هذِهِ) و در وقف، ساکن می‌گردد (هَذِهِ).

۲- هاء سکت

هاء سَکَت، هاء ساکنه‌ای است که جزء کلمه نیست، بلکه به آخر آن «ملحق» می‌شود و معنی هم ندارد!
وجه کاربرد آن، در واقع، حفظ حرکت حرف آخر کلمه در موقع وقف است؛ و با این کار بر وقف این کلمات تأکید می‌شود. البته در روایت حفص، موقع وصل نیز هاء سکت حذف نمی‌گردد.

موارد هاء سکت در قرآن	
۱- لَمْ يَتَسَنَّهْ (بقره- ۲۵۹)	۵- حِسَابِيَهْ (حاقه- ۲۰ و ۲۶)
۲- اِقْتَدِهْ (انعام- ۹۰)	۶- مَالِيَهْ (حاقه- ۲۸)
۳- مَاهِيَهْ (قارعة- ۱۰)	۷- سُلْطَانِيَهْ (حاقه- ۲۹)
۴- كِتَابِيَهْ (حاقه- ۱۹ و ۲۵)	

به نظر می‌رسد غیر از دو کلمه اول، در بقیه موارد، هدف از الحاق هاء سکت، «هماهنگی با فواصل آیات قبل و بعد»، مد نظر بوده است. (مانند قافیه در شعر)

نکته: هاء ساکنه در دو کلمه «أَرْجِهْ - فَالِقِهْ» بر خلاف ظاهر، «هاء ضمیر» است که در بخش مربوطه خواهد آمد.

۳- هاء ضمیر

تعریف: هاء ضمیر یا «هاء کنایه»، حرفی است که در آخر کلمه می‌آید و جانشین اسم می‌شود (ضمیر مفرد مذکر غایب) و معنی «او- آن» می‌دهد.

مانند: (لَهُ = برای او - برای آن) - (مِنْهُ = از او - از آن) - (كِتَابِهِ = کتاب او) -
(نَصْرُوهُ = او را یاری کردند)

همان گونه که می‌دانیم، هاء ضمیر هیچ گاه مفتوح نیست و همیشه به صورت مکسور یا مضموم می‌آید. البته بنای اصلی حرکت هاء ضمیر بر «ضمه» بوده است.

اما هاء ضمیر گاه به «اشباع» و زمانی «بلا اشباع» خوانده می‌شود.
اشباع: یعنی «سیر کردن» و مقصود از آن، تبدیل صدای کوتاه به صدای کشیده (حرف مد) است.

بلا اشباع: ضد آن و به معنای «اداء حرف با صدای کوتاه» است.

مثال: در کلمه «أُولَى» همزه اشباع می‌شود؛ اما در «أُولَى» بلا اشباع و به صورت «أَلَى» خوانده می‌شود. و هم‌چنین در «لَهُ» هاء به «اشباع» خوانده می‌شود (لَهُو) اما در «مِنْهُ» بلا اشباع و با حرکت کوتاه ضمه تلفظ می‌گردد.
بطور خلاصه می‌توان گفت: «اگر قبل از هاء ضمیر، یکی از حرکات کوتاه واقع شود، هاء ضمیر «اشباع» می‌شود و در غیر این صورت، بلا اشباع تلفظ می‌گردد». اینک به مشروح بحث می‌پردازیم.

شرایط عدم اشباع (بلا اشباع) هاء ضمیر

الف - وقتی دو طرف یا یکی از طرفین هاء ضمیر، ساکن باشد. مانند:
إِلَيْهِ الْمَصِيرُ - لَدَيْهِ خُبْرًا - مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ - أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ - مِنْهُ لَحْمًا -
وَلَهُ الْحَمْدُ

ب - وقتی «بعد» از هاء ضمیر، حرف مشدد بیاید.

مانند: بِهِ الَّذِينَ - مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةُ - لَهُ الذِّكْرَى - أَنْزَلَهُ الَّذِي

ج - وقتی «قبل» از هاء ضمیر یکی از «حروف مد» بیاید. مانند:

أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ - آتَيْنَاهُ رَحْمَةً - فِيهِ هُدًى - بِالْغَيْهِ إِلَّا - وَ تَعَزَّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ

شرایط اشباع هاء ضمیر

اگر دو طرف هاء ضمیر متحرک باشد، در این صورت هاء ضمیر اشباع می‌گردد. یعنی اگر مکسور باشد، به «یاء مدی» و اگر مفتوح یا مضموم باشد، به «واو مدی» خوانده می‌شود. مثال:

(بِهٍ وَلَا ← بِيهِ وَلَا) - (فَلَهُ عَشْرٌ ← فَلَهُو عَشْرٌ)

(فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ← فِي حُكْمَيْهِ أَحَدًا) - (إِنَّهُ لَقَوْلٌ ← إِنَّهُو لَقَوْلٌ)

(مِنْ دُونِهِ مُلتَحَدًا ← مِنْ دُونَيْهِ مُلتَحَدًا)

(رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ ← رَبُّهُو بِكَلِمَاتٍ) - (مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا ← مَوَاضِعِي وَ نَسُوا)

(قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ ← قَالَ لَهُو صَاحِبُهُو)

به اشباع «صِلَة» نیز گویند.

صله در لغت به معنای «بخشش و جایزه - خویشاوندی» و در اصطلاح

عبارت است از:

اشباع ضمه و کسره به صورتی که از آنها واو مدی و یاء مدی حاصل شود. البته در صورتی که «میم جمع» صدای واو مدی به خود بگیرد، به این کار نیز «صله میم جمع» گویند و در قراءات دیگر تحت شرایطی انجام می‌شود. در قرائت عاصم، فقط زمانی که میم جمع در کنار ضمیر قرار گیرد، صله داده شده و در قرآن مکتوب است.

مانند: (انزَلْتُمْ ← انزَلْتُمُوهُ) - (قَتَلْتُمْ ← قَتَلْتُمُوهُمْ)

لذا قاری به اختیار خود نمی‌تواند هر میم جمع را صله دهد.

نکات و استثناءات هاء ضمیر

۱- هاء ضمیر در دو کلمه «أَرْجِه»^۱ و «فَالِقِه»^۲ به سکون آمده است و

۱- (اعراف - ۱۱۱)، (شعراء - ۳۶)

۲- (نمل - ۲۸)

نباید با «هاء سکت» اشتباه شود.

۲- هاء ضمیر در «أَنْسَانِيَهُ»^۱ و «عَلَيْهِ اللهُ»^۲ که قاعدتاً باید مکسور باشد، برخلاف معمول، با «ضمّه» خوانده می‌شود.

۳- هاء ضمیر در عبارت «وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا»^۳ به «اشباع» خوانده می‌شود.
(فِيهِ مُهَانًا)

۴- هاء ضمیر در عبارت «يَرْضَهُ لَكُمْ»^۴ برخلاف قاعده، «بلا اشباع» می‌شود.

سؤالات و تمرینات

- ۱- هاء جوهری چه تفاوتی با دو نوع دیگر هاء آخر کلمه دارد؟
- ۲- با فرض این که تمامی کلمات زیر در حالت «وقف» قرار دارند، نوع هاء آخر کلمه را تعیین کنید:
نَفَقَهُ - فَوَاكِهَ - يَتَّقَهُ - فَسَّئَلَهُ - أَرْجِهَ - مَالِيَهُ - لَمْ يَتَسَنَّهَ - سَفِهَ - اِقْتَدِهَ -
فَالِقَهُ - يَرْضَهُ - يَنْتَهُ - عَلَيْهِ
- ۳- قاعده کلی برای اشباع هاء ضمیر چیست؟ (در یک جمله)
- ۴- استثناءات هاء ضمیر را بیان کنید.

۱- (کَهِف - ۶۳)

۲- (فَتْح - ۱۰)

۳- (فِرْقَان - ۶۹)

۴- (زَمْر - ۷)

باب مخارج حروف

این باب از مهم‌ترین ابواب و مباحث تجوید است و قاری قرآن به فراگیری آن نیازی مبرم دارد. چرا که شناخت و رعایت مخارج حروف، اساس عمل به سایر قواعد تجویدی است.

در این مبحث، از «جایگاه تولید» و خروج هر حرف در دستگاه تکلم بحث می‌شود و در پایان، قاری به محل تولید هر حرف و اندام‌های تولیدکننده آن آگاهی می‌یابد.

اندام‌های گفتاری

عمل «گفتار» با همکاری اندام‌هایی در بدن صورت می‌گیرد که عبارتند از:

۱- اندام‌های دم و بازدم:

شامل عضله دیافراگم^۱ - دنده‌های قفسه سینه - عضلات بین دنده‌ای -

ریه‌ها - نای^۲

۲- حنجره و طناب‌های صوتی درون حنجره.

۳- حفره حلق

۴- حفره دهان:

شامل فضا و نیز اجزاء آن یعنی زبان اصلی - زبان کوچک - دندان‌ها -

۱- یا «حجاب حاجز»، پرده عضلانی بین شکم و قفسه سینه.

۲- لوله‌ای که ریه‌ها را به فضای حلق مرتبط می‌سازد.

لثه‌ها - سقف دهان

۵- آرواره‌ها (فک‌ها)

۶- لب‌ها

۷- حفره خیشوم (فضای بینی)

البته می‌توان به تعبیری، دستگاه شنوایی را نیز در این امر دخیل دانست! چرا که در صورت نقص مادرزادی دستگاه شنوایی، انسان به طور معمول به خوبی قادر به فراگیری «گفتار»، نخواهد شد.

(آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد، این است که قاریان قرآن، تلفظ «عملی» حروف را در ابتداء، به صورت «سماعی» یعنی از راه گوش فراگیرند؛ همچنان که کودک از همین طریق زبان مادری را یاد می‌گیرد. اما در مراحل پیشرفته، قاریان از لحاظ علمی نیازمند شناخت «جایگاه تولید» حروف نیز هستند تا بتوانند تلفظ حروف را بهتر و از طرق علمی اجراء و نیز تجزیه و تحلیل کنند).

اینک به شرح مختصر اندام‌های گفتار می‌پردازیم:

* «اندام‌های دم و بازدم» هوا را به بیرون می‌دمند و نتیجتاً در گفتار، سه نقش کلی دارند:

۱- در برخورد با موانع دستگاه تکلم، حروف و صداها را می‌سازند.
۲- با تنظیم فشار خروجی هوا، برخی از قسمت‌های کلمه یا جمله را «رسانتر» و «برجسته‌تر» می‌کنند و نیز از همین طریق، به ساخت حروف پرفشار مثل «پ» و «ت» و حروف کم‌فشار مثل «ب» و «د» کمک می‌کنند.

۳- با کم و زیاد کردن فشار هوا، در ارتعاش «اوتار صوتی»^۱ و نیز زیر و

۱- «اوتار» جمع «وثر» به معنای طناب است.

بمی در گفتار، موثرند.

* «حنجره» و ارتعاش عنصر اصلی آن یعنی، «طناب‌های صوتی»، حروف و صداهایی را با ویژگی «جَهْر» (مثل صحبت بلند) و «هَمْس» (مثل صحبت در گوشی) می‌سازند.

* فضای قفسه سینه و نیز حفره‌های «حلق» و «دهان» و «خیشوم»، نقش تقویت و «طنین بخشی» به صوت حنجره را ایفاء می‌کنند.

* در حلق، دهان و لب‌ها، حروف و صداهای گوناگون ساخته می‌شود.

* آرواره بالا ثابت و آرواره پایین متحرک است. آرواره بالا، «اندام‌های ثابت» یعنی جایگاه‌های تولید صدا را دربردارد. این اندام‌ها عبارتند از: لب بالا، دندان‌های بالا، لثه بالا، سخت کام و نرم کام که به زبان کوچک و سپس دیواره‌های حلق ختم می‌گردد (البته نرم کام، گاهی نقش اندام متحرک را ایفا می‌نماید).

نزدیک شدن یا تلاقی عنصری از اندام‌های متحرک (آرواره پایین - لب پایین - زبان) به نقطه‌ای از اندام‌های ثابت بالا، «مخارج حروف» را می‌سازد.

حروف هِجاء

کلمه «حرف» در لغت به معنای «جانب - طرف - کنار - تیزی هر چیزی» است. از آنجا که هر حرفی، طرف و «لبه» اول و آخر کلمه را تشکیل می‌دهد، لذا به اجزاء کلمه «حرف» گفته‌اند. تعداد حروف هِجاء (حروف الفباء) عرب، ۲۸ عدد است و اسامی آن عبارت است از:

الف - باء - تاء - ثاء - جیم - حاء - خاء - دال - ذال - راء - زاء (زای) - سین - شین - صاد - ضاد - طاء - ظاء - عین - غین - فاء - قاف - کاف - لام - میم - نون - هاء - واو - یاء

در زبان فارسی، ترتیب حروف آخر بدین قرار است: ... نون - واو - هاء -

یاء

البته حروفی که «هجاء» یا اسمشان به همزه ختم می‌شود، در قرائت حروف مقطعه اوائل سوره، بدون همزه تلفظ می‌شوند.

لذا «هجاء» حروف مقطعه، یا دو حرفی و یا سه حرفی است:

دو حرفی: حا - یا - طا - ها - را (حَیُّ طَهِر)

سه حرفی: الف - سین - صاد - عین - قاف - کاف - لام - میم - نون

برخی از علماء قدیم و جدید، در کتب خویش، تعداد حروف عرب را ۲۹ عدد ذکر کرده‌اند و علت آن است که «الف مدی» را یک حرف مستقل و «همزه» را نیز مستقل از آن می‌دانند.

اما کسانی که به بیست و هشت حرف معتقدند، الف مدی را مستقل حساب نکرده و تنها آن را یکی از انواع حرف «الف» در آغاز حروف الفباء شمرده‌اند و نوع دیگر الف را «همزه» می‌دانند.

آنچه باعث شده جمعی از علماء^۱، در بین حروف مدی سه گانه، فقط الف مدی را حرفی مستقل محسوب نموده و تعداد حروف را ۲۹ عدد بدانند، شاید این باشد که «توجه صوت در واو و یاء مدی تا حد زیادی به مخرج واو و یاء غیر مدی معطوف است لذا این دو حرف مد، حرف و صدای مستقلی نیستند. اما به نظر می‌رسد جایی را در دستگاه تکلم نتوان یافت که الف مدی را بدان‌جا منتسب نماییم و مطلقاً از جوف (فضای عمومی) دستگاه تکلم خارج می‌شود. در درس مخارج حروف به تفصیل به این مطلب خواهیم پرداخت.

به هر حال در حروف الفباء، اولین حرف، «الف» نام دارد.^۲

۱- علامه «محمد بن الجزری» در کتاب «التمهید فی علم التجوید» حروف را به این ترتیب ردیف کرده است: همزه - باء - تاء - ثاء - جیم - حاء - خاء - دال - ذال - راء - زاء (زای) - سین - شین - صاد - ضاد - طاء - ظاء - عین - غین - فاء - قاف - کاف - لام - میم - نون - هاء - واو - الف - یاء (۲۹ حرف)

۲- امروزه در کتب فرهنگ لغات عرب مشاهده می‌شود که تعداد حروف ۲۸ عدد محسوب شده



الف، خود دو نوع است:

۱- «الف ساکنه» که به آن «الف مدی» یا «الف جوفیة» و یا «الف لینه» نیز می‌گویند و به اشکال مختلف نوشته می‌شود. مانند: **قَالَ - مَلِكٍ - حَيَوَةٌ - سَجْنِي**

۲- «الف متحرکه»^۱ که به «همزه» معروف است و بدان «الف غیر مدی» نیز گویند. برخلاف الف مدی که حالتی نسبتاً ثابت و ساکن دارد، و نمی‌تواند در آغاز کلمه بدون حرفی دیگر اداء شود، همزه حرکات مختلف به خود گرفته و در آغاز، میان و آخر کلمه می‌آید. به هر حال باید دانست که شکل اصلی کتابت همزه (ء) است و حروف دیگر به عنوان پایه همزه مورد استفاده قرار می‌گیرند.

مثال همزه: **أَخَذَ - أَتُوا - إِلَهُ - يَأْخُذُ - فَيَأْتُونَ - سُوءٌ - أَمْنُوا**^۲

باید دانست که محدوده تولید «حرف» در انسان، به ۵ موضع اصلی تقسیم می‌شود که در این مواضع پنج گانه، مخارج حروف قرار دارد.

مواضع پنج گانه دستگاه تکلم

این مواضع عبارتند از:

۱- جوف ۲- حلق ۳- لسان ۴- شفتین ۵- خیشوم

مواضع دستگاه تکلم را می‌توان به «استان»های یک کشور تشبیه کرد. آنگاه هر استان خود به شهرستان (مخرج) و شهر (حرف) تقسیم می‌شود!

است و اولین حرف را «الف» نامیده‌اند. آنگاه در باب الف، این حرف را به دو نوع تقسیم می‌کنند که در متن درس آمده است.

۱- به نظر می‌رسد آنچه باعث شده همزه را هم نوعی الف بدانند، کتابت آن به صورت (ا) یعنی کتابت مشهور الف مدی است. مانند **قَالَ أَبُوهُمْ - وَ إِلَى عَادٍ**

۲- کلمه «امنوا» به ترتیب از همزه + الف مدی + میم مفتوحه + نون + واو مدی تشکیل شده است.

در هر موضع یک یا چند مخرج برای حروف وجود دارد.

مخارج حروف و تعداد آنها

تعریف: مخرج یعنی «محل خروج»؛ و در تجوید عبارت است از:

«محل خروج حرف - جایگاه تولید حرف»

هوای خارج شده از ریه‌ها، پس از عبور از حنجره، اعم از این که تارهای صوتی را مرتعش سازد یا نه، در یکی از قسمت‌های دستگاه تکلم محدود شده و بدین ترتیب «حرف» ایجاد می‌گردد.

محل مزبور را که هوا در آن به «حرف» تبدیل می‌شود، «مخرج حرف» نامند. مانند محل تلاقی زبان بزرگ و زبان کوچک که از آن، «ق» و «ک» تولید می‌شود و یا محل تلاقی دو لب که از آن «ب» تولید می‌گردد.

تعداد مخارج حروف، ۱۷ عدد است. هرچند برخی از اهل اداء، آن را ۱۴ و ۱۶ عدد نیز ذکر کرده‌اند اما قول مشهور همان ۱۷ عدد است. ترتیب شمارش و نام‌گذاری مخارج حروف از سمت ریه‌ها به سوی دهان است.

۱- موضع جوف

«جَوْف» در لغت به معنای «درون - میان - بطن» آمده است. «أَجْوَف» یعنی «میان‌تهی».

در اصطلاح تجوید، به «حجم و فضای خالی دستگاه تکلم» گفته می‌شود. این موضع در واقع یک مخرج بیشتر ندارد. به عبارت دیگر، خودش، «مخرج اول» دستگاه تکلم محسوب می‌شود.

مخرج اول: محل خروج «حروف مد»

این حروف بدون تکیه به قسمت معینی از دستگاه تکلم، در «فضای»



دهان تولید و خارج می‌شوند.

«حروف مد» که به آنها حروف «مَدَوَلین»^۱ نیز گفته می‌شود. عبارتند از:

الف مدی، واو مدی، یاء مدی

این سه حرف در کلمات، «اَثُونِی»، «اُوذِیْنَا» و «اُوْتِیْنَا» جمع آمده‌اند.

الف مدی: صدایی است که از کشیده شدن «فتحه» حاصل می‌شود.

هنگام تلفظ الف مدی، تنه زبان به پایین و کمی عقب متمایل می‌شود و آرواره زیرین، با کمی پایین آمدن به باز شدن دهان کمک می‌کند و با کشش صوت، الف مدی تولید می‌شود. اگر این حالت از لحاظ زمانی به نصف کاهش پیدا کند، «فتحه» تولید می‌گردد.

لذا در زبان عرب، هیچ تفاوتی در تلفظ «فتحه» و «الف مدی»

نیست مگر از لحاظ «زمان» کشش صوت! (تفاوت کمی)

تفاوت حالت ترقیق الف مدی (رقیق و نازک شدن صدای الف) با حالت تفخیم آن (پر حجمی و صدای درشت الف) در این است که سطح زبان در حالت ترقیق نسبت به تفخیم آن از سقف فاصله کمتری دارد؛ و در الف مفخّم، به کف دهان نزدیک تر می‌شود. ملاحظه می‌گردد که این صدا به مخرج حرف خاصی، تکیه و تمایل ویژه ندارد که بتوان آن حرف را «مادر» الف مدی دانست و لذا الف مدی، مطلقاً جوفی است.

واو مدی: عبارت است از «واو ساکنه ماقبل، مضموم».

هنگام تلفظ واو مدی، جلوی زبان به پایین و عقب زبان، به سوی کام بالا متمایل می‌شود- البته تا حدی که عبور هوا از میان زبان و کام بالا هیچ «سایشی» ایجاد نکند.

اگر این حالت از لحاظ زمانی به نصف کاهش پیدا کند، «ضمّه» تولید

۱- «لین» به معنای نرمی است و اصطلاح «اَلْمَدِّ وَ اللَّیْنِ»، «کشش صوت» و «نرمی» را توأمان توضیح می‌دهد.

می شود. پس:

در زبان عرب، هیچ تفاوتی بین «ضمّه» و «واو مدی» نیست مگر از لحاظ «زمان» کشش صوت! (تفاوت کمی)

در واو مدی، لبها با گِرد شدن، به تکمیل صدای واو مدی کمک می کنند. پس واو مدی صرفاً با گِرد شدن لبها (اشمام) ایجاد نمی شود بلکه نقش زبان در تولید این صدا، غیر قابل انکار است.

باید دانست در واو معمولی نیز عیناً همین روش توسط زبان به عمل می آید؛ الا این که در «واو مدی» مجرای عبور هوا کمی «بازتر» است و هوا در آن محل «سایش» پیدا نمی کند و لذا صدای واو مدی از واو ساکنه معمولی، کمی «روان» تر^۱ است؛ و در واو معمولی، مخرج حرف، کمی فشرده تر و هوا نسبتاً دارای سایش است.

یاء مدی: عبارت است از «یاء ساکنه ماقبل، مکسور».

هنگام تلفظ یاء مدی، تنه زبان به جلو و بالا و عقب زبان به پایین میل می کند. در این حالت، تنه زبان، کمترین فاصله را با سقف دهان دارد اما نه به حدی که هوای خروجی از میان آنها، دچار «سایش» گردد. اگر این حالت از لحاظ زمانی به نصف کاهش یابد، صدای «کسره» تولید می شود. پس:

در زبان عرب، هیچ تفاوتی بین «کسره» و «یاء مدی» نیست مگر از لحاظ «زمان» کشش صوت! (تفاوت کمی)

یاء مدی و یاء ساکنه معمولی نیز در مسأله «روان» تر بودن صدا و عدم «سایش» هوا در یاء مدی، متفاوت هستند. در یاء معمولی، مخرج حرف کمی فشرده تر و هوا دارای سایش است.

۱- نگارنده قبلاً بین واو مدی و واو ساکنه هیچ تفاوتی قائل نبود و همین دیدگاه را در مورد یاء مدی و یاء ساکنه داشت. اما اینک تنها تفاوت را، روان تر بودن صدای واو و یاء مدی و عدم سایش هوا می داند.

ملاحظه می‌شود هر سه حرف مد در تلفظ خود، از ایجاد سایش جریان هوا، خودداری می‌کنند و از آنجا که در مسیر خروج خود با هیچ عضوی، اصطکاک ندارند، به حروف «جوفیه» و نیز «هوائیه» مشهورند.

البته لازم به تأکید است که تمامی منابع تجوید، واو مدی را «واو ساکنه ماقبل، مضموم» و یاء مدی را «یاء ساکنه ماقبل، مکسور» نامیده‌اند؛ اما از الف مدی، صرفاً با اصطلاح «ساکن ماقبل، مفتوح» یاد می‌کنند! و از حرف خاصی نام نمی‌برند.

علت این است که واقعاً هیچ حرف ساکنی نمی‌توان یافت که با فتحة ماقبل، الف مدی بسازد.

برخی «همزه» را مادر الف مدی می‌دانند! حال آن که همزه، با صدای «تیز» خود در صورتی که با فتحة ماقبل، همراه شود الف مدی نمی‌سازد. مانند: **كَأْسًا - مَأْوَى - يَأْمُرُ**

اگر گفته شود: «با سُئِلَ کردن (تسهیل) و یا تبدیل همزه، الف مدی می‌سازیم!» خواهیم گفت: این اختصاص به الف مدی ندارد. از «چنین» همزه‌ای، واو مدی و یاء مدی نیز می‌توان ساخت (مُؤْمِنِينَ ← مُؤْمِنِينَ، الذَّيْبُ ← الذَّيْبُ) و باز هم جای یک حرف مخصوص تولید الف مدی خالی است! این همان علت مستقل دانستن الف مدی به عنوان یکی از حروف الفباء است که بسیاری از علماء قدیم و جدید بدان معتقدند. پس فقط الف مدی، جوفی مطلق است و دو حرف مد دیگر به علت روان بودن، «شباهت» به الف مدی پیدا کرده‌اند.

علامه ابن الجزری در کتاب «التمهید فی علم التجوید»^۱ گوید:
«این صفت (مدولین) در اصل، ویژه الف مدی بوده است و واو و یاء مدی

۱- کتاب «التمهید فی علم التجوید» نوشته علامه محمد بن الجزری، با عنوان فارسی «درآمدی بر علم تجوید»، ترجمه ابوالفضل علامی، صفر سفیدرو (ص ۹۰-۹۱)

شبهت به الف مدی دارند ... جریان هوا در الف بیشتر از واو و یاء مدی است و هنگام تلفظ آن، زبان تکیه و استقرار بر موضعی از دهان ندارد».

۲- موضع حلق

«حلق» از دیدگاه علم تجوید، قسمتی از دستگاه تکلم است که از پایین به «تارهای صوتی» در حنجره (محل برجستگی جلوی گردن) و از بالا به مرز زبان کوچک (لهاة) محدود می‌شود. البته زبان کوچک جزء حلق نیست. اما از منظر علم جدید، حلق محوطه‌ای است که بالای حنجره (ورودی‌های مری و حنجره) قرار دارد و لذا حنجره و تارهای صوتی آن، خارج از حلق و پایین آن واقع شده‌اند.

حلق در واقع چهارراهی است که بین راه‌های دهان، فضای بینی، مری و حنجره قرار دارد.

از دیدگاه تجویدی موضع حلق دارای سه مخرج است. مخارج حلق عبارتند از: **أَقْصَى الحلق - وَسَطُ الحلق - أَدْنَى الحلق** از هر یک از این مخارج، ۲ حرف خارج می‌شود.

مخرج دوم: محل خروج دو حرف (۵-۶)

این مخرج، «اقصى الحلق» نام دارد. «اقصی» به معنای «دورترین» آمده و در اینجا مقصود، دورترین قسمت حلق نسبت به دهان است. این مخرج، دقیقاً در محل تارهای صوتی واقع شده است.^۱ «تارهای صوتی» در واقع «دو پرده»ی ظریف هستند که درون حنجره

۱- با توجه به محدوده واقعی حلق، این مخرج در حلق قرار ندارد! بلکه پایین‌تر از حلق و در حنجره واقع است. اما از آنجا که این تقسیم‌بندی - حداقل در این بحث - ضروری به اصل مطلب نمی‌زند، به قصد هماهنگی با سایر منابع تجویدی، با همین عنوان ذکر شد.

قرار گرفته‌اند. حنجره محفظه‌ای است که از چند غضروف تشکیل شده است. وقتی سر خود را به عقب می‌بریم، قسمت جلوی حنجره به صورت برآمدگی جلوی گردن مشخص می‌شود که به «سیب آدم» معروف است. چاک یا فاصله بین لبه پرده‌های صوتی را «چاکنای» گویند. گفتیم «اقصى الحلق» در محل تارهای صوتی قرار دارد و محل خروج دو حرف «همزه» و «هاء» است.

* هنگام اداء حرف همزه، تارهای صوتی به هم می‌چسبند و هوای خروجی از ریه‌ها در پایین چاکنای، محبوس شده و فشار آن بالا می‌رود و در لحظه‌ای که تارهای صوتی به شدت از یکدیگر جدا می‌شوند، هوا به صورت «انفجار» به بیرون «پرتاب» می‌شود و صدای «همزه» ایجاد می‌گردد.

در تجوید لزوماً باید «همزه» به تیزی و قدرت اداء شود و نباید به نرمی و سستی تلفظ گردد. (مهم)

نکته: در قرآن، تنها موردی که - به روایت حفص از عاصم - «سست» خواندن همزه الزامی است، همزه‌دوم در کلمه «ءَاَعَجَمِيَّ» (فصلت - ۴۴) است که اصطلاحاً گویند «همزه تسهیل می‌شود». تسهیل به زبان ساده عبارت است از «گرفتن نبرة و تیزی و سختی از همزه». در این مورد در باب صفات حروف بیشتر بحث خواهیم کرد.

* هنگام اداء حرف «هاء»، تارهای صوتی بدون ارتعاش، فقط به یکدیگر «نزدیک» می‌شوند و چاکنای به حالت «نیمه‌باز» درمی‌آید. و در نتیجه، مسیر هوای خروجی را «تنگ» می‌کند. سایش هوا در این محل، باعث ایجاد صدایی می‌شود که آن را حرف «هاء» می‌نامیم. حرف هاء در واقع «بازدم صدادار» است! و باید در اداء این حرف، از افراط و تفریط در صدای بازدم، اجتناب کرد. گاه ملاحظه می‌شود که حرف «هاء» در قرائت به غلط با صدایی بین «خ» و «ک» و حتی انسدادی شبیه «ک» تلفظ می‌شود (عادت

معمول برخی از قراء!) و البته تفریط در اداء حرف هاء، صدای جوفی نامفهوم تولید می نماید.

مخرج سوم: محل خروج دو حرف (ع - ح)

این مخرج، «وسط الحلق» نام دارد. در اثر تنگ شدن دیواره های حلق، هوای بازدم - بدون این که مرتعش شود - سایش پیدا می کند و صدای گرفته و نسبتاً خشن «ح» ایجاد می شود.

اگر به چنین وضعیتی، صوت حاصل از ارتعاش تارهای صوتی هم اضافه شود، آنگاه صدای «ع» تولید می گردد. در صدای «ع» از گرفتگی و خشونت «ح» خبری نیست؛ گویی صدای آن به نرمی به دیواره های حلق کشیده می شود! دقت کنید که دو حرف «ح» و «ع» نباید با درشتی و تفخیم اداء شوند. همچنین افراط و فشار در «ح» و «ع»، این دو را به «خ» و «غ» شبیه می سازد و تفریط آنها نیز صدای نامفهوم جوفی تولید می نماید.

مخرج چهارم: محل خروج دو حرف «غ - خ»

این مخرج، «ادنی الحلق» نام دارد. «ادنی» به معنای «پست تر - نزدیک تر» است. «سَمَاء الدنیا» یعنی «از بین هفت آسمان، نزدیک ترین و پایین ترین آسمان». «ادنی الحلق» نزدیک ترین محل حلق به دهان است. طبق نظر علمای تجوید، محل تولید این دو حرف، دیواره های حلق بلافاصله در عقب زبان کوچک می باشد. اما واقعیت علمی این است که دو حرف «غ - خ» در اثر ارتعاشات سریع نرم کام که به زبان کوچک ختم می شود، تولید می گردند.

* صدای «غ» نسبتاً نرم و ممتد بوده و با ارتعاش تارهای صوتی همراه است. مانند صدای «غرغرة» آب در گلو!

* حرف «خ» صدای «خراش» در مخرج خود ایجاد می کند و تارهای صوتی هنگام اداء آن مرتعش نمی شوند. باید دقت کرد که دو حرف «غ» و

«خ» درشت و پرحجم هستند.

همچنین افراط و فشار در تلفظ این دو حرف، «غ» را به خاء شبیه می‌سازد و صدای خراش «خ» را تشدید می‌کند. در تفریط آنها نیز، غین به صدای نامفهوم جوفی و خاء به حرف «حاء» شباهت پیدا می‌کند.
حروف شش‌گانه «ء-ه-ع-ح-غ-خ» را «حروف حلقی» نامند.

۳- موضع لسان

«لسان» به معنای «زبان» است. این موضع وسیع‌ترین مواضع دستگاه تکلم است.

علت نام‌گذاری این موضع به «لسان»، نقش اصلی این عضو مهم دهان در تولید اکثر حروف و اصوات است.

موضع لسان شامل اجزاء مختلف زبان اصلی، دندان‌ها و لثه آنها، سقف دهان (کام) و زبان کوچک است؛ و ما جهت آشنایی بهتر مخارج حروف، به شرح مختصر این قسمت‌ها می‌پردازیم.

زبان (لسان): عضو اصلی دهان است. این عضو مهم با داشتن ۱۷ عضله در جهات گوناگون، از انعطاف و تحرک خارق‌العاده‌ای برخوردار است. زبان به ۶ قسمت تقسیم می‌شود:



۱	ریشه زبان	أَقْصَى اللِّسَانِ
۲	عقب زبان	
۳	میان زبان	وَسَطُ اللِّسَانِ
۴	سر زبان	طَرَفُ اللِّسَانِ
	نوک زبان	
۵	کناره زبان	حَافَةُ اللِّسَانِ

اهمیت نوک زبان که قسمت انتهایی سر زبان است، موجب شده که بخش جداگانه‌ای از سر زبان محسوب شود و به آن «ذَلْقُ اللسان» گویند. هریک از این بخش‌های شش‌گانه، در ایجاد تماس با قسمت‌های ثابت مقابل خود و در نتیجه، تولید حرف، نقش ویژه دارند.

دندان‌ها (أَسْنَان): جمع «سِن» است. تعداد دندان‌ها به طور طبیعی، ۳۲ عدد است که در هر آرواره ۱۶ عدد از آنها قرار دارد. دندان‌ها به چهار دسته اصلی تقسیم می‌شوند و به ترتیب از جلو به عقب عبارتند از:

۱- ثنایا

(جمع ثَنِيَّة): دقیقاً در جلو و وسط آرواره‌ها قرار دارند و تعدادشان ۴ عدد است (در هر آرواره، دو عدد). ثنایای بالا، درشت‌تر از ثنایای پایین هستند و ریشه نام‌گذاری آنها نیز همین است (دوتایی).

۲- رباعیات

(جمع رَبَاعِيَّة بدون تشدید): تعدادشان ۴ عدد است (در هر آرواره، دو عدد). در طرفین ثنایا قرار دارند و در واقع مثل چهار گوشه، چهار طرف ثنایا را در بر گرفته‌اند. ریشه نام‌گذاری آنها نیز همین است.

مجموعه دندان‌های ثنایا و رباعیات در فارسی، دندان‌های «پیش» نام دارد.

۳- آنیاب

(جمع نَاب): تعدادشان ۴ عدد است (در هر آرواره، دو عدد) و در طرفین رباعیات قرار دارند. نوک تیز هستند و در فارسی «نیش» نام دارند.

۴- اَضْرَاس

(جمع ضِرْس): به علت «دندان» دار بودن سطح فوقانی، «ضرس» نام دارند. (ضرس دیوار قلعه = دندان‌های سر دیوار). به این دندان‌ها در فارسی «آسیا» گفته می‌شود. این دندان‌ها، خود سه قسم‌اند:

- ضَوَاحِك

(جمع ضَاحِكَة): تعدادشان ۴ عدد است (دو عدد در هر آرواره) و هریک پس از «ناب» قرار دارند. «ضاحکه» به معنای «خندان» است و به دلیل پدیدار شدن در هنگام خنده، چنین نام گرفته است! در فارسی، به ضواحک، دندان‌های «آسیای کوچک» گویند.

- طَوَاحِن

(جمع طَاحِنَة): دندان‌های اصلی اضراس هستند. تعدادشان ۱۲ عدد است (شش عدد در هر آرواره) و پس از ضواحک قرار دارند.

«طاحنة» به معنای «آسیاب- له کننده» است و در «له» کردن لقمه غذا مؤثرند. در فارسی «دندان‌های آسیای بزرگ» نام دارند.

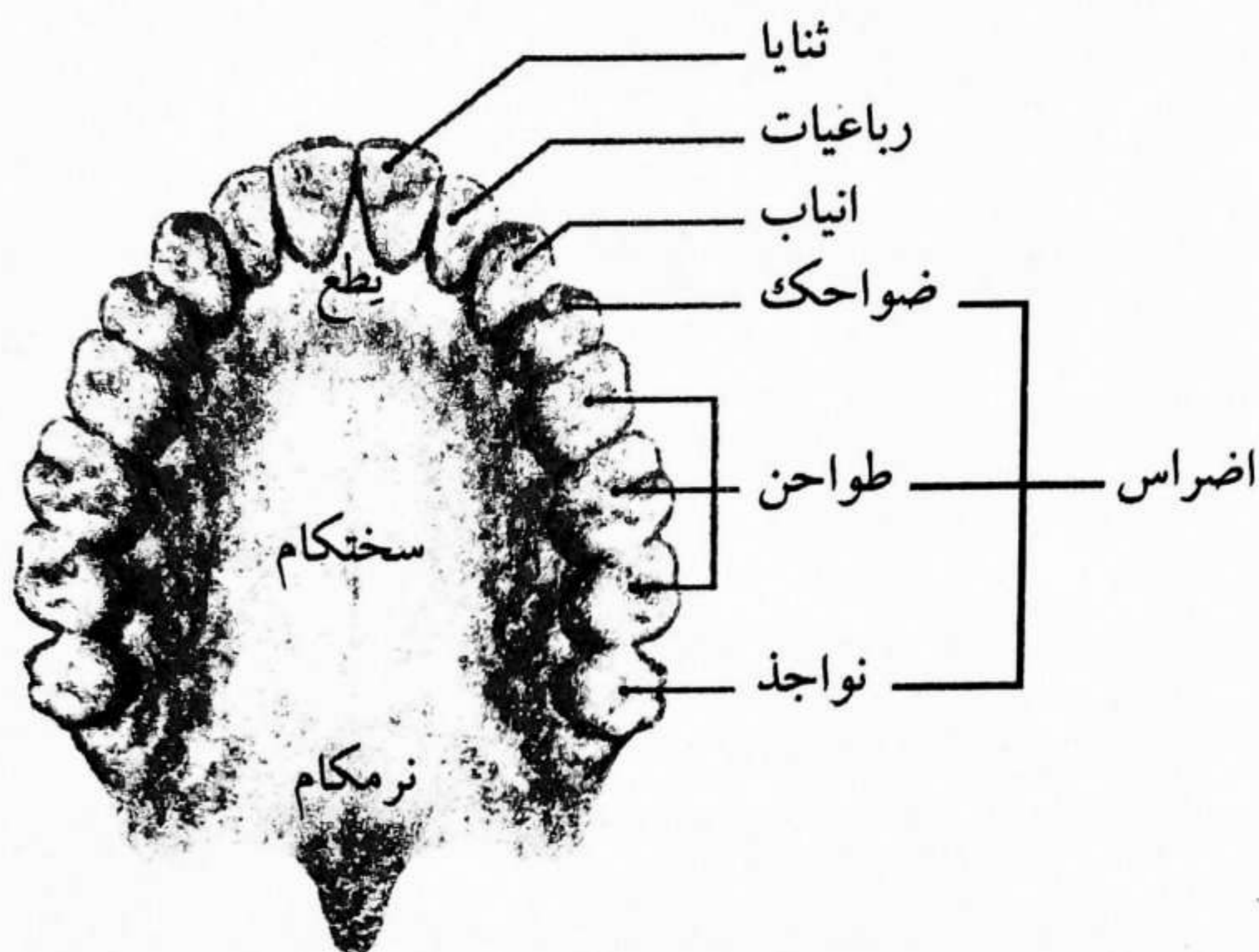
- نَوَاجِذ

(جمع نَاجِذَة): آخرین نوع دندان‌های اضراس هستند. تعدادشان ۴ عدد است (دو عدد در هر آرواره). بر خلاف سایر دندان‌ها، از ۲۰ سالگی به بعد، برمی‌آیند و لذا به دندان‌های «عقل» مشهورند. (عَضَّ عَلَى نَاجِذَةٍ = به کمال عقل و بلوغ رسید).

دندان‌ها، به ویژه در آرواره بالا، نقش مهمی در ایجاد حروف دارند و از



قسمت‌های ثابت اندام‌های گفتاری هستند.



لِثَّة: آن قسمت از آرواره است که ریشه دندان‌ها در آن جای دارد جنس آن از بافت مخاطی و به رنگ قرمز است. سه جایگاه تولید حرف ب «لثه» مربوط می‌شود:

یکی «مرز بین دندان و لثه» است؛ دیگر خود «لثه» و جایگاه سوم، مرز بین لثه و سقف دهان؛ و هریک از این قسمت‌ها جداگانه در ایجاد حروف نقش دارند.

سقف دهان (حَنَكُ الْأَعْلَى): این قسمت از دهان به دو قسمت

«سخت کام» و «نرم کام» تقسیم می‌شود:

«سخت کام» (یا به طور مختصر، کام) به آن قسمت از سقف دهان گفته می‌شود که شکل گنبدی و جداری سخت و استخوانی دارد. «میان زبان» به این قسمت از سقف دهان، برخی از حروف را می‌سازد.

«نرم کام» قسمت عقب سقف دهان است که گاه به عنوان عضو ثابت به عقب زبان حروفی را می‌سازد و گاه به عنوان عضو متحرک، به طرف جلو رفته و صداهای دیگر را تولید می‌نماید.



زبان کوچک: نرم کام در قسمت عقب به عضله‌ای باریک ختم می‌گردد که از سقف دهان آویزان است و به آن زبان کوچک یا «لهاة» گفته می‌شود.

برای موضع وسیع «لسان» ده مخرج حرف قائل شده‌اند که از آنها مجموعاً، ۱۸ حرف خارج می‌شود.

مخرج پنجم: محل خروج «ق»

«ریشه» زبان اصلی بالا رفته و با زبان کوچک (لهاة) تماس می‌شود. در یک لحظه هوا در پشت این مانع حبس می‌شود (راه بینی نیز بسته است) و ناگهان مخرج حرف از هم باز می‌شود و حرف «ق» تولید می‌گردد. صدای «ق» بر خلاف «غ» نرم و ممتد نیست بلکه محکم و با شدت اداء می‌شود (انسدادی). اما اگر مرحله «رهایی» با کندی و سایش صورت گیرد، «ق» بوی «خ» می‌گیرد! که در تجوید، مطلوب نیست.

مخرج ششم: محل خروج «ک»

«عقب زبان» کمی جلوتر از «ریشه» آن، با زبان کوچک (لهاة) تماس می‌شود و راه دهان را می‌بندد (هم زمان راه بینی هم بسته است) و ناگهان مخرج حرف از هم باز می‌شود و صدای «ک» تولید می‌گردد. پس مخرج «کاف» از مخرج «قاف» به جلوی دهان نزدیک‌تر است و سطح وسیع‌تری از «عقب زبان» را به خود اختصاص می‌دهد. حرف «ک» نیز با شدت و پس از انسداد کامل اداء می‌شود و اگر مرحله «رهایی» با کندی و سایش صورت گیرد، صدای «ک» حالتی تیز و همراه با «رخوت و سستی» به خود می‌گیرد که این نیز در تجوید، مورد قبول نیست. برای مقایسه بین کاف صحیح و غلط، چند بار کلمات «گلم» و «کاهو» و یا «گر» و «کور» را تکرار کنید. صدای «ک» در «کاهو» و «کور»

صحیح است. پس از فراگیری صدای صحیح «ک»، آن را در تمامی حالات کاف متحرکه و ساکنه در قرآن به کار ببرید.
از آنجا که زبان کوچک (لهاء) در تولید دو حرف «ق» و «ک» نقش مشترک دارد، لذا به این دو حرف، «حروف لهوی» گویند.

مخرج هفتم: محل خروج «ج - ش - ی»

«میان زبان» (وسط اللسان) با قسمت مقابل خود از سخت کام، این سه حرف را با ویژگی‌های متفاوت (صفات مختلف) تولید می‌کنند.

«ج»: با چسبیدن بخش جلویی «وسط زبان» به مقابل خود از سخت کام و سپس رها شدن آنها و در حال ارتعاش تارهای صوتی، تولید می‌شود؛ لذا جزء حروف شدیدة و انسدادی است. برخی از قاریان، این حرف را با فشردن «سر زبان» به دندان‌های جلو و لثه آنها، همراه می‌کنند که نتیجتاً «ج» تیز تولید می‌شود (آسیب تجویدی).

«ش»: با نزدیک شدن «میان زبان» در حالی که «شیار دار» شده است، به قسمت مقابل خود از سخت کام بدون ارتعاش تارهای صوتی، تولید می‌شود. اگر به جای میان زبان، به غلط «سر زبان» را همراه با فشار بیشتر هوا به طرف لثه‌ها نزدیک کنیم، مخرج «ش» را به سوی مخرج «س» سوق داده‌ایم و لذا صدای «ش» تیز شده و بوی «س» می‌گیرد (آسیب تجویدی).

«ی»: با نزدیک شدن «میان زبان» به قسمت مقابل خود را از سخت کام و همراه با ارتعاش تارهای صوتی، تولید می‌شود اما فشار و سایش هوا در حرف «یاء» کمتر از «شین» است.

قبلاً در مقایسه بین حرف «یاء» با «یاء مدی»، گفتیم: «مخرج یاء مدی همان مخرج یاء معمولی است. با این تفاوت که در یاء مدی، سایش هوا در مخرج وجود ندارد و صدای آن روان‌تر می‌گردد.»

افراط در سایش هوا موجب شباهت «ی» به «ژ» و حتی «شبه انسداد»

مثل صدای «گ» می‌گردد.

به سه حرف «ج - ش - ی»، «حروف شجرّی» گویند.
«شجرّ» یعنی «گشادگی و شکاف دهان» (شَجَرَ يَنْهَمُ = شکاف و اختلاف میان آنها افتاد).

شاید مقصود حالت گنبدی شکل و فرورفتگی سقف دهان باشد؛ مانند شکافی که در تنه درخت ایجاد می‌شود.

مخرج هشتم: محل خروج «ض»

این حرف از تماس بخش اعظم کناره زبان (در طرف چپ یا راست) با دندان‌های «اضراس» بالا در همان طرف، همراه با ارتعاش تارهای صوتی ایجاد می‌شود. گویند خروج آن از کناره چپ زبان آسان‌تر است.
«ض» را به دلیل نسبت آن با دندان‌های اضراس، «ضرسی» گویند. همچنین به علت نقش متقابل کناره زبان (حاقّة اللسان)، به حرف «حاقی» نیز موسوم است. تلفظ حرف «ض» با صدای درشت و پرحجم (تفخیم) همراه است.

این حرف از لحاظ نحوه اداء، از مشکل‌ترین حروف زبان عرب است. به گفته منابع تجوید و آواشناسی عرب، در هیچ زبانی به کار نمی‌رود و لذا زبان عرب را «لسانِ ضاد» گویند!

ما ان شاء الله در باب صفات، پیرامون این حرف - در حد این کتاب - به تفصیل بحث خواهیم نمود. فعلاً به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم:
امروزه در تلاوت اکثر قریب به اتفاق اساتید، حرف «ض» به صورت

۱- «هیچ حرفی به سنگینی ضاد نیست و مردم به شیوه‌های گوناگون آن را تلفظ می‌کنند». علامه ابن الجزری - «النشر» (ج ۲ ص ۲۰۵)

«انسدادی پرحجم» مانند «دال پرحجم» یا «دال مُفَخِّم»^۱ اداء می‌شود. حال آن که اهل اداء، این حرف را بلاشک دارای «رخوت» می‌دانند. یعنی ممتد و کشیده تلفظ می‌گردد.

نگارنده با در نظر گرفتن «شیوع» غیرقابل انکار نوع اول و «اصالت» نوع دوم، هر دو تلفظ را قابل پذیرش می‌داند! اما نهایتاً روش تلفظ «ض» را به شکل زیر پیشنهاد می‌کند:

ضاد را به صورت دال «مفخم» (یعنی دال پرحجم و درشت) اما با نرمی و بدون شدت زیاد، تلفظ می‌کنیم.

به عبارت دیگر: تمامی کناره‌ی زبان را با دندان‌های بالا تماس کرده و در حالی که اراده «دال مفخم» می‌کنیم، با «کندی» و «بدون انفجار ناگهانی»، کناره‌ی زبان را از دندان‌ها جدا می‌کنیم. اگر این کار به درستی انجام شود، ضاد «اصیل» اداء خواهد شد.

به هر حال در بحث «ض» مهم‌تر از هرچیز این است که «ض» مانند «ظ» تلفظ نشود.

مخرج نهم: محل خروج «ل»

این حرف از اتصال نوک زبان (ذَلَقُ یا ذَوَلَقُ اللسان) با مرز بین لثه بالا و گودی سقف دهان (برجستگی عقب لثه‌های ثنایای بالا) ایجاد می‌شود. در این حالت، کناره‌های زبان از دندان‌های مقابل خود در آرواره بالا، جدا می‌شود و هوای خروجی، در حالی که تارهای صوتی مرتعش هستند، از دو کناره‌ی زبان خارج می‌شود.

البته در توصیف مخرج «ل» چنین نیز گفته‌اند:
بخش جلویی کناره‌ی زبان از دو طرف، به اضافه نوک زبان، با لثه‌های

۱- «تفخیم» و موارد آن، به تفصیل در مباحث آینده خواهد آمد.

مقابل خود (لثه دندان‌های ضواحک، انیاب، رباعیات و ثنایای بالا)، تماس دارد و قسمت عقب کناره‌ها از دندان‌ها جدا است. با این توصیف، حرف «ل» را می‌توان حرفی «وسیع المخرج» دانست.

باید دقت کنیم که افراط در فشار هوا و نزدیک کردن بی‌مورد وسط زبان به سقف دهان و نیز کناره‌های آن به دندان‌ها، هنگام تلفظ «ل» سایش ایجاد کرده و نتیجتاً صدای آن با صدایی شبیه «ژ» مخلوط می‌شود. همچنین هنگام تلفظ «ل» نباید صوت قطع گردد.

مخرج دهم: محل خروج «ن»

این حرف از تماس «نوک زبان» با بخش عقب لثه ثنایای بالا - کمی جلوتر از لام - تلفظ می‌شود و هم‌زمان، تارهای صوتی نیز مرتعش می‌شوند. هنگام اداء «ن»، تمامی لبه‌زبان از دو طرف به‌طور کامل به دندان‌های آرواره بالا می‌چسبد و راه عبور هوا از دهان کاملاً مسدود می‌شود. آنگاه هوای خارج‌شونده ناچار از راه بینی که در این لحظه باز است، خارج می‌گردد (غنة).

مخرج یازدهم: محل خروج «ر»

این حرف از وصل و قطع بسیار سریع «نوک زبان» با برجستگی عقب لثه ثنایای بالا و همراه ارتعاش تارهای صوتی، ایجاد می‌شود. لذا می‌تواند بارها سریعاً تکرار شود. (صفت تکریر)

از دیدگاه نگارنده، ۴ نوع «راء» می‌توان تولید کرد:

نوع اول: «لرزشی» (مکرر). این نوع راء در تجوید، نامقبول است!

نوع دوم: «جوفی». نوک زبان آزاد و دور از مخرج راء قرار دارد و تا حد

زیادی به حرف «و» عرب شبیه می‌شود که این نیز غلط است!

نوع سوم: «زنشی» (تک‌ضربه‌ای). با حالت وصل و قطع سریع، فقط

«یک‌بار» اداء می‌شود.

این نوع تلفظ راء، درست و مورد نظر است و با تمرین زیاد روی کلماتی مثل «آرآد - آرذنا» و سپس روی سایر انواع راء متحرکه و ساکنه حاصل می شود. حالت «تفخیم»، موقعیتی مناسب جهت اجراء این نوع از «راء» است.

نوع چهارم: «سایشی». با ثابت نگاه داشتن نوک زبان در فاصله بسیار نزدیک به برجستگی پشت لثه، حاصل می شود. این نوع تلفظ را می توان در راء «ترقیق» شده اجراء کرد و نسبتاً مقبول است. جایگاه تولید سه حرف (ل-ن-ر) چنان به هم نزدیک است که برخی از علماء تجوید، آنها را هم مخرج می دانند. به هر حال این سه حرف به علت اشتراک در «نوک زبان» (ذَوَلَق اللسان)، «حروف ذَوَلقی» نامیده می شوند.

مخرج دوازدهم: محل خروج «ت - د - ط»

این سه حرف از تماس «سر زبان» با صفحه پشت لثه ثنایای بالا، تولید می شوند.

هم زمان، تمامی لبه زبان از دو طرف با تماس با دندانهای آرواره بالا، راه خروج هوا از دهان را مسدود می کند و همچنین نرم کام، راه بینی را می بندد. هوای خروجی، در پشت دهان و بینی، حبس می شود. و با آزاد شدن ناگهانی سر زبان و «بسته ماندن» راه بینی، هوا با تمرکز روی سر زبان، به شدت از دهان خارج می گردد و حروف فوق، تولید می شوند.

«ت»: به شرح بالا و بدون ارتعاش تارهای صوتی تلفظ می شود. اگر جدا شدن سر زبان از صفحه پشت لثه، به کندی صورت گیرد، نوعی «ت» با صفت تیزی، شبیه به صدای «س» تولید می گردد که آسیب تجویدی محسوب می گردد.

«د»: به شرح بالا اما همراه با ارتعاش تارهای صوتی اداء می شود.

«ط»: علاوه بر اداء به روش فوق، دارای حالتی ویژه است؛ و آن عبارت

است از این که هم زمان با تلفظ این حرف، «ریشه» زبان به سوی کام بالا متمایل شده و کف زبان گود می‌شود. این عمل، حالت پرحجمی ویژه‌ای به این حرف می‌بخشد که به آن «تفخیم» گویند.

فراموش نشود که حرف «ط» در واقع نه از حرف «د» بلکه از حرف «ت» درست می‌شود (تاء مفخّم). دانستن این نکته در اداء صحیح «ط» مؤثر است. از آنجا که به «صفحة دارای خطوط برجسته» پشت لثه ثنایای بالا که محل خروج این سه حرف است، «نِطْع» گفته می‌شود، سه حرف «ت - د - ط» را «حروف نِطعی» نامند.

مخرج سیزدهم: محل خروج «س - ز - ص»

سطح جلوی زبان - عقب‌تر از نوک زبان - به صورت «شیار» با قسمت مقابل خود یعنی برجستگی مرز بین لثه و سخت کام، بسیار نزدیک می‌شود و از این مجرای تنگ، سه حرف مزبور ایجاد می‌گردد.

برای ایجاد زمینه تولید این سه حرف نوک زبان به لثه دندان‌های ثنایای پایین می‌چسبد و کناره‌های زبان نیز به دندان‌های اضراس بالا چسبیده و راه عبور هوا را از کنار زبان مسدود می‌کنند. هم زمان، شیار در وسط زبان درست می‌شود که هوا ناگزیر، با سایش فراوان از مجرای تنگ بین این شیار و برجستگی لثه خارج می‌شود. (حالت سوت ماندی که در این سه حرف وجود دارد، و به آن «صفیر» گفته می‌شود، از همین فشردگی هوا ناشی می‌گردد).

«س»: بدون ارتعاش تارهای صوتی، به صورت ساده تولید می‌شود.

«ز»: همان «س» است که همراه آن تارهای صوتی مرتعش می‌گردد.

«ص»: همان «س» است و بدون ارتعاش تارهای صوتی تولید می‌گردد؛

اما با این تفاوت که هم زمان با تولید در مخرج، کف زبان پهن و گود شده و «ریشه»ی زبان، به سوی کام، بالا می‌آید و در نتیجه، «س» را پرحجم

کرده و از آن «ص» می‌سازد (سین مفخم).

باید دقت نمود که در اداء این سه حرف به‌ویژه در صفت ویژه آنها یعنی «صفیر» (سوت)، افراط و تفریط نشود. از آنجا که سطح باریک جلوی زبان با حالت «شیار» در تولید این حروف نقش دارد- و به آن «أَسَلَةُ اللِّسَان» گویند- لذا به سه حرف «س-ز-ص» «حروف آسلی» گویند.

مخرج چهاردهم: محل خروج «ث - ذ - ظ»

در این سه حرف، نوک زبان با لبه دندانهای ثنایای بالا تماس می‌شود و هم‌زمان «سر» زبان به لبه پشت آنها نزدیک می‌گردد (مخرج حرف). آنگاه خروج هوا از فاصله بین «سر» زبان و «لبه» ها این سه حرف را تولید می‌کند.

البته توصیه می‌شود «نوک» و «سر» زبان با شدت و فشار به لبه و نیز لبه دندانهای بالا نچسبند. چرا که ممکن است راه عبور هوا مسدود شده و این سه حرف، به حروف «نطعی» شباهت پیدا کنند.

«ث»: به روش گفته شده و بدون ارتعاش تارهای صوتی، تولید می‌شود. سطح زبان باید کاملاً مسطح و بی‌شیار بماند تا این حرف بوی «س» نگیرد.
«ذ»: همان حرف «ث» است اما همراه با آن تارهای صوتی نیز مرتعش می‌گردند. توصیه‌ی بالا در مورد حرف «ذ» هم صادق است.

«ظ»: همان حرف «ذ» اما پر حجم و مفخم است (ذال مفخم). هم‌زمان با عملکرد مخرج «ذ»، کف زبان گود شده و «ریشه»ی زبان بالا می‌آید. نتیجتاً صدایی «پر حجم» ایجاد می‌شود و «ذ» را به «ظ» تبدیل می‌کند.

تأکید می‌شود این سه حرف با حالت «نوک زبانی» تلفظ می‌شوند. لذا دقت کنید و به ویژه تلفظ حرف «ظ» را به خوبی فرا بگیرید تا «ض» را شبیه آن تلفظ نکنید! در واقع این مطلب که «ض» نباید مانند «ظ» تلفظ

گردد، قدم اول در تلفظ حرف «ض» است!
اغلب اهل اداء سه حرف «ث - ذ - ظ» را به درستی «حروف لثوی»
نامیده‌اند. چرا که بخش جلوی زبان با کمک لثه‌ها (عضو ثابت مخرج)، این
حروف را تولید می‌کنند.

۴- موضع شفتین

«شَفَتَین» به معنای «دو لب» و مفرد آن «شَفَّة» می‌باشد. گفتگوی
«شفاهی» به همین نام اشاره دارد.
این موضع دارای دو مخرج است که از آنها، مجموعاً چهار حرف خارج
می‌شود.

مخرج پانزدهم: محل خروج «ف»

لب پایین با دندان‌های جلو در آرواره بالا، تماس شده و از میان آنها، هوا
با صدای «ف» خارج می‌شود. در تلفظ این حرف، تارهای صوتی مرتعش
نمی‌شوند. اگر هنگام تلفظ «ف» تارهای صوتی نیز ارتعاش پیدا کنند. «واو»
فارسی تولید می‌شود که مانند «ف»، حرفی «لبتی - دندان‌ی» است اما در زبان
عرب وجود ندارد.

مخرج شانزدهم: محل خروج «ب - م - و»

دو لب با یکدیگر این سه حرف را تولید می‌کنند.
حرف «ب»: با انطباق دو لب بر یکدیگر تولید می‌شود. هم‌زمان با بسته
شدن راه خروجی هوا توسط لب‌ها، راه بینی نیز توسط نرم کام و زبان
کوچک مسدود می‌شود. هوا در پشت بینی و لب‌ها، لحظه‌ای محبوس می‌شود
و با باز شدن ناگهانی لب‌ها، در حالی که راه بینی همچنان بسته است صدای
«ب» تولید می‌شود (انسدادی).

صدای حرف «ب» با ارتعاش تارهای صوتی همراه است. در صورتی که ارتعاش تارهای صوتی نباشد، به جای «ب»، حرف «پ» فارسی تولید می‌گردد.

«م»: این حرف نیز به همان طریق و همراه با ارتعاش تارهای صوتی تولید می‌گردد؛ با این تفاوت که موقع بسته بودن لب‌ها، راه بینی باز است و صدای «م» از بینی خارج می‌گردد (غنة).

«و»: بر خلاف «و» فارسی، از جمع شدن دو لب (به حالت ضمه یا اشمام) و بدون انطباق آنها بر یکدیگر، تولید می‌گردد. تولید «و» با ارتعاش تارهای صوتی همراه است.

باید توجه کرد که در موقع تلفظ حرف «و» لب‌ها سریعاً به حالت جمع شدن کامل درآمده و صدای «و» از این لحظه آغاز گردد، نه این که صدای «و» را با «شروع جمع شدن لب‌ها» آغاز کنیم و تا بازگشتن لب‌ها به حالت اولیه ادامه یابد! به لحاظ انتساب به «شَفَّة» (لب)، چهار حرف (ف-ب-م-و) را **حروف «شَفَوی»** یا «شَفَهی» نامند.

۵- موضع خیشوم

فضای بینی را «خیشوم» گویند. این فضا در «طنین بخشی» به صوت حاصل از ارتعاش تارهای صوتی نقش تعیین کننده‌ای دارد و جلوه ویژه‌ای به صوت می‌دهد.

هنگامی که به علت زکام راه بینی گرفته است، و یا فردی به علل گوناگون از استفاده از فضای بینی در صحبت خود، محروم است، نقش مهم این فضا، آشکار می‌شود.

مخرج هفدهم: محل خروج «غنة»

در واقع تمامی فضای بینی (خیشوم)، آخرین مخرج یعنی «مخرج هفدهم»

محسوب می شود.

صوتی که از ارتعاش تارهای صوتی ایجاد می شود، در صورتی که به جای دهان، از فضای بینی خارج گردد، «غنة» نام دارد.

«غنة» حالت ویژه دو حرف «ن» و «م» است.

برای درک اهمیت نقش خیشوم در اداء این دو حرف، کافی است بینی خود را با انگشتان کاملاً ببندید و بگویید: «مهمان من نیامد!» و در قرآن بخوانید: «وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ» (هود: ۴۸). آیا می توانید عبارت فوق را قرائت کنید؟!

در نون و میم ساکن یا مشدّد، جایگاه «دهانی» یا «لبی» آنها کاملاً بسته است و صدای آنها از منخرج غنه خارج می شود.^۱ اما در نون و میم متحرکه، نه تنها در لحظه «رَهش» که حتی در خلال حرکت کوتاه و کشیده آنها نیز صدا مشترکاً از دهان و بینی خارج می گردد. پس «غنة صفت ویژه دو حرف نون و میم در همه حالات سکون و حرکت است».

مراحل تولید حرف

در پایان درس منخرج حروف، بی مناسبت نیست که مختصری در این باره صحبت کنیم.

تولید «حرف» هر چند در لحظه ای بسیار کوتاه انجام گردد، سه مرحله دارد:

۱- گرایش ۲- گیرش ۳- رهش^۲

* مرحله «گرایش»: اندامهای تولید، از حالتی که هستند، به طرف حالت تولید حرف مورد نظر (منخرج حرف) حرکت می کنند و به نزدیک آن

۱- از دیدگاه مؤلف، بهتر است جایگاه دهانی و یا لبی این دو حرف را «مَحْبَس» نامیده و منخرج نون و میم را همان خیشوم بنامیم.

۲- شاید بتوان واژه های مترادف ذیل را به کار برد:

۱- گرایش (میل) ۲- گیرش (قبض) ۳- رهش (طلق - سراح)

می‌رسند (مانند حرکت لب پایین به سوی دندان‌های بالا در تلفظ حرف «ف»).
* مرحله «گیرش»: اندام‌های تولید در مدت بسیار کوتاهی، در مخرج حرف مستقر می‌شوند و مخرج حرف به اصطلاح، «محقق» می‌شود. (مانند گیرش و تماس لب پایین با لبه دندان‌های بالا در مثال حرف «ف»)
البته در این دو مرحله، قسمت‌های دیگری که به اصطلاح نقش «صفت‌دهی» به حرف را دارند، نیز عمل می‌کنند. مانند حالت درشتی و پرحجمی یا انسداد و یا ...

* مرحله «رهش»: یا آخرین مرحله، هوا به داخل مخرج حرف دمیده شده و صدای حرف شنیده می‌شود و اندام‌های تولید، مخرج حرف را رها کرده و به سرعت به حالت عادی خود بازگشته یا خود را برای تولید صوت بعدی، آماده می‌کنند. برای درک بیشتر این مراحل، کلمه «آبا» را با کندی زیاد، مانند حالت «حرکت فیلم با سرعت آهسته» تلفظ کنید. اگر قبلاً تلفظ صحیح هر حرف را از طریق «شنیداری» (از راه گوش و تقلید) یاد بگیرید آنگاه به روش فوق، حرف را در کلمه بگذارید (آبا- آجا- آطا- آکا- ...)
به خوبی «مخرج» حرف را «حس» و «تحلیل» خواهید کرد.

سوالات و تمرینات

- ۱- علت این که برخی بین حروف مدی، فقط الف مدی را حرفی مستقل می‌دانند، چیست؟
- ۲- اندام‌های گفتار را نام ببرید. چند حفره خاصیت طنین‌بخشی به صوت دارند؟
- ۳- مواضع دستگاه تکلم را نام برده و حدود کلی آنها را مشخص کنید.
- ۴- تفاوت واو و یاء مدی با واو و یاء معمولی چیست؟

۵- نحوه تلفظ «ض» را شرح دهید.

۶- مخارج حروف را به ترتیب شماره و حروف آن و نیز نام مشترک حروف را فقط نام ببرید.

۷- برای تمرین بیشتر و کسب آمادگی فراگیری صفات حروف، کلمات زیر را با توجه کامل به مخارج حروف «متفاوت با فارسی» تلفظ کنید:

ثَلَاثُ - مَحَبَّةٌ - زُحْرِحَ عَنِ النَّارِ - فَأَقْصُصِ الْقَصَصَ - صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ -
عَذَابٌ غَلِيظٌ - أَنْقَضَ ظَهْرَكَ - يَعْصُ الظَّالِمُ - أَوْوَا وَ نَصْرُوا - وَ لَا يَغْتَبِ
بَعْضُكُمْ بَعْضًا

باب صفات حروف

این باب، از مباحث شیرین تجوید قرآن است؛ به شرط آن که معلم، خود ماهیت صفات را به خوبی درک کرده به درستی به شاگرد منتقل نماید؛ و شاگرد نیز با علاقه وافر و با تمرینات مداوم، صفات و ویژگی‌های حروف را «حس» کند.

هر حرف در جایگاهی از دستگاه تکلم، تولید می‌شود که آن را «مخرج» یا «جایگاه تولید» نامیدیم. اما این عامل، برای تولید یک حرف کفایت نمی‌کند. چرا که ملاحظه کردیم گاه از یک مخرج، دو و حتی سه حرف خارج می‌شود. پس وجود «عامل» دیگری برای ایجاد حروف گوناگون حتی حروف مشترک المخرج، لازم است که عبارت است از: «صفات حروف» یا «شیوه تولید» حروف.

تعریف: «صفت» در لغت به معنای «حالت شیء» است. مانند سیاهی، سفیدی، سختی، نرمی و ...

در اصطلاح تجویدی، صفت عبارت است از:

کیفیت تولّد و خروج حرف از مخرج آن

مثلاً برخی حروف همراه با انسداد صوت تولید می‌شوند و برخی دیگر با سستی و بدون انسداد، تعدادی از آنها، با صدایی «شبه سوت» و عده‌ای با نرمی و ...

فواید شناخت صفات

۱- شناخت عامل «تمایز» حروف هم‌مخرج: مانند جَهر در «ز» و هَمَس

در «س» که اگر جهر را از «ز» بگیریم، تبدیل به «س» می‌شود.
 ۲- شناخت ویژگی‌های تولید هر حرف: در نتیجه این شناخت، حروف، نیکوتر و کامل‌تر اداء می‌شوند.
 ۳- شناخت حروف قوی از حروف ضعیف. این شناخت به تحلیل علت ادغام برخی از حروف کمک می‌کند.
 البته قاریان به صرف تشخیص خود، «مجاز به ادغام حروف نیستند».

اقسام صفات

صفات حروف به دو دسته تقسیم می‌شوند:
 صفات اصلی: صفاتی هستند که دارای صفت «ضد» خود نیز می‌باشند.
 (صفات متضاده)
 صفات فرعی: صفاتی هستند که فاقد «ضد» خود می‌باشند (صفات لیس
 لها أضداد)

ما سعی خواهیم کرد تعریف بهتر و مفهوم‌تری از این دو نوع عرضه کنیم. دانشمندان علم تجوید در تعداد صفات حروف اختلاف دارند. برخی به چهارده صفت و عده‌ای هفده و جمعی نیز تا چهل و چهار صفت رسانده‌اند! اغلب منابع تجوید، از صاحب کتاب «النشر» - علامه ابن الجزری - تبعیت کرده‌اند که تعداد صفات را ۱۷ عدد دانسته است. ما نیز جهت رعایت هماهنگی، قول وی را آورده‌ایم؛ با در نظر گرفتن این که قطعاً صفات دیگری نیز علاوه بر صفات هفده گانه قابل ذکر است و ما در پایان باب صفات، به تعدادی از مهم‌ترین آنها اشاره خواهیم کرد.

صفات اصلی (متضاده)

همان گونه که از واژه «اصلی» بر می‌آید، تعریف صفات اصلی طبعاً همان تعریفی است که از «صفت» حرف ارائه شد.

صفات اصلی عبارتند از کیفیت های گوناگون تولد و خروج حرف از مخرج آن.

در واقع، صفات اصلی مشخصات گوناگونی هستند که با کمک «مخرج»، حرف را از دیگر حروف و صداها متمایز می کنند.

حذف صفت اصلی حرف موجب تبدیل آن به حرف دیگر و یا صدایی نامشخص خواهد شد. مانند حذف جَهر از «د» که آن را به «ت» تبدیل می کند و یا حذف استعلاء و اطباق از «ض» که صدایی نامفهوم تولید خواهد کرد.

تعداد صفات اصلی ۱۰ عدد است که در واقع از پنج «زوج متضاد» تشکیل شده است (هر حرف لزوماً دارای ۵ صفت از بین ده صفت اصلی است، نه کمتر و بیشتر).

اسامی صفات اصلی		
۱- جَهر	ضد آن	۲- هَمَس
۳- شِدَّة	ضد آن	۴- رِخْوَة
۵- اِسْتِعْلَاء	ضد آن	۶- اِسْتِفَال
۷- اِطْبَاق	ضد آن	۸- اِنْفِتَاح
۹- اِصْمَات	ضد آن	۱۰- اِذْلَاق

اینک به شرح صفات اصلی می پردازیم.

۱- جَهر

در لغت به معنای «آشکار بودن - آواز بلند» آمده است (و لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ) = در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای بلند سخن نگویند).

جهر در تجوید، عبارت است از:

«وجود صوت حاصل از ارتعاش تارهای صوتی در خلال تلفظ حرف»

حروف مجهوره عبارتند از: ا- ب- ج- د- ذ- ر- ز- ض- ط- ظ- ع-

غ- ق- ل- م- ن- و- ی^۱

حروف فوق را در این عبارت گرد آورده‌اند: «عَظْمَ وَزْنَ قَارِيٍّ غَضِّ

ذِي طَلَبٍ جِدِّ»^۲

۲- همس

ضد جهر و در لغت به معنای «مخفی بودن- صدای آهسته» آمده است

(فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا^۳ - در قیامت از انسان‌ها - نمی‌شنوی مگر صدای آهسته).

«همس» در تجوید عبارت است از:

«بی‌بهره بودن حرف از صوت مجهوره در اثر عدم ارتعاش تارهای

صوتی»

حروف مهموسه ۱۰ عدد بوده و عبارتند از: ت - ث - ح - خ - س - ش

ص - ف - ک - ه

این حروف را در عبارت «سَكَّتَ، فَحَثَّهُ شَخْصٌ»^۴ گرد آورده‌اند.

۱- در آواشناسی جدید عرب، سه حرف «ء-ط-ق» از حروف مهموسه محسوب می‌شوند که این از تغییر و تحول زبان اقوام در گذر زمان، ناشی می‌شود. یعنی این سه حرف در قرون گذشته مجهوره بودند و به تدریج جهر خود را در گویش عرب، از دست داده‌اند و امروزه با همس تلفظ می‌گردند. البته نقش تجوید، حفظ تلفظ قرآن مطابق با گویش زمان نزول این کتاب آسمانی است و به این ترتیب، قرائت حروف و کلمات آن از آفت تغییر و تحول در گذر زمان، مصون مانده است.

۲- ترجمه: رجحان دارد قدر قاری «شاداب و فروتن» «جستجوگر» «توانا در فن خود»!

۳- طه- ۱۰۸

۴- ترجمه: ساکت و آرام بود، پس شخصی او را نهیب زد و برانگیخت!

شرح بیشتر «جهر» و «همس»

در حروف «جهر»، هوای خروجی از تارهای صوتی می‌گذرد. این تارها که «تا حد زیادی به هم نزدیک شده‌اند» مرتعش می‌شوند و صوت ایجاد شده از جایگاه تولید حرف (مخرج) عبور کرده و «حروف مجهوره» را تولید می‌کند (هوا + تارهای صوتی + مخرج).

اما در حروف همس، هوای خروجی در حالی از بین تارهای صوتی می‌گذرد که تارها از هم دورند و هوا بدون ارتعاش آنها، به مخرج حرف می‌رسد (هوا + مخرج).

آواشناسان در فارسی، برای «جهر» اصطلاح «واک» را به کار برده‌اند و لذا حروف مجهوره را «با واک - واک‌دار» و حروف مهموسه را «بی‌واک» نامند.

برای تشخیص حروف جهر از حروف همس، هریک از آزمایشهای زیر را می‌توانید انجام دهید:

اول - انگشت خود را روی برجستگی جلوی گردن گذاشته و حرف را به صورت ساکن و ممتد تلفظ کنید. در حروف مجهوره، ارتعاش تارهای صوتی زیر انگشت محسوس است. اما در حروف همس، این ارتعاش حس نمی‌شود.

دوم - با انگشتان، هر دو گوش را کاملاً ببندید و دو حرف جهر و همس مثلاً «ز» و «س» ساکنه را متناوباً به صورت ممتد و بدون فاصله تلفظ کنید (زس زس زس...).

ملاحظه خواهید کرد هنگام تلفظ «ز» صدایی در جمجمه می‌پیچد (جهر) که ادامه آن آزار دهنده است؛ اما در تلفظ «س» از صوت مذکور خبری نیست! (همس)

سوم - شاگردان کلاس با یکدیگر و هماهنگ با اشاره معلم، «ز» و «س» ساکنه را تلفظ کنند و امتداد دهند. در تلفظ «ز» صوتی قوی فضای کلاس را

پر می کند (جهر) و هنگام تلفظ «س» صوت مزبور یک باره قطع شده و صدایها حالت «خفه» پیدا می کند (همس).

فایده شناخت جهر و همس در تجوید

طبعاً اجتناب از همس حروف مجهوره و جهر حروف مهموسه، نتیجه شناخت این دو صفت است.

این «آسیب»، به ویژه در موقع وقف بر حروف مجهوره مثل «د»، «ر»، «ق»، و ... حتی در تلاوت اساتید قرائت شنیده می شود! مانند «همس» این حروف در کلمات: بَعِثْ - خَبِّرْ - بِالْحَقِّ - ... که صرفاً یک صدای خشک و مهموسه از مخرج حرف شنیده می شود.

۳- شدة

در لغت به معنای «قوت» و در اصطلاح تجویدی، عبارت است از:

«انسداد کامل صوت در مخرج حرف»

این انسداد به حدی است که اگر برطرف نشود، صدای حرف هرگز شنیده نخواهد شد!

حروفی که دارای صفت «شدة» هستند، عبارتند از: **ء - ب - ت - ج - د -**

ط - ق - ک

این حروف را جهت سهولت فراگیری در عبارت «أَجِدُ قِطِّ بَكَتْ»^۱ گرد آورده اند.

۴- رخوة

نام دیگر آن «رخاوة»، ضدّ شدة است. در لغت به معنای «سستی» و در اصطلاح تجویدی، عبارت است از:

«جریان کامل صوت در مخرج حرف»

۱- ترجمه: می بینم - زنی بنام - قِطِّ که می گرید!

اندام‌های تشکیل‌دهندهٔ مخرج این حروف، کاملاً به هم نمی‌چسبند و به هر حال، راهی برای عبور هوا باز است و تا زمانی که بازدم جریان دارد، صدای حرف نیز شنیده می‌شود.

حروف پانزده‌گانهٔ رخوة عبارتند از: **ث - ح - خ - ذ - ز - س - ش - ص - ض - ظ - غ - ف - و - ه - ی**

* صفت توسط (بین الشدة و الرخوة)

حالتی است بین شدة و رخوة که نه صوت قطع می‌شود و نه به راحتی اجازهٔ جریان کامل می‌یابد بلکه حالتی بینابین دارد.

حروف دارای صفت «توسط» پنج عدد هستند که عبارتند از: «**ر - ع - ل - م - ن**» و در عبارت «**لِنْ عُمَر**»^۱ گرد آمده‌اند.^۲

شرح بیشتر شدة و رخوة

برای تشخیص بهتر شدة و رخوة، حرف را به صورت ساکن یا مشدد تلفظ می‌کنیم.

ملاحظه می‌شود در حروف شدة، صوت، پشت مخرج حرف محبوس می‌شود. مانند «**رَب**»، تا وقتی که دو لب به هم بسته باشند، «**ب**» اداء نمی‌شود و فقط در صورت رها شدن مخرج (باز شدن لبها)، صدای حرف

۱- ترجمه: «به نرمی برخورد کن ای عمر!». گویند: این خطاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر بود که وی را به نرمی و مدارا با دیگران توصیه فرمودند.

۲- حق این است که دو حرف «**و - ی**» نیز جزء این حروف محسوب شوند. چرا که تمامی آنچه موجب پیدایش صفت توسط در حروف پنج‌گانه است، در این دو حرف نیز موجود است. جالب این که برخی از علماء پیشین و حتی علامه ابن‌الجزری در «**التمهید**»، این دو حرف را، «متوسط» دانسته‌اند. اما معلوم نیست چرا ابن‌الجزری، بعداً در کتاب «**النشر**» این دو را حذف نمود؟!

پیش‌گسوتان ما نیز حروف توسط را در عبارت «**نور علمی**» جمع آورده‌اند! به هر حال ما در این کتاب قصد به هم ریختن همهٔ مطالب تجویدی را نداریم! چرا که در قرآن، اصل بر قرائت است و تعابیر و نام‌گذاری‌ها، فرع مسأله است و تذکراتی از این قبیل - که بعدها هم خواهد آمد - جهت ایجاد زمینهٔ تفکر و تعمق و تحقیق است.

مزبور به گوش می‌رسد (رهش پس از رفع گیرش).
اما در حروف رخوة، صوت همچنان در حالت سکون یا تشدید، جریان دارد و محبوس نمی‌شود چرا که مخرج اصلاً مسدود نیست تا نیاز به باز شدن داشته باشد؛ مانند «مَسَّ» یا «أَذِنُ». در همان حال که مخرج «س» یا «ذ» در گیر است، صدای حرف هم ادامه دارد و به گوش می‌رسد (رهش در حال گیرش).

حروف شدة در آواشناسی امروز به «انسدادی» یا «انفجاری» موسوم‌اند. چرا که در مرحله گیرش، هوا در پشت مخرج حرف محبوس شده و انسداد کامل پیش می‌آید. فشار هوا در پشت مخرج حرف بالا می‌رود. ناگهان اندام‌های تولید از هم باز می‌شوند و صوت با حالت شبه انفجار به بیرون پرتاب می‌شود و حرف رها می‌گردد.

حروف رخوة در آواشناسی امروز به حروف «سایشی» معروفند. چرا که هوا بدون محبوس شدن پشت مخرج حرف، با حالت «سایش» از میان «مخرج» جریان می‌یابد.

حروف «توسط» دارای ویژگی‌های جالبی هستند! از خواص جالب توجه حروف توسط برای قاریان، خاصیت «تحریر پذیری» آنها به ویژه هنگام سکون و تشدید است.^۱ (تحریر در صوت و لحن قرآن، به مثابه چهچه در آواز فارسی است!)

حال آن که در حروف «رخوة» - البته اگر رخوت آنها به طور صحیح اداء شود - چنین امری عملی نیست. حروف مد را نیز می‌توان با همین تعبیر جزء صداهای متوسط دانست.

۱- البته در اینجا از ویژگی ذاتی این حروف بحث می‌شود. اما این که آیا در تجوید، مکث زیاد، بر روی این حروف جهت تحریرزدن صحیح است یا خیر، امری جداگانه است و فقط قاریان مجربی که از قدرت تحریر بسیار سریع برخوردارند، می‌توانند بدون مکث خارج از حد، چنین هنری به خرج دهند! مشدد بودن این حروف، فرصتی مناسب برای اجراء تحریرهای زیبا فراهم می‌کند!



فایده عملی شناخت شدۀ و رخوة

با شناخت عملی این دو صفت، در حروف رخوة یا توسط، صوت خود را قطع نمی کنیم.

این «آسیب» در میان برخی از قاریان، رایج است و گاه به تبدیل حرف به حرفی دیگر منجر می شود. به عنوان مثال ملاحظه می شود برخی، حرف «ذ» را چنان اداء می کنند که به «د» شبیه می شود. مانند «الَّذِينَ» که «الَّذِينَ» شنیده می شود و یا «ذ» مشدد در «يَذْكُرُونَ» که تقریباً به صورت «يَذْكُرُونَ» در می آید.

هم چنین «شدت» در برخی از حروفِ توسط مثل «ل»، «ر» و «ع» و ... مثلاً در إِلا، اللهُ، مَرَّةً، تَسْتَطِيعُ عَلَيْهِ و ...

نکته: باید توجه داشت که ما جهت سهولت تشخیص مطلب، حروف را در حالت سکون و یا تشدید قرار می دهیم تا صفت مورد نظر، بهتر درک گردد اما این بدان معنا نیست که این صفت، فقط در سکون و تشدید با حرف همراه است.

صفات، «ذاتی» هستند و در همه حال، اعم از سکون و حرکت و تشدید و ... با حرف مربوطه همراهند (دقت کنید).

۵- استعلاء

کلمه «استعلاء» بر وزن «استفعال»، از ریشه «علا» و به معنای «برتری طلبی» است. استعلاء در تجوید، عبارت است از:

«بالا آمدن ریشه زبان به سوی کام بالا در خلال تلفظ حرف»

دقت شود که از واژه «ریشه»ی زبان استفاده کردیم و عمداً از ذکر «عقب زبان» خودداری نمودیم. چرا که عقب زبان در حرف «ک» و در سایر موارد نیز بالا می آید اما استعلاء محسوب نمی شود.

در اثر این صفت، صدای حرف، «درشت و پر حجم» می شود. به این

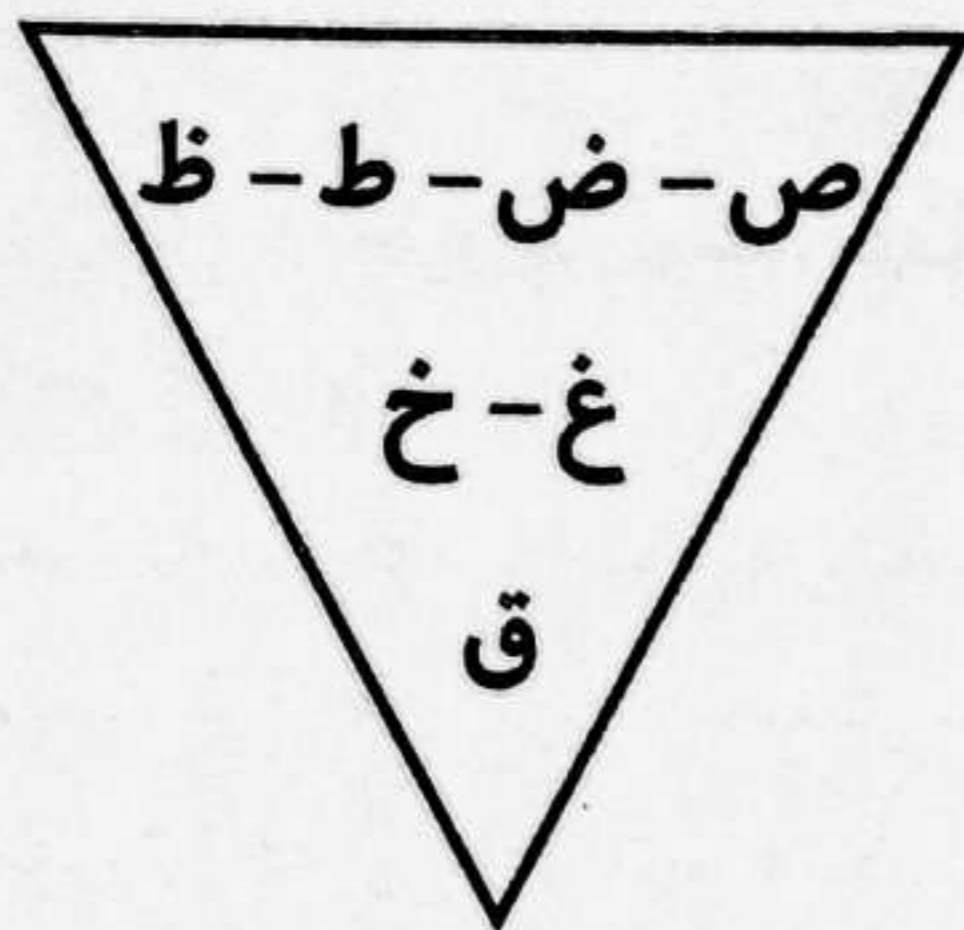
حالت در تجوید، «تفخیم» گویند.

ما بعدها از این اصطلاح مهم تجویدی و ضد آن «ترقیق» بیشتر صحبت خواهیم کرد.

پس استعلاء مانند تفخیم نیست و نباید با یکدیگر مقایسه شوند بلکه:

«استعلاء موجب تفخیم است»

حروف مُستعلیه عبارتند از:



۶- استفال

بر وزن «افتعال» ضد استعلاء بوده و در لغت به معنای «پست شدن - پایین آمدن» آمده است. «استفال» در تجوید عبارت است از:

«پایین آمدن و دور شدن ریشهٔ زبان از کام بالا»

در نتیجهٔ این صفت، صدای حرف به اصطلاح «نازک و کم حجم» می‌شود. به این حالت در تجوید، «ترقیق» گویند. البته خواهیم دید برخی از حروف استفال، گاهی تفخیم می‌شوند. لذا:

استعلاء قطعاً موجب تفخیم است؛ اما هر تفخیمی حاصل استعلاء نیست.

غیر از حروف هفتگانهٔ استعلاء، بقیهٔ حروف دارای صفت استفال هستند.

شرح بیشتر استعلاء و استفال

* اگر دهان خود را جلوی آینه باز کنید، و سه حرف «خ - غ - ق» را

تلفظ نمایید، به خوبی خواهید دید که چگونه ریشهٔ زبان به سوی کام بالا می‌رود. البته در چهار حرف دیگر، حالت جلوی زبان، مانع دیدن این پدیده است.

* برخی از قاریان در تفخیم حروف چنان افراط می‌کنند که برای حرف حالتی شبه «ضمّه» پیش می‌آید. (آسیب تجویدی)

* باید دقت کنیم که در قرائت، تفخیم حروف روی ترقیق حروف استفال مجاور تأثیر نگذارد.

* «استعلاء» همچون بقیهٔ صفات، «ذاتی» است و تحت هیچ شرایطی حذف یا کم و زیاد نمی‌شود. پس این نظریه که «استعلاء در شرایط مختلف تغییر می‌کند»، صحیح نبوده بلکه این، «تفخیم» حروف استعلاء است که در حالات گوناگون دچار زیاده و نقصان می‌شود و تفصیل آن ان شاء الله خواهد آمد.

۷- اطباق

صفت «اطباق»، مترادف «الصاق» و به معنای «منطبق کردن - روی هم قرار دادن دو سطح» است. اطباق در تجوید، عبارت است از:

«منطبق کردن سطح زبان با قسمت مقابل آن از سقف دهان»

البته منظور از تطابق، چسبیدن زبان به کام بالا نیست بلکه زبان به «شکل» سقف دهان درمی‌آید. (شکل آن با شکل سخت کام، منطبق می‌شود) حروف اطباق، همان چهار حرف اول حروف استعلاء هستند:

«ص - ض - ط - ظ»

در این چهار حرف، سطح زبان گسترده شده، لبهٔ آن بالا می‌آید و کف آن گود می‌شود. (حالت طَبَق = بشقاب) در میان این حروف، اطباقِ حرف «ط» از سایر حروف مُطَبَّقه، بیشتر است و در «ظ» از همه کمتر. دو حرف «ص» و «ض»، اطباقِ متوسط دارند.

۸- انفتاح

ضد اطباق و به معنای «باز شدن - جدا شدن - گشاده شدن» و در تجوید عبارت است از:

«عدم انطباق سطح زبان با سقف دهان»^۱

در این حروف، زبان از «تبعیت» شکل سقف دهان خارج شده و به اشکال دیگری که اقتضاء کند، درمی آید. حروف انفتاح، بقیه حروف غیر از حروف اطباق هستند.

شرح بیشتر اطباق و انفتاح

نقش صفت اطباق نیز، «ایجاد تفخیم» است، پس در حروف چهارگانه اطباق، این صفت همراه با استعلاء، موجب تفخیم قوی آنها می شود و سه حرف باقی مانده استعلاء (خ - غ - ق)، به علت نداشتن اطباق، نسبتاً از تفخیم کمتری برخوردارند.

اهمیت اطباق در آواشناسی امروز عرب و حتی در دیدگاه برخی از علماء قدیم، از استعلاء بیشتر است و اصولاً در کتب آواشناسی جدید عرب، از استعلاء، نسبت به اطباق، کمتر بحث می شود.

به هر حال به نظر می رسد که در اداء این چهار حرف، استعلاء و اطباق، از یکدیگر جدایی ناپذیرند و اگر اطباق نباشد، استعلاء آنها هم عملی نیست.

* تلقی نگارنده از تعریفی که علماء از اطباق داده اند این است که: با توجه به شکل سقف دهان که هرچند گود و مقعر (گنبدی شکل) است، اما وسط آن کمی برجسته است، لذا زبان هم کمی گسترده می شود، لبه های آن

۱- مؤلف، در چاپ های قبلی این کتاب، انفتاح را از جمله: «دور بودن سطح زبان از سقف دهان» عنوان کرده بود. اما اکنون بر این نظر است که این تعبیر درست نیست. چرا که در برخی از حروف منفتحه، زبان خیلی به سقف دهان نزدیک است (مانند یاء غیر مدی) لذا تعبیر اطباق به «تبعیت شکل زبان از شکل سقف دهان گرچه دور از آن» و تعبیر انفتاح به «عدم تبعیت از شکل سقف دهان هرچند در نزدیکی آن» صحیح تر است.

بالا می آید و کف آن «گود» می شود تا از شکل سقف دهان تقلید کند. البته شاید بتوان نظریه دیگری نیز برای علت نام گذاری «اطباق» روی حالت پهن و گود شده زبان، مطرح کرد و آن این که شکل سطح زبان در این حال به صورت ظرف غذا (بشقاب) درمی آید که در عرب بدان، «طَبَق» نیز گویند.

* علت آن که در میان حروف استعلاء، سه حرف (خ-غ-ق) دارای انفتاح و فاقد صفت اطباق هستند، این است که مخرج این سه حرف ارتباطی با میان زبان (محل اطباق) ندارد و از این قسمت کمک نمی گیرد. مخرج «ق» ریشه زبان است و «غ» و «خ» نیز از حلق اداء می شوند.

۹- اصمات

در لغت به معنای «خاموش کردن- ساکت کردن» آمده است. «صُمْتُ» در برخی کتب تجوید، به «خاموشی- منع- پُری- ثقل» نیز تعبیر شده است. از مجموعه این تعابیر برمی آید که اصمات عبارت است از:

«سنگین و سخت اداء شدن حرف و امتناع آن از سهولت در تلفظ»
تعبیر جالب دیگری نیز در برخی از کتب تجویدی به چشم می خورد که نشان از نشاط و سرزندگی زبان عرب و گریز آن از ثقل و سنگینی دارد و آن از این قرار است:

«اصمات، یعنی امتناع این حروف از جمع شدن در کلمات چهار یا پنج حرفی»
توضیح این که، در کلمات چهار یا پنج حرفی (البته کلمات جامد و غیرمشتق)، غیر ممکن است که تمامی حروف آن از حروف اصمات باشند و حتماً باید حداقل یکی از حروف اذلاق (ضد اصمات) در آن بیاید تا از سنگینی آن بکاهد.

لذا اگر کلمه ای چهار یا پنج حرفی در زبان عرب بیایم که حروف آن تماماً دارای اصمات باشند، آن کلمه غیر عربی است و از زبان بیگانه وارد شده است. زیرا زبان عرب چنین کلماتی نمی سازد. مانند «عَسْجَد» (به معنای

جواهر - طلا) یا «عَسْطُوس» (نوعی درخت).
غیر از حروف شش گانه اذلاق که خواهد آمد، بیست و دو حرف دیگر،
صفت اصمات دارند.

۱۰- اذلاق

«اذلاق» در لغت به معنای «تیز کردن - بی آرام کردن» آمده است.
در اصطلاح تجویدی عبارت است از:

«سرعت و سهولت تلفظ حرف»

حروف مُذَلَّقه شش عدد بوده و عبارتند از: «ب - ر - ف - ل - م - ن» که
در عبارت «فَرَّ مِنْ لَبِّ»^۱ جمع آمده‌اند.

اگر دقت کنیم در حروف اذلاق، سه حرف «ب - ف - م» به لبها و سه
حرف «ل - ن - ر» به «نوک زبان» یا «ذَوَلْقُ اللسان» منسوبند.

شاید این واقعیت که لبها و نوک زبان در ظاهر نسبت به سایر نقاط
دستگاه تکلم از «تحرک» بیشتری برخوردارند - تا آنجا که هر دو قسمت
می‌توانند آواهای «تکریری» تولید کنند^۲ - موجب شده است که این حروف
را حروفی «روان» و برخوردار از سهولت تلفظ، بدانند.

صفات اصمات و اذلاق، مانند دیگر صفات، «ذاتی» هستند و تحت هیچ
شرایطی حذف و یا کم و زیاد نمی‌شوند. لذا این «توهم» که بعضی، «اذلاق»
را مربوط به حالت «سکون» این حروف می‌پندارند و بر همین اساس، هشدار
می‌دهند که «از حروف اذلاق به هنگام سکون باید به سرعت گذشت»، غلط
است و ربطی به «اذلاق» ندارد.

۱- ترجمه: فرار کرد از عقل! چنان که شاعر گوید: دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند.
۲- نوک زبان آوای تکریری «ر» تولید می‌کند و لبها نیز می‌توانند دو حرف «ب» و «پ» را
به حالت «تکریر» اداء کنند!! (مانند صدای گوسفند چرانان!!)

البته در این که «نباید روی حروف اذلاق به هنگام سکون، مکث بی‌ج نمود»، شکی نیست! اما مقصود ما این است که این قاعده ارتباطی با صفت اذلاق آنها ندارد و تعریف اذلاق چنین نیست. دلیل آن این که: اولاً این توصیه اختصاص به حروف اذلاق ندارد بلکه مکث بی‌مورد روی هر حرف ساکن دیگری نیز ناپسند است. ثانیاً آیا روی حرف «ب» که از حروف اذلاق است، عملاً می‌توان مکث کرد که حالا گفته شود این کار ممنوع است؟! نکته: صفات اصمات و اذلاق هیچ‌گونه کاربردی در تجوید ندارند! بی‌جهت نیست که تعدادی از دانشمندان علم تجوید، اصولاً این دو صفت را جزء صفات اصلی نیاورده‌اند. ما نیز صرفاً جهت هماهنگی با اقوال مشهور، به بیان این دو صفت پرداختیم.

صفات فرعی (غیر متضاده)

همان‌گونه که ذکر شد، این صفات را «غیر متضاده» یعنی «صفتی که فاقد ضدّ خود هستند»، نامیده‌اند. در کتب تجویدی، متأسفانه شرح و توضیحی بیش از این حد، مشاهده نمی‌شود. این تعریف محدود و ناقص از صفات اصلی و فرعی چندان قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد. جالب‌تر این که در برخی از کتب، از صفات اصلی به «صفات ذاتی» و از صفات فرعی به «صفات عارضی» تعبیر شده است! و حتی برخی گفته‌اند: صفات فرعی فقط «زینت» حروفند!! حال آن که صفت «عارضی» صفتی را گویند که تحت شرایطی «عارضی» حروف می‌شود و حذف آن هم لطمه‌ای به اصل و ماهیت حرف وارد نسازد. آیا مثلاً صفت «صفیر» که صفتی فرعی است، «عارضی» حرف «س» شده است و یا «زینت» آن است؟ آیا جزء ذات این حرف نیست؟ اگر صفیر را از «س» بگیریم، چه چیزی از اصل این حرف باقی می‌ماند؟! جز این که

احتمالاً صدایی شبیه «ث» به گوش خواهد رسید؟ لذا باید گفت:
تمامی صفات اعمّ از اصلی و فرعی، ذاتی هستند و اگر از پدیده‌ای بتوان
به عنوان «صفات عارضی» یاد کرد، آن همان «احکام حروف» است. مانند
ادغام «نون ساکنه» که فقط از مجاورت با حروف «یرملون» پیش می‌آید.

تعریف صفات فرعی (از دید مؤلف):

«فروع» پدیده‌هایی هستند که از «اصول» ناشی می‌شوند. لذا:

**صفات فرعی، صفاتی هستند که از «مجموعه مخرج حرف به اضافه
صفات اصلی» آن حاصل می‌شوند.**

به عبارت دیگر، صفت فرعی حرف، «برآیندی از ویژگی‌های مختلف
حرف یعنی مخرج و صفات اصلی» آن است؛ «تابلوی کلی» و «ویژگی
نهایی» حرف محسوب می‌شود.^۱

باز برای تفهیم بیشتر می‌توان گفت: صفت فرعی آن «خاطره» و اثری
است که از «شخصیت» حرف در ذهن به جا می‌ماند. مانند: صدای «سوت» از
«س» و یا «پخش» صدا از «ش»، تکرار پذیری «ر» (ررر...) و «نرمی»
صدای «و» و «ی» ...

در واقع باید گفت، صفت صغیر (سوت) که در «س» وجود دارد، برآیند و
حاصل ویژگی «مخرج» به اضافه «صفات اصلی» پنج گانه آن از جمله استفال و
انفتاح است. اما در «ص» که هم مخرج «س» بوده لیکن از صفات «استعلاء» و
«اطباق» برخوردار است، «صغیر» آن نیز از «س» قوی‌تر است.

صفات فرعی طبق قول ابن الجزری و بسیاری از مؤلفین که از وی تبعیت

۱- برداشت فوق صرفاً «نظریه» ای است که توسط مؤلف ارائه می‌شود و بدیهی است که دریافت
نظرات مختلف اهل فن و لو در مخالفت، علاوه بر امتنان نگارنده، موجب غنای هرچه بیشتر
مباحث می‌شود.

کرده‌اند، هفت عدد و اسامی آنها از این قرار است:

اسامی صفات فرعی	
۱- صغیر	۵- تکریر
۲- قَلَقَلَة	۶- تَفَشِّي
۳- لپن	۷- اسْتِطَالَة
۴- انحراف	

ما ابتداء این صفات هفت گانه را شرح می‌دهیم و در پایان بحث، به برخی از صفات فرعی نیز که در قول بالا نیامده‌اند اما واقعیت انکار ناپذیر دارند، اشاره خواهیم کرد.

۱- صغیر

در لغت، صوت شبیه صدای پرنده را گویند و در تجوید، صدای «سوت» ماندنی است که از سه حرف «ص - س - ز» شنیده می‌شود. «ص» را به صدای قوی یا غاز، «س» را به صدای ملخ و «ز» را به صدای زنبور تشبیه می‌کنند!

اصولاً «صغیر» یا «سوت»، ناشی از تراکم بسیار زیاد مولکول‌های هوا در عبور از مجرای بسیار باریک است.

همان‌گونه که در شرح «حروف آسلی» ذکر شد، جلوی زبان هنگام تلفظ این سه حرف، شیار دار می‌شود و این شیار نسبت به شیاری که حرف «ش» پیدا می‌کند، تنگ‌تر و عمیق‌تر و فاصله‌اش تا سخت‌کام کمتر است و صغیر یا سوت حروف مذکور از این حالت زبان ناشی می‌شود.

صغیر در «ص» قوی‌تر از «ز» و در «س» از هر دو کمتر است. دلیل آن را نیز در اجتماع صفات اصلی «ص» به ویژه استعلاء و اطباق می‌دانند و «ز»

نیز دارای جهر است که در «س» نیست.
 البته در مورد «ز» و «س» اختلاف است و برخی صفیر «س» را بیشتر می‌دانند. شاید علت آن، شدت فشار هوای خروجی در «س» مهموسه است. به هر حال باید دقت شود که مراد از ذکر صفت صفیر این نیست که هنگام تلفظ این حروف، به ویژه «ص» سوت شدیدی از مخرج حرف شنیده شود! - چیزی که در قرائت برخی از قاریان غیر فنی به گوش می‌خورد - بلکه در این صفت، مانند تمام صفات حروف، باید اعتدال و احتراز از افراط و تفریط رعایت شود.
 در مورد «ص» فقط کافی است «س» تلفظ کرده و بدون تکلف در سوت زدن عمدی، فقط حجم «س» را زیاد کنیم. جهت ایجاد تفخیم و پرحجمی در صدا، اصطلاحاً «باد در گلو می‌اندازیم!» و صدا را کلفت می‌کنیم!
 بی‌جهت نیست که در آواشناسی جدید، برای حالت تفخیم، اصطلاح «حلقی شدگی» را به کار می‌برند. پس «ص» همان «س» حلقی شده است.

۲- قلقله

«قلقله» از مهم‌ترین صفات فرعی است.
 قلقله در لغت به معنای «جنبش - بی‌قراری - تحریک» آمده است.
 قلقله در اصطلاح تجویدی، عبارت است از:

«جنبش مختصر حرف در حال سکون»

البته این جنبش نباید به حد حرکت کامل برسد.
 حروف قلقله عبارتند از: «ب - ج - د - ط - ق» که در عبارت «قُطْبُ جَدِّ»^۱ جمع آمده‌اند.

هرگاه این حروف چه در میان کلمه و چه در آخر آن (هنگام وقف) ساکن

۱- ترجمه: محور عظمت و بزرگی («قطب» به معنای میله وسط آسیاب که سنگ به دور آن می‌چرخد و «جد» به مفهوم عظمت شانس و روزی آمده است).

شوند، باید کمی در مخرج خود حرکت کنند تا صدای آنها رها گردد. به عبارت دیگر مرحله «رهش» در این حروف، بدون قلقله صورت نمی گیرد. چند مثال:

**أَقْلَامٌ - أَطْرَافٍ - أَبْرَارٌ - أَجْدَاثٌ - أَدْبَارٌ - طَرِيقٌ - مُحِيطٌ - نَصِيبٌ -
بِهَيْجٌ - بَعِيدٌ - بِالْحَقِّ - أَبِي لَهَبٍ وَ تَبٌّ - بِالْحَجِّ - وَ أَعَدُّ**

مراتب قلقله: اگر حرف قلقله در آخر کلمه قرار داشته باشد (هنگام وقف)، قلقله آن «آشکارتر» از زمانی است که همان حرف در وسط کلمه ساکن باشد (مهم).

شرح بیشتر «قلقله»

الف- اگر در حروف قلقله دقت شود، ملاحظه می گردد که در تمامی حروف مذکور، دو صفت «جهر و شدت» جمع شده است. گویند: «قلقله از اجتماع جهر و شدت ایجاد می شود». همین مطلب، نظر نگارنده را در تعریف صفات فرعی، تقویت می کند.

صفت شدت، صدای حرف را در مخرجش، حبس می کند و جهر آن، در خروج آسان هوا از چاکنای حنجره، مانع ایجاد می نماید. لذا در سکون مطلق، صدای مجهوره حرف قلقله، هیچ فرصتی برای «رهش» ندارد. در اینجا فقط «قلقله» می تواند به شنونده در استماع صدای حرف کمک کند.

ب- گاه برخی از قاریان، پس از قلقله، «سکت» مختصری بین حرف مُقَلَّل و حرف بعدی، می آورند که غلط است. لذا حرف قلقله باید بدون فاصله و هر تکلف دیگر، به حرف بعد متصل گردد.

ج- در «همزه» نیز «شدت و جهر» جمع آمده اند اما قلقله نمی گیرد. علت آن را شاید بتوان ویژگی همزه یعنی «نَبْرَةٌ» و رسایی و تیزی مخصوص آن دانست که همزه را از قلقله بی نیاز می کند.

مؤلف «نهاية القول المفيد في علم التجويد» گوید: «قلقله همزه، به ویژه در آخر کلمه (هنگام وقف)، صوتی ناخوشایند شبیه «تهوع» ایجاد می کند که با لطافت و حلاوت کلمات الهی منافات دارد».

د- همان گونه که گفته شد، قلقله در ساکن موقوف علیه، «آشکارتر» از زمانی است که حرف در وسط کلمه قرار داشته باشد:

* موقوف علیه، مانند: طَرِيقٌ - مُحِيطٌ - نَصِيبٌ - بَهِيحٌ - بَعِيدٌ و نوع مشدد آن مانند: بِالْحَقِّ - الْجُبِّ - بِالْحَجِّ - وَاعَدٌ

* ساکن وسط کلمه، مانند: أَقْلَامٌ - أَطْرَافٍ - أَبْرَارٌ - أَجْدَاثٌ - أَذْبَارٌ

البته وجود «مراتب» در صفت قلقله را می توان چنین توجیه کرد که «قلقله» در وسط کلمه، به تلفظ حرف بعد محدود می شود اما در وقف بر آخر کلمه نامحدود است و از طرفی، احتمال غفلت از قلقله در آخر کلام زیادتر است لذا بر بیان آشکارتر آن تأکید شده است.

ه- غیر از حروف پنج گانه قلقله، بقیه حروف را هنگام سکون، باید کاملاً ساکن تلفظ نمود (بسیار مهم).

اهمیت این نکته کمتر از «قلقله» نیست؛ به طوری که اساتید گفته اند:

«حفظ سکون در حرف ساکن غیر قلقله، از نشانه های بارز مهارت قاری

قرآن است».

حرف ساکن را به اسب وحشی تشبیه کرده اند که لحظه ای مایل به سکون و آرامش نیست و این مهارت سوارکار است که می تواند آن را کنترل نماید! رعایت سکون دو حرف «ت» و «ک» که مهموسه شدید هستند و لذا قلقله ندارند، نیازمند دقت ویژه ای است.

در این دو حرف، به علت صفت شدت، سکون مطلق و انسداد کامل، معنا ندارد اما «رهش» این دو هنگام سکون، باید با دقت کامل انجام شود و صدایی «آهسته و خفه» از آنها به گوش برسد.

۳- لین

کلمه «لین» به معنای «نرمی» (ضد خشونت) و در تجوید، عبارت است از:

« به نرمی اداء شدن حرف »

و آن صفت دو حرف (و- ی) ساکنهٔ ماقبل مفتوح است. مانند:

يَوْمًا - قَوْمٌ - خَوْفٍ - إِلَيْكَ - شَيْءٌ - بَيْتٍ

شرح بیشتر «لین»

الف- آنچه باید در تلفظ این دو حرف، بدان دقت نمود، این است که با سایش هوا و فشار بی‌مورد روی مخرج حرف، صفت «لین» آسیب نبیند.
ب- به عقیده نگارنده، صفت لین، صفت دائمی واو و یاء بوده، و در تمامی حالات؛ با دو حرف مذکور همراه است. اما در «و- ی» ساکنه که ماقبل آنها مفتوح است، به علت باز بودن دهان در «فتحه»ی ماقبل، و سپس جمع شدن آن در «و- ی» ساکنه، حالت «نرمی» و «لین» این حروف، «بروز» بیشتری پیدا می‌کند. (مانند فرود نرم و قوس‌دار یک پرنده!)
ج- در کتب تجوید و نیز آواشناسی جدید عرب، از حروف مد، به حروف «مد و لین» و یا «آواهای لین» تعبیر شده است. که علت آن نرمی و قابلیت کشش این صداهاست.

۴- انحراف

در لغت به معنای «میل - عدول» و در تجوید عبارت است از:

«میل و انحراف حرف از مخرجش به سوی مخرج دیگر»

البته «انحراف به سوی صفات دیگر» نیز ذکر شده است.

دو حرف «ل- ر» را دارای صفت «انحراف» دانسته‌اند. گویند صدای «ل» از مخرج خود به کنار زبان (به سوی مخرج ضاد) منحرف می‌شود و «ر» نیز به پشت زبان و به سوی مخرج «ل» و گاهی «ی» منحرف می‌گردد. به نظر می‌رسد، این صفت نیز کاربردی عملی در تجوید قرآن ندارد.^۱

۱- تعاریفی که از صفت «انحراف» در منابع گوناگون تجویدی آمده است، متأسفانه نگارنده را قانع نمی‌سازد! و ذکر آن صرفاً جهت هماهنگی با متون دیگر تجویدی است. امید این که اهل دقت و نظر، نکته‌ای را در این زمینه کشف و اعلام نمایند.

۵- تکریر:

به معنای «تکرار کردن» آمده است. و در اصطلاح تجوید، عبارت است از:

«قابلیت تکرار بسیار سریع حرف»

این صفت فقط در حرف «ر» وجود دارد. مانند تکرار راء در کلمه «مَرَّة»^۱ به صورت «مَرَزَزَرَّة»! در اثر ارتعاش بسیار سریع نوک زبان.

این صفت شاید تنها صفتی است که مقصود از ذکر آن، احتراز و خودداری از انجام آن است! به ویژه هنگامی که راء، ساکن یا مشدد باشد.

مانند: وَالْأَرْضِ - تَرْمِي - أَنْصَارُ - الرَّحْمَنِ - ذُومِرَّةٌ - الْبَرُّ الرَّحِيمِ

مجدداً یادآوری می‌شود که در اداء حرف «ر» به نظر می‌رسد دو نوع آن «مقبول» و دو نوع «مردود» است:

دو نوع مقبول، عبارتند از «راء زنشی» و «راء سایشی» که نوع اول در واقع، اصل تلفظ راء است و در زمان تفخیم به خوبی اجراء می‌شود؛ و نوع دوم، در حالت ترقیق قابل اجراء است. انواع مردود آن نیز عبارتند از «راء لرزشی» و «راء جوفی» که قبلاً به تفصیل ذکر شده است.^۱

۶- تَفَشِّي

صفت «تَفَشِّي» در لغت به معنای «فاش شدن - انتشار - پخش شدن» است. معنای تجویدی تَفَشِّي، عبارت است از:

«انتشار هوا در فضای دهان هنگام تلفظ حرف»

«تَفَشِّي» صفت ویژه حرف «ش» است.

با توجه به این صفت، نباید در هنگام تلفظ آن، تمامی فشار هوا در جلوی دندان‌ها متمرکز شود؛ چرا که حرف، بوی «س» به خود می‌گیرد. بلکه صدای آن باید در سطح زبان پخش گردد.

۱- ر. ک به «باب مخارج حروف، مخرج یازدهم»

شرح بیشتر «تفشی»

هنگام تلفظ این حرف، سطح میان زبان، در حالی به سخت کام نزدیک می‌شود که دارای شیار است.

اما تفاوت آن با شیار زبان به هنگام تلفظ «س»، این است که در «س» شیار، تنگ‌تر و عمیق‌تر است و فاصله آن نیز با قسمت مقابلش، کمتر است. حال آن که در «ش»، شیار کم‌عمق‌تر و سطح زبان گسترده‌تر و فاصله آن با سخت کام، کمی بیشتر است.

برای درک بهتر این مطلب، زبان را در موقعیت «س» قرار دهید و ضمن تلفظ ممتد «س» با حفظ همان موقعیت، هوا را به درون بکشید. ملاحظه می‌کنید قسمتی از زبان و کام شما سرد می‌شود.

حالا همین کار را با «ش» انجام دهید. این بار حس می‌کنید که سطح بیشتری از زبان شما سرد می‌شود.

نتیجه این که: مولکول‌های هوا در مخرج حرف «ش» در سطح بیشتری گسترده و «پاشیده» می‌شود (تفشی).

۷- استطالة

در لغت به معنای «امتداد- طولانی شدن- سرکشی» و در تجوید عبارت است از:

«امتداد صوت از اول کناره زبان تا انتهای آن»

این صفت، مخصوص حرف «ض» است.

حرف «ض» در تمامی صفات خود با «ظ» مشترک است و تنها وجه تفاوت این دو در صفات، استطالة «ض» است. مقصود عملی از استطالة، آن است که صدای «ض» کمی کشیده شود و از «سایش» نسبتاً خشن هوا- که از «قل» شنیده می‌شود- به دور باشد.

اساتید ما، استطالة «ض» را به ویژه در هنگام سکون، به صدای «قُمری»

تشبیه می کردند!

شرح بیشتر «استطالة»

مهم ترین نکته در بحث «ض» این است که در تلاوت قرآن، «ض» - هرطور که تلفظ شود - با تلفظ «ظ» متفاوت باشد. اگر اولین برداشت از مسأله استطالة «ض» (لزوم تفاوت «ض» و «ظ») حاصل شود، مهم ترین قدم در این موضوع برداشته شده است. آنگاه می توان به این مطلب پرداخت که: «بسیار خوب! ضاد را مثل ظاء تلفظ نمی کنیم. اما تلفظ صحیح آن چیست؟» در پاسخ گوییم:

حرف «ض» پرمسأله ترین حرف زبان عرب است! کمتر حرفی مانند «ض» در اقوام و ملل مختلف عرب چنین متنوع تلفظ شده و می شود. برخی ملل عرب آن را مانند «ظ»، برخی به صورت «ط» و بخشی دیگر به صورت «دال مفخّم» اداء می کنند.

اما تلفظ صحیح و اصیل «ض» را قاعدتاً باید در گویش کلی اهل جزیره العرب - محل نزول قرآن - جستجو کرد. شکی نیست که مطابق منابع قدیم و جدید تجویدی، اهل اداء، این حرف را دارای «رخوة» می دانند. یعنی صدای «ض» شدید و انسدادی نیست بلکه ممتد است و کشش دارد. از طرف دیگر در تلاوت امروزه اساتید - در اکثر قریب به اتفاق موارد - حرف «ض» انسدادی و پرحجم مانند «دال» پرحجم یا «دال مفخّم» شنیده می شود. همان گونه که در بحث مخارج حروف مطرح شد، نویسنده با در نظر گرفتن اصالت تلفظ با «رخوة» و شیوع تلفظ با «شدة»، هر دو تلفظ را از قاریان قرآن پذیرفتنی می داند! اما نهایتاً روش صحیح تلفظ «ض» را «کندی» اتصال و انفصال کناره زبان و دندان های اضراس فوقانی می داند و همین معنای استطاله است!

برای اداء استطالة «ض» که وجه تمایز «ض» و «ظ» است، بهترین طریق این است که «ض» را به صورت «دال مفخّم» اما «نرم» اداء کنیم!

به عبارت دیگر: با اراده «دال مفتحم» تمامی کناره چپ یا راست زبان را به «آرامی» به مرحله «گیرش» برسانیم؛ هم زمان، انطباق سطح زبان و سقف دهان (تفخیم) نیز با همین «کندی» صورت گیرد و نهایتاً مرحله «رهش» هم با آرامی و اجتناب از جدا شدن ناگهانی عوامل مخرج از یکدیگر انجام شود. به این ترتیب می توان گفت: «ض» با تلفظ اصیل خود - ضاد حجاز - اداء شده است.

در نتیجه، تلفظ «ض» نسبت به حرف «ظ» کمی بیشتر به طول می انجامد (استطالة)؛ و به اصطلاح صدای آن کمی «کش» می آید! در برخی از کتب تجوید، مسأله «امتداد» صوت «ض» با امتداد صوت در حروف مد، چنین مقایسه شده است:

«در حرف استطالة نیز صوت امتداد می یابد اما به پای امتداد صوت در حروف مد نمی رسد. چرا که استطالة در مخرج حرف جریان دارد؛ لذا کوتاه و محدود است. اما مد، در فضای دهان جریان دارد که به هیچ مخرجی محدود نیست.»

در پایان باز هم لازم به تأکید است که «ض» نباید مانند «ظ» تلفظ گردد و در عباراتی مانند: **يَعِضُّ الظَّالِمُ** (فرقان - ۲۷) و **انْقَضَ ظَهْرَكَ** (انشراح - ۳)، تفاوت این دو با یکدیگر، باید به وضوح تجلی یابد.

* حالت «دال مفتحم» که جهت تمرین و آمادگی تلفظ صحیح «ض» مطرح شد، نباید در حال «سکون» موجب قلقله ناخواسته «ض» گردد. در اینجا شرح صفات هفت گانه فرعی مطابق قول ابن الجزری و تابعین وی به پایان رسید. اما همان گونه که وعده کرده بودیم، به چند صفت فرعی دیگر که اهمیت آنها کمتر از صفات هفت گانه فوق نیست و در تجوید قرآن کاربرد عملی دارند، اشاره می کنیم:

صفت غنة

«غنة» صوتی است که از خیشوم خارج می‌شود و از صفات لازمه «ن» و «م» است چه در حرکت و چه در سکون. البته از آنجا که صدای «ن» و «م» ساکنه کمی بیشتر ادامه می‌یابد، لذا غنة آنها در حالت سکون بارزتر به گوش می‌رسد اما نمی‌توان منکر وجود صفت ذاتی «غنة» در «ن» و «م» متحرکه شد. حتی حرکت آنها نیز بهره‌ای از غنة دارد!

علماء تجوید، غنة «ن» را از لحاظ کیفیت، برتر از غنة «م» می‌دانند. نکته: باید دقت نمود که اداء صفت غنة نون و میم ساکنه در آخر کلمات (هنگام وقف) نباید مورد بی‌توجهی و فراموشی واقع شود.

صفت نبرة

«نبرة» به معنای «اشراف - تسلط - فرازمندی» آمده است و در تجوید عبارت است از:

«صدای قوی، رسا و فرازمندی که از حرف همزه شنیده می‌شود»

به همین دلیل به محل وعظ و خطابه که معمولاً نسبت به سایر قسمت‌های مجلس بالاتر و مسلط‌تر است، «منبر» گویند.

همزه نیز در محل تارهای صوتی، گویی بر سرچشمه حروف نشسته است! تیزی و سنگینی مخصوص همزه که از بسته شدن کامل تارهای صوتی و حبس تام هوا در پشت آنها و سپس باز شدن ناگهانی آنها ناشی می‌شود، حالتی به این حرف داده است که از آن به «نبرة» تعبیر نموده‌اند.

پس همزه با حالت نبرة «محقق» می‌شود و لذا به این حالت، «تحقیق همزه» گفته‌اند.

به روایت حفص از عاصم، در قرآن هر جا همزه آمده است، باید دقیقاً با «تحقیق» اداء گردد؛ هر چند امری سخت و «توان‌گیر» است؛ و تلفظ آن،

نسبت به سایر حروف - بویژه هنگامی که صدا در اوج قرار دارد - نیازمند فعالیت عضلانی بیشتری است.

بی جهت نیست که در علم قرائت جهت «تخفیف» همزه، احکام گوناگونی از قبیل: تسهیل (بَيْنُ بَيْنُ)، ابدال، حذف و ... برای آن قائل شده‌اند. تسهیل: به معنای ایجاد سهولت و آسانی است و در تجوید به حالت «بین بین» همزه گفته‌اند.^۱

در قرآن هر جا همزه آمد، طبق روایت حفص از عاصم، باید به تحقیق اداء شود و از تسهیل و سست خوانی اجتناب گردد (مهم).

تنها موردی که از این قانون استثناء شده است و رعایت آن لازم است، تسهیل (بین بین) همزه دوم کلمه «ءَا عَجْمِيَّ» (فصلت - ۴۴) می باشد که باید بین همزه و الف مدی اداء گردد (همزه اول به تحقیق خوانده می شود).

راه عملی تسهیل همزه این است که پس از تلفظ همزه اول، همزه دوم را شُل و بدون تیزی اداء کنیم! به عبارت دیگر، از همزه تسهیل شده فقط صدای حرکت آن (فتحه) به گوش می رسد.

در قرائت برخی از اساتید، همزه تسهیل شده، به صورت حرف «هاء» به گوش می رسد که مبنای درستی ندارد. اما ظاهراً توجیه آنان چنین است که «ما به آن چه نسل به نسل سماعاً - یعنی از طریق گوش کردن - به ما رسیده است، عمل می کنیم و تسهیل همزه بدین شکل، سینه به سینه به ما منتقل شده است»!

۱- اهل اداء منظور از حالت «بین بین» همزه را حالتی بین همزه و حرف مدی هم جنس حرکت همزه ذکر می کنند. البته در برخی از کتب تجوید و قرائت، تسهیل در مقابل تحقیق همزه به کار رفته است و نام مشترک تمامی حالاتی است که در بالا اشاره شد (بین بین، ابدال، حذف و ...). اما تسهیل، بیشتر به حالت بین بین گفته می شود به عبارتی، خود، یکی از طرق رفع ثقل و سنگینی همزه است.

صفت بَحه

«بُحَّة» به معنای «گرفتگی صدا» است. به بیماری تنگی نفس نیز «بُحاح» گویند. بَحه صفت ویژه حرف «ح» است. برخی از قراء در اداء بَحه «ح» چنان افراط می کنند که صدای حرف به سوی «خ» میل می کند. و تفریط آن نیز منجر به تلفظ شبیه «ه» می شود.

در منابع قدیم و جدید تجوید، از صفات فرعی دیگری نیز یاد شده است مانند: «نَفْح» برای «ف» و یا «نَفْث» برای «ث» و ...

در نهایت اگر مخرج و صفات اصلی حروف را به خوبی بشناسیم و به نحو صحیح اداء کنیم، صفات فرعی آنها نیز خود به خود رعایت می شود (مهم).

تقسیم بندی صفات از لحاظ قوت و ضعف

باید دانست که برخی از صفات حروف، «قوی» و برخی دیگر «ضعیف» محسوب می شوند:

صفات قوی

از صفات اصلی: جهر - شده - استعلاء - اطباق - اصمات
از صفات فرعی: صفیر - قلقله - انحراف - تکریر - تَفْشَى - استطاله - غنه
نبره - بَحه

صفات ضعیف

از صفات اصلی: همس - رخوه و توسط - استفال - انفتاح - اذلاق
از صفات فرعی: لین

هرچه تعداد صفات قوی در یک حرف، بیشتر باشد، آن حرف، قوی تر است و بالعکس هرچه تعداد صفات ضعیف حرفی بیشتر باشد، آن حرف ضعیف تر محسوب می شود. اگر تعداد صفات قوی و ضعیف در حرفی برابر باشند آن حرف در حد متوسط قرار دارد.

بر این اساس، حرف «ط» قوی ترین و حرف «ف» ضعیف ترین حروف تهجی هستند. آیا می توانید حروف را به ترتیب از قوی ترین تا ضعیف ترین حرف مشخص نمایید؟

جدول صفات حروف

ه	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	ه	و	ي
ه	ب			ج			د	ذ	ر	ز			ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن		و	ي
		ث	ث	ح	ح					س	ش	ص							ف	ق	ك			ه			
	ب	ت		ج		د									ط					ق	ك						
			ث	ح	ح		د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف						ه	و	ي
									ر							ع					ك	ل	م	ن			
				خ							ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق									
ه	ب	ت	ث	ج	ح		د	ذ	ر	ز	س	ش				ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	ه	و	ي	
											ص	ض	ط	ظ													
ه	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز					ع	غ	ف	ق	ك	ل	م	ن	ه	و	ي		
ه	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ك			ه	و	ي	
									ر										ف		ك	ل	م	ن			
										ز	س	ش	ص														
				ج			د								ط				ق								
																								و	ي		
									ر												ك						
																						م	ن				

سوالات و تمرینات

- ۱- صفت چیست؟ و عواملی که ایجاد صفت می کنند، کدامند؟
- ۲- صفات اصلی را نام ببرید و انواع قوی و ضعیف آنها را مشخص کنید.
- ۳- حروف داخل پرانتز در کدامیک از صفات با هم مشترک و در کدامیک متفاوت هستند؟ (ص-س) - (ط-ت) - (ل-ر) - (م-ن)
- ۴- آیا می توانید مسأله وجود «غنة» در «م» و «ن» متحرکه را تشریح کنید؟
- ۵- در سوره حمد چند مورد از هریک از صفات استعلاء، جهر و شدة وجود دارد؟ (حروف ناخوانا را حساب نکنید).
- ۶- سوره «العاديات» را قرائت کنید و موارد قلقلة را مشخص و رعایت کنید.

احکام حروف

مبحث «احکام» سومین بخش کلی از علم تجوید قرآن است. قبلاً مخارج و صفات حروف (حق) را فرا گرفتیم و اینک به بخش احکام (مستحق) حروف می‌پردازیم. همان‌گونه که قبلاً نیز بیان شد، «احکام» تغییرات مختلفی است که در اثر «ترکیب» در کلمه برای حرف پیش می‌آید و آن شامل باب تفخیم و ترقیق، ادغام، احکام «ن» و «م» ساکنه و باب مد و قصر است.

باب تفخیم و ترقیق

این باب از ابواب مهم و مشهور تجویدی است و اصولاً یکی از کلیدهای مهم «لهجه عرب» محسوب می‌شود. قاریان قرآن از آغاز ورود به مرحله تجوید، یعنی تلفظ حروف، با این اصطلاحات و کاربرد آنها برخورد می‌کنند. اداء صحیح تفخیم و ترقیق، مانند دیگر موارد تجویدی، تمرین و ممارست زیادی می‌طلبد.

۱- در کتاب حلیه القرآن (سطح یک)، از سه کلید مهم «لهجه عرب» نام برده شد که عبارتند از: «تلفظ حرکات عرب»، «تلفظ حروف عرب» و «تفخیم و ترقیق». سه کلید یادشده از عوامل اساسی لهجه عرب هستند. اما مسلماً عوامل دیگری نیز در کنار آنها به تکمیل لهجه عرب کمک می‌کنند؛ از جمله: «نبر» یا «تکیه» در کلمات که در تمامی زبان‌ها نقشی مهم ایفا می‌کند. در گویش فارسی، تغییر محل تکیه در کلمات گاه معنی آنها را تغییر می‌دهد. مانند «هستی» به معنای «وجود» که تکیه و نبر روی بخش دوم آن یعنی «تی» است در صورتی که انتقال نبر به بخش اول (هس)، معنی «تو می باشی» می‌دهد!

در یک کلام، منظور از تفخیم، «درشتی و پرحجمی» و مقصود از ترقیق، «کم حجمی» صدای خروجی از دستگاه تکلم است.

اصولاً باید اذعان کرد، انتخاب زبان عربی برای بزرگترین معجزه تاریخ یعنی «معجزه کلام» - قرآن - که قطعاً بخشی از آن، «اعجاز لفظی» است، خالی از حکمت نبوده است.

زبان و لهجه عرب، دارای ویژگی‌های عدیده‌ای است که مجموعاً این زبان را جایگاهی والا و در نهایت، شایستگی عنوان «زبان آخرین کتاب آسمانی» بخشیده است.

از جمله این ویژگی‌ها، یکی هم «تفخیم و ترقیق» حروف و صداهای زبان عرب است.

اگر دقت کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که از مبدأ خاورمیانه (جایگاه عمده زبان عرب) هرچه به سوی شرق پیش رویم، لهجه‌ها «نازک‌تر» و به اصطلاح به «ترقیق» نزدیک‌تر می‌شود. (مثل زبان مردم هند-چین، ژاپن...)

از طرف دیگر، در غرب خاورمیانه، لهجه اهالی بومی کشورهای افریقایی، پرحجم بوده و حروف و صداها، حالت تفخیم دارند و لذا در هر دو نوع زبان و لهجه، یکنواختی آواها، ملالت‌آور است. اما در زبان عرب که زبان قرآن است، ملاحظه می‌گردد که برخی حروف دارای حالت «تفخیم» و بقیه دارای «ترقیق» هستند.

جلوه خاص پرحجمی و کم‌حجمی آواهای مختلف در کنار یکدیگر، بسان رنگ‌آمیزی متنوع یک تابلوی زیبای نقاشی، مانع یکنواختی شده و به آن روح و جان می‌بخشد.

بی‌سبب نیست که آیات کلام الله مجید در کنار دیگر ویژگی‌های اعجاز آمیز لفظ و معنا، با بکارگیری این جلوه از زبان عرب (تفخیم و ترقیق)، حتی به صورت ساده و بدون لحن، باز هم آهنگین است!

حال اضافه کنید کاربرد لحن و آهنگ زیبا را در قرائت کلام وحی که

این همه مورد تاکید معصومین علیهم‌التلام قرار گرفته است و خود ناگفته پیداست که این مجموعه، چه تأثیر شگرفی بر «جسم» و «روح» انسان دارد! «خداوند بهترین سخن را نازل کرده است؛ کتابی که آیاتش همگی (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا)، همانند یکدیگرند؛ آیاتی مکرر دارد (با تکراری شوق‌انگیز) که از شنیدن آن، ابتداء بر اندام کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند، لرزه می‌افتد سپس برون و درونشان، آرام و متوجه ذکر خدا می‌شود».

تفخیم

از نظر لغوی، مترادف با کلمه «تسمین» است که لغت اخیر به معنای «فربه کردن - چاق کردن» آمده است.

اما تفخیم، به معنای «بزرگداشت» است. به عبارت دیگر، تسمین جنبه مادی و تفخیم جنبه معنوی دارد. تفخیم در اصطلاح تجویدی عبارت است از:

«درشت و پرحجم و غلیظ تلفظ نمودن حرف»

به بیان دیگر، تفخیم حالتی است در حرف که گویا دهان از صدای آن پر می‌شود.

کلمه «تغلیظ» هم مترادف با «تفخیم» است؛ الا این که اختصاصاً برای غلظتِ حرف «ل» به کار می‌رود.

مؤلف برای راهنمایی شاگردان در مورد تفخیم با استفاده از ضرب المثل مشهور فارسی، معمولاً از آنان می‌خواهد که به اصطلاح در حالی که «باد در گلو انداخته‌اند» صحبت کنند!^۲

۱- زمر - ۲۳

۲- آواشناسان جدید، تفخیم چهار حرف (ص - ض - ط - ظ) را به «نرم کامی شدگی» و تفخیم سه حرف (خ - غ - ق) را به «حلقی شدگی» تعبیر می‌کنند و معتقدند که در چهار حرف اول، ریشه زبان به سوی نرم کام، بالا می‌رود (که با تعریف تجویدی هماهنگی دارد) و در سه حرف دوم، ریشه زبان به حلق فشار می‌آورد و ایجاد درشتی و تفخیم می‌کند. در نهایت از آنجا که نرم کامی شدگی و حلقی شدگی را در تضاد هم نمی‌بینند، کلاً حالت



ترقیق

ضد تفخیم و در لغت مترادف کلمه «تخفیف» است و به معنای «سبک کردن - رقیق کردن - از غلظت چیزی کاستن» آمده است. ترقیق در اصطلاح تجویدی عبارت است از:

«رقیق و کم حجم تلفظ نمودن حرف»

نکته مهم

تفخیم حروف و صداها را نباید به افراط و با حالت «ضمّه» اداء کرد. این آسیبی است که در قرائت برخی از قرآء ملاحظه می شود (دقت کنید). موارد تفخیم و ترقیق در تجوید قرآن، عبارت است از: تفخیم حروف استعلاء، تفخیم و ترقیق الف مدی، تغلیظ و ترقیق «ل» و تفخیم و ترقیق «ر». اینک به شرح بخش های مذکور می پردازیم.

تفخیم حروف استعلاء

قبلاً گفته شد که استعلاء و استفال از صفات اصلی حروف هستند. حروف هفت گانه مُستعلیة (ص - ض - ط - ظ - خ - غ - ق)، همگی دارای تفخیم هستند. و در مقابل، باقی حروف، یعنی حروف مُستفِلة، حالت ترقیق دارند. البته دو حرف «ل - ر» حکم ویژه دارند که در دنباله درس خواهد آمد. همان گونه که در درس صفات گفتیم، استعلاء به مفهوم درشتی و پرحجمی نیست بلکه «موجب درشتی و پرحجمی است». دقیق تر بگوییم، در چهار حرف اطباق «ص - ض - ط - ظ»، مجموعه استعلاء و اطباق، موجب تفخیم است و در سه حرف باقی مانده «خ - غ - ق»، به علت فقدان اطباق، فقط استعلاء باعث تفخیم می شود. به هر حال: «استعلاء موجب تفخیم است؛ اما عکس آن صادق نیست یعنی

تفخیم حروف را به «حلقی شدگی» تعبیر می نمایند. ما نیز تفخیم را با همین اصطلاح سنجدیده و لذا از تعبیر «باد در گلو انداختن» استفاده می کنیم.

تفخیم علامت استعلاء نیست.»

چرا که حروف «ل، ر، الف مدی» نیز تحت شرایطی تفخیم می‌شوند. در حالی که استعلاء ندارند.

اکنون باید دانست که تفخیم حروف استعلاء در همه شرایط ثابت نیست بلکه در حالات مختلف، کم و زیاد می‌شود.

مراتب تفخیم حروف استعلاء

حرف مستعلیه از لحاظ تفخیم، ۵ مرتبه دارد که به ترتیب از حداکثر به حداقل عبارت است از حرف مستعلیه به صورت:

مرتبه حرف مستعلیه	مثال
۱- پایه الف مدی	الظَّاهِرُ - قَالَ
۲- مفتوح	ظَهَرَ - قَتَلَ
۳- مضموم	ظُلُمَاتٍ - تُوعِظُونَ - قَتِلَ - يَقُولُ
۴- ساکن	يُظهِرُ - يَقْبَلُ
۵- مکسور	ظِلَالُهَا - عَظِيمٌ - قِتَالٍ - قِيلَ لَهُمْ

تأکید می‌گردد که تفخیم حروف استعلاء، در مرحله پنجم، حذف نمی‌گردد بلکه به حداقل می‌رسد. چرا که اگر حذف شود، آنگاه بعضی از حروف استعلاء به حرفی دیگر تبدیل می‌شوند. به گفته «سیبویه»^۱:
«اگر اطباق نبود [اگر تفخیم نبود] صاد به سین و طاء به تاء و ظاء به ذال تبدیل می‌شد و نهایتاً ضاد از گفتار خارج می‌گشت.»

۱- سیبویه فارسی از دانشمندان بنام ایرانی است (۱۴۸-۱۸۰ هـ). وی شاگرد خلیل بن احمد و اولین کسی است که ادبیات عرب را تدوین کرد و گسترش داد.

البته در صورتی که به تلفظ مشهور و رایج «ض» در قرائت قرآن زمان خود توجه کنیم (که اغلب ضاد را به صورت دال مفخّم اداء می کنند)، می توان گفت اگر تفخیم از این نوع ضاد حذف گردد، این حرف به دال مبدل می شود. لذا به هر حال باید از حذف تفخیم این حروف در حال کسره اجتناب کرد. از آنجا که تفخیم سه حرف دیگر استعلاء یعنی (خ - غ - ق) به دلیل محروم بودن از «اطباق» کمتر از تفخیم حروف اطباق است، لذا به نظر می رسد که در حالت کسره، تفخیم حذف شده است! حال آن که این طور نیست و در این سه حرف نیز حداقلی از تفخیم باقی می ماند (دقت کنید).

تفخیم و ترقیق الف مدی

باید دانست که الف مدی کلاً به دو صورت تلفظ می شود: فتح - إمالة

۱ - فتح

به تلفظ معمولی و متداول الف مدی گفته می شود. در این تلفظ، در واقع الف مدی نوع کشیده فتحه معمولی است که قاریان قرآن به آن آشنا هستند و از آن جهت به «فتح» تعبیر شده است که در این حال، دهان نسبت به آواهای دیگر بیشتر باز می شود.

تفخیم و ترقیق الف مدی

تلفظ الف مدی در نوع فتح، تابع حرف ماقبل آن است. اگر حرف مذکور (پایه الف مدی) مفخّم باشد - اعم از حروف استعلاء و غیر آنها - الف هم تفخیم می شود و اگر مرّقق باشد، الف نیز به تبعیت آن ترقیق می گردد. مانند: **صَادِقًا - سَامِرًا - ضَامِرٍ - دَافِعٍ - طَالُوتٌ - جَالُوتٌ - ظَاهِرِینَ - ذَاکِرِینَ** نکته مهم: باید توجه داشت که این امر منحصر به الف مدی نیست. اصولاً حروف و حرکات آنها، در تفخیم و ترقیق با یکدیگر هماهنگ هستند. یعنی اگر حرفی مفخّم باشد، فتحه یا ضمه آن نیز تفخیم می شود و طبعاً نوع کشیده آنها (الف و واو مدی) نیز تفخیم می گردد. همین طور اگر حرفی مرّقق باشد،

حرکت آن نیز اعم از کوتاه یا کشیده ترقیق می گردد.

* پس باید دقت نمود که «ترقیق حرکت حرف مفخم، به ویژه ترقیق فتحه حرف مفخم، آسیب تجویدی محسوب می شود». این پدیده‌ای است که بسیاری از قراء ما، ناخودآگاه بدان عادت دارند!
تمرین کنید:

صَدَفَ - صُرِفَتْ - ضَرَبَ - ضُرِبَتْ - طَلَبَ - طُمِسَتْ - ظَلَمَ - ظَلِمُوا -
خَلَقَ - خُلِقَتْ - غَرِبَتْ - غُلِبَتْ - قَتَلَ - قُتِلَتْ

۲- امالة

«امالة» در لغت به معنای «میل دادن - میل کردن» و در اصطلاح تجویدی عبارت است از:

«میل دادن الف مدی به سوی یاء مدی»

البته این تعریف، در اصل به امالة فتحه به سوی کسره برمی گردد که در قرائت عاصم نیست؛ فلذا به بحث ما ارتباطی ندارد.

اماله از مباحث مشهور علم زبان شناسی عرب است. چرا که ریشه در لهجات اقوام مختلف عرب دارد؛ و بدین جهت در قرائت کلام الله مجید نیز از آن صرف نظر نشده است. فقط موارد کاربرد آن، قانونمند و تابع قرائت قاری مربوطه و راوی و طریق وی است.

اگر الف مدی از حد طبیعی خود (فتح) بسته تر شود و کم کم به سوی یاء مدی میل کند، گویند «الف اماله شده است».

«اماله» دو نوع است: اماله صغری - اماله کبری

۱- از ابوعمر و الدانی (متوفی ۴۴۴ ه.ق.) عالم بزرگ علم قرائت و صاحب کتاب مشهور «التیسیر فی القراءات السبع» نقل است: «فتح» و «اماله»، دو لغت و لهجه مشهور و متداول در زبان فصحاء عرب است که قرآن به لغت آنان نازل شده است. «فتح»، لغت (لهجه) اهل حجاز و «اماله»، لغت (لهجه) اهل نجد اعم از قبائل تمیم و اسد و قیس می باشد» (النشر، جلد ۲، ص ۳۰).

اماله صغری: هر چند این نوع اماله در روایت حفص از عاصم نیامده است اما اشاره‌ای مختصر به آن خالی از مناسبت نیست.

اماله صغری بدین معنا است که الف مدی «اندکی» از حالت فتح به سوی یاء مدی مایل می‌شود.

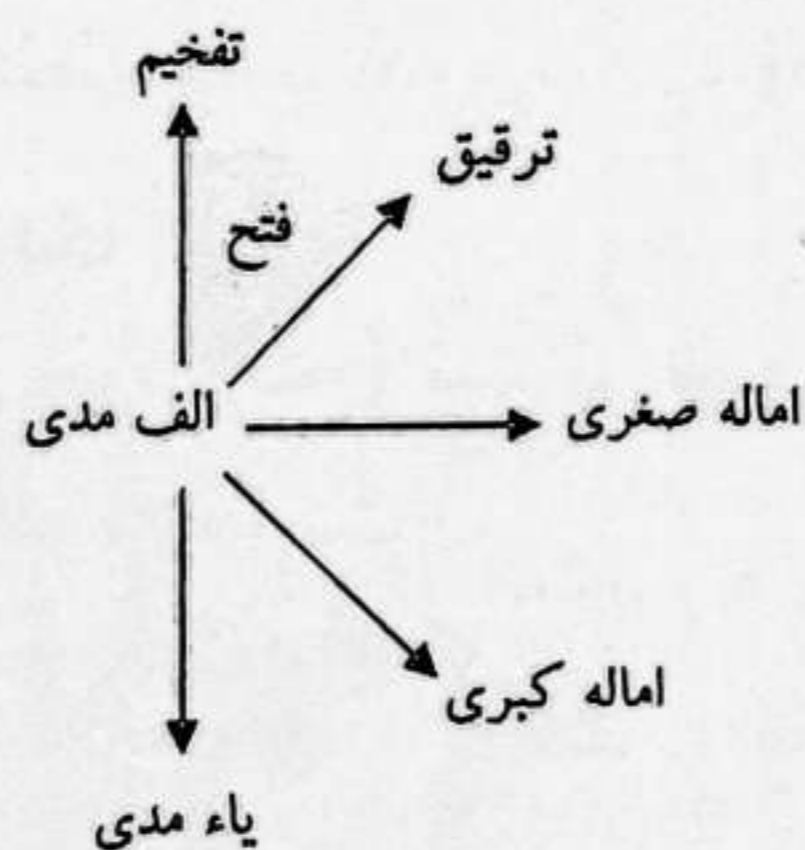
به این نوع اماله، «تقلیل» و یا «بین‌بین» نیز گویند (بین حالت فتح و اماله کبری).

اماله کبری: بدین معنا است که الف مدی تا حد زیادی به سوی یاء مدی متمایل می‌شود.

می‌توان گفت الف در این حال مانند «کسره فارسی» (البته به صورت کشیده) تلفظ می‌گردد.

تنها مورد «اماله کبری» به روایت حفص از عاصم در سوره هود آیه ۴۱ آمده است و آن اماله کبری در الف مدی بعد از راء در کلمه «مَجْرِيهَا» می‌باشد (مَجْرِيهَا).

باید دانست که حرف «ر» نیز در این کلمه، «ترقیق» می‌گردد. شاید بتوان حالات مختلف الف مدی را به صورت نمودار ذیل نشان داد:



۱- وَ قَالَ اِذْ كَبُورًا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرِيهَا وَمُزْسِنُهَا اِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيْمٌ
ترجمه: و (نوح) گفت: «به نام خدا در آن (کشتی) سوار شوید و در حرکت و توقف، یاد او کنید که پروردگرم، آمرزنده و مهربان است».

تغلیظ و ترقیق «ل»

اصل در «ل»، ترقیق است و فقط تحت شرایطی «تغلیظ» می‌شود.

تغلیظ «ل»:

لام لفظ جلاله (لام کلمه الله) در صورتی که حرکت ماقبل آن،

«فتحه» یا «ضمّه» باشد، تغلیظ می‌شود. مانند:

اللَّهُ - إِنَّ اللَّهَ - يَعْلَمُ اللَّهُ - يَدُ اللَّهِ

ترقیق «ل»:

۱- اگر حرکت ماقبل لام لفظ جلاله «کسره» باشد، «ل» ترقیق

می‌شود. مانند:

بِسْمِ اللَّهِ - الْحَمْدُ لِلَّهِ - بِاللَّهِ - رَسُولِ اللَّهِ

۲- حرف «ل» در سایر کلمات قرآن، «بلا استثناء» ترقیق

می‌شود (دقت کنید). مانند:

خَلَقَ - ظَلَمَ - الصَّلَاةَ - الظُّلُمَاتِ - صَلَّاتٍ

تفخیم و ترقیق «ر»

اصل در «ر»، تفخیم است و تحت شرایطی ترقیق می‌شود.

از آنجا که احکام تفخیم و ترقیق «ر» نسبت به بقیه موارد این باب،

گسترده است، برای سهولت در فراگیری، توجه شما را به «کلیدهای» ذیل

جلب می‌کنیم:

۱- اصولاً فتحه و الف مدی و نیز ضمّه و واو مدی، «خانواده تفخیم» و در

مقابل، کسره و یاء مدی و نیز حرف «ی»، «خانواده ترقیق» محسوب می‌شوند!

۲- برای تشخیص حکم «ر»، اگر این حرف متحرک باشد، به حرکت آن

توجه می‌کنیم. اما اگر ساکن بود، به حرکت ماقبل آن و اگر آن نیز ساکن

بود به ماقبل ساکن، توجه کرده و حکم را استخراج می‌کنیم.

حال با توجه به کلیدهای فوق، به شرح احکام «ر» می‌پردازیم.

احکام تفخیم «ر»

مثال	موارد
رَسُولٌ - مُنِيرًا - فِرَارًا - رُقُودٌ - خَبِيرٌ - غُرُورًا	۱- «ر» مفتوح و مضموم
أَرَبِيٌّ - أَلْقَمَرٌ - قُرْبِيٌّ - أَلزُّبُرُ	۲- «ر» ساکنِ ماقبل، مفتوح و مضموم
وَالْفَجْرُ - وَالْوَثْرُ - بِكُمُ الْيُسْرُ - بِكُمُ الْعُسْرُ (در وقف)	۳- «ر» ساکنِ ماقبل، ساکنِ ماقبل، مفتوح و مضموم
نَارٌ - أَلْقَرَارُ - نُورٌ - أَلْغُرُورُ (در وقف)	۴- «ر» ساکنِ ماقبل، الف و واو مدی ^۱
رَبِّ أَرْجَعُونَ - أَرْجَعُونَ - إِنْ أَرْتَبْتُمْ - أَرْتَبْتُمْ	۵- «ر» ساکنِ ماقبل، همزه وصل
فِرْقَةٌ - إِرْصَادًا - قِرْطَاسٌ - مِرْصَادًا	۶- «ر» ساکنِ مابعد، حرف استعلاء (در یک کلمه)

شرح بیشتر تفخیم «ر»

- * احکام سوم و چهارم فقط به هنگام وقف پیش می آید.
- * در حکم پنجم، از آنجا که همزه وصل، جزء اصل کلمه نیست و کلمه در واقع با راء ساکن آغاز شده است، راء به اصل خود (تفخیم) باز گشته است.

۱- این حکم را می توان جزء حکم شماره ۲ و نیز جزء حکم شماره ۳ محسوب کرد (چرا؟). اما روش ما سهولت در تعلیم است؛ لذا مستقلاً آوردیم.

* حکم پنجم و ششم در حالی که ماقبل راء ساکن، مکسور باشد، اعمال می‌شود. در واقع بر کسره ماقبل چیره شده است.

* دقت گردد که حکم ششم، تنها موردی است که از حرف «مابعد»، تأثیر پذیرفته است.

باید دانست که اگر راء ساکنه و حرف استعلاء در دو کلمه جدا از هم باشند، حکم بالا صادق نیست و راء تابع حرکت ماقبل خویش است. مانند:

فَأَصْبِرْ صَبْرًا - وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ

* در مواردی که حکم «ر» آخر کلمه، در «وقف»، تفخیم است (حکم دوم و سوم و چهارم)، اگر اصل راء مکسور باشد، و بخواهیم به «رَوم» وقف کنیم، در این صورت «ر» ترقیق خواهد شد. چرا که در وقف «روم»، حرف آخر کلمه از سکون خارج می‌شود و لذا مطابق با حرکت آن عمل می‌گردد. مانند: **مَعَ الْأَكْبَرِ - مَعَ الْأَبْرَارِ - وَ سَعْرِ - قَوْلَ الزُّورِ - وَالْفَجْرِ - لَفِي خُسْرِ**

احکام ترقیق «ر»

مورد	مثال
۱- «ر» مکسور	رِجَالٌ - سُرٌّ - تُرِیحُونَ
۲- «ر» ساکن ماقبل، مکسور	أُولَى الْأَرْبَةِ - يَوْمٌ عَسِرٌ
۳- «ر» ساکن ماقبل، ساکن ماقبل، مکسور	أَهْلَ الذِّكْرِ - مِنَ السِّحْرِ (در وقف)
۴- «ر» ساکن ماقبل، یاء مدی ^۱	قَدِيرٌ - يَسِيرٌ (در وقف)
۵- «ر» ساکن ماقبل، یاء ساکن	إِلَى الْخَيْرِ - فِيهَا السَّيْرُ (در وقف)

۱- مطلب پاورقی مربوط به حکم شماره ۴ تفخیم «ر» در اینجا نیز صادق است.

شرح بیشتر ترفیق «ر»

- * احکام سوم و چهارم، فقط در زمان وقف، پیش می آید.
- * حکم پنجم، حتی در حالی که ماقبل راء ساکنه، مفتوح باشد، اعمال می گردد. در واقع یاء ساکنه بر فتحة ماقبل، چیره می گردد.
- * در مواردی که حکم «ر» آخر کلمه، در وقف، «ترقیق» است (احکام دوم تا پنجم)، اگر اصل راء مضموم باشد و بخواهیم به «رَؤْم» وقف کنیم، «ر» تفخیم خواهد شد. مانند: **يَوْمٌ عَسِرٌ - لَسِحْرٌ - قَدِيرٌ - وَ الطَّيْرُ**

چند نکته مهم

الف - در چند کلمه زیر، حرف «ر» ساکنه به هر دو وجه تفخیم و ترفیق خوانده شده است:

۱- فِرْقِ (شعراء- ۶۳)

علت تفخیم، این است که حرف مستعلیه «ق» پس از راء ساکنه آمده است. و وجه ترفیق از آن جهت است که راء ساکنه بین دو کسره واقع شده است و لذا ترفیق آن برای دستگاه تکلم راحت تر است.

۲- مِضْرُ (هرجا آمد)- الْقِطْرُ (سبأ- ۱۲) در صورت وقف

علت تفخیم، تبعیت از حرف استعلاء «قبل از» راء ساکنه است. چرا که برای دستگاه تکلم، ترفیق راء پس از تفخیم صاد و طاء مشکل است. و وجه ترفیق نیز حکم سوم ترفیق است.

البته ابن الجزری با نظر به حالت وصل این دو کلمه، در «مِضْر» تفخیم و در «قِطْر» ترفیق را ترجیح داده است. چون در «مِضْر» راء مفتوح و در «الْقِطْر» راء مکسور است.

از دید نگارنده در هر دو کلمه، تفخیم راء ساکنه ارجح است!

۳- اَسْرُ (هرجا آمد)- نُذْرُ (قمر- بدون ال تعریف، مکرر) يَسْرُ (الفجر- ۴)

در صورت وقف

وجه تفخیم، بر اساس قاعده است و علت ترقیق، اشاره به اصل این کلمات است که «أَشْرِي - نُذْرِي - يَشْرِي» بوده‌اند.

ب- حرف «ر» در «مَجْرِيهَا» (هود- ۴۱) ترقیق می‌گردد. چرا که الف مدی پس از آن اماله کبری می‌شود.

ج- گاه در قرائت برخی افراد ملاحظه می‌شود که در کلماتی مانند: **ذُومِرَّةٌ - وَلَيْسَ الْبِرُّ - فِي الْبِرِّ** ... راء مشدد را نیمه تفخیم و نیمه ترقیق می‌خوانند! مثلاً در «مِرَّةٌ» و «الْبِرُّ»، ابتدا کمی ترقیق و سپس تفخیم می‌کنند و یا در «الْبِرِّ» کمی تفخیم و سپس ترقیق می‌کنند و در توجیه آن می‌گویند: «راء مشدد از دو راء تشکیل شده است و باید در هریک به قاعده خودش عمل شود»!

این برداشت غلط است و حرف «ر» در این نوع کلمات، یک حرف محسوب شده و مطابق قاعده راء متحرکه تلفظ می‌شود.

۵- آخرین و مهم‌ترین نکته این که، پس از فراگیری تمامی موارد «تفخیم» در قرآن، به هنگام تلاوت باید کمال دقت به عمل آید تا حروف مفخّم، بر روی حروف مرّق مجاور یا نزدیک تأثیر نگذارند؛ بلکه هر حرف با حکم ویژه خویش تلفظ گردد.

سؤالات و تمرینات

۱- تفخیم و ترقیق را تعریف کنید. تفخیم چه تفاوتی با تغلیظ دارد؟

۲- کلمات زیر را بخوانید:

هُوَ اللهُ - بِسْمِ اللهِ - سَبِيلِ اللهِ - إِنَّ اللهَ - يَدُ اللهُ - رَسُولُ اللهِ - لِلَّهِ - أَرِنَا اللهُ

۳- این کلمات را بخوانید: شَرَابٌ - فَاهْجُرْ - لِمَنْ أَرْتَضِي - أَرْتَضِي -

حُرْمَاتٍ - وَالْعَصْرُ - مُرْسِيهَا - رَبِّ أَرْحَمَ - أَرْحَمَ - ذُومِرَّةٌ - غَفُورٌ - لَفِي

خُسْرٌ - وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ - لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ - لِيَذِبَ حَيْزٌ - فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ -
لَا ضَيْرٌ - مِنْ مِصْرٍ - عَيْنَ الْقَطْرِ - كُلُّ فَرْقٍ - مَعَ الْأَبْرَارِ - لَغْفُورٌ

۴- سورة «انبياء» را از آیه ۲۴ (أَمْ اتَّخَذُوا) تا آخر آیه ۲۸ بخوانید و تفخیم و
ترقیق حروف را رعایت کنید:

باب ادغام

ادغام از پدیده‌های رایج در گفتار تمامی انسان‌ها با زبان‌های مختلف است. زبان عربی نیز از این قاعده مستثنی نیست. اما در کلام الله مجید این بحث، قانونمند و مدون شده است. ما نیز در این باب، موارد ادغام به روایت حفص از عاصم را به تفصیل فرا می‌گیریم.

تعریف ادغام

کلمهٔ ادغام در لغت به معنای «ادخال - داخل نمودن» و در تجوید عبارت است از:

«حذف حرف ساکن و مشدد نمودن حرف بعدی»

شرط مهم ادغام، ساکن بودن حرف اول است و اگر در مواردی، حرف متحرک ادغام شود، در واقع اول ساکن شده و آنگاه در حرف بعدی ادغام می‌گردد.

در ادغام، به نظر می‌رسد حرف اول در حرف دوم «ناپدید» و موجب فشرده شدن حرف دوم شده است. مانند: «مِنْ نَارٍ» که اگر نون ساکنه را حذف و به جای آن، نون «نار» را مشدد بخوانیم، گویند «عمل ادغام انجام شده است». **مِنْ نَارٍ ۚ مِّنَّارٍ**

لذا ادغام همیشه موجب بروز «تشدید» می‌گردد.

نام‌گذاری: حرف حذف شده را «مُدْغَم» یعنی «ادغام شده» و حرف بعدی را که مشدد می‌شود، «مُدْغَمٌ فِیه» یعنی «حرفی که مدغم در آن ادغام شده» نامند.

مثلاً در کلمه «وَجَدْتُمْ» که «د» در «ت» ادغام می‌شود، «د» را «مدغم» و «ت» را «مدغم فیه» گویند.

فایده ادغام

مطابق یافته‌های زبان‌شناسی، زبان‌ها در حال تحول به سوی آسان‌تر شدن هستند. فایده ادغام «سهولت در کلام» است.

اگر قرار باشد حرفی یک بار تلفظ شود و سپس مخرج حرف باز شده و مجدداً همان حرف یا حرف شبیه و نزدیک به آن تلفظ گردد، این عمل برای دستگاه تکلم ثقیل و سنگین خواهد بود (بدون ادغام امتحان کنید: قُلْ لَهُمْ - وَدَّتْ طَائِفَةٌ). حال آن که اندام‌های گفتاری اصولاً از کار عضلانی کمتر استقبال می‌کنند لذا با عمل ادغام، مشکل را برطرف می‌سازند! در واقع دو حرف مورد نظر، «مزاحم» یکدیگر هستند! و گاه این مزاحمت به «تنازع» و در نتیجه، از بین رفتن یکی از آنها منجر می‌شود (ادغام).

اما دو حرف دور از هم (بعید المخرج)، مزاحمتی برای یکدیگر ندارند تا در هم ادغام شوند (دقت کنید).

ادغام صغیر و کبیر

ادغام صغیر: هرگاه حرف مدغم ساکن باشد، ادغام را «صغیر» نامند. اصل ادغام همان گونه که ذکر شد همین است. مانند: **قُلْ لَا - قَدْ دَخَلُوا - مِنْ رَبِّكُمْ**

ادغام کبیر: اگر مدغم، متحرک باشد، به این ادغام، «ادغام کبیر» گویند. چرا که در واقع، ابتداء مدغم، ساکن شده و آن گاه ادغام می‌شود. فلذا چون ادغام در دو مرحله انجام می‌شود، «ادغام کبیر» نام گرفته است. مانند: «تَأْمُرُونِي» که در اصل «تَأْمُرُونِي» و «مَكْنِي» که ابتداءً «مَكْنِي» و «لَا تَأْمَنَّا» که اصلاً «لَا تَأْمَنَّا» بوده‌اند.

نکته مهم: در روایت «حفص از عاصم»، تمامی موارد ادغام کبیر در کتابت قرآن رعایت شده است (یعنی به صورت ادغام شده نوشته‌اند) مانند «ضالین» که اصل آن «ضالین» بوده است و یا دابة (دایبة)، اُحاجوُنِی (اُحاجوُنِی).

لذا در این روایت، قاری قرآن نباید اضافه بر آن چه در کتابت آمده است، از نزد خود ادغام کبیر انجام دهد. فی‌المثل، در «قَالَ لَهُمْ» قاری نمی‌تواند «قَالَهُمْ» بخواند و یا «إِنَّهُ هُوَ» یا «إِنَّكَ كُنْتَ» و شبه آنها که در برخی از قراءات ادغام کبیر شده‌اند.

برای تشخیص موارد ادغام در روایت حفص از عاصم، ناگزیر به ذکر «انواع ادغام» هستیم. اما، قبلاً لازم است انواع «رابطه دو حرف» را فراگیریم.

انواع رابطه دو حرف

هر حرف به لحاظ رابطه با حرف دیگر از چهار حالت خارج نیست:

۱- مُمَاطِل ۲- مَتَجَانِس ۳- مَتَقَارِب ۴- مَتَبَاعِد

اینک به شرح انواع رابطه دو حرف با یکدیگر می‌پردازیم.

۱- **حروف متمائلین** (دو حرف مثل هم): دو حرف را گویند که در مخرج و صفات کاملاً مشترک باشند.

و این حالت فقط در هر حرف نسبت به خودش وجود دارد. مانند:

(ب - ب) - (س - س) - (م - م) - ...

۲- **حروف متجانسین** (دو حرف هم‌جنس): دو حرف را گویند که در مخرج، مشترک اما در صفات متفاوت باشند. حروف متجانس را قبلاً در درس مخارج حروف شناخته‌ایم. مانند:

حروف نطعی (ت - د - ط) - **حروف لثوی** (ث - ذ - ظ) - **حروف شفوی**

(ب - م - و) ...

۳- حروف متقاربین (دو حرف نزدیک به هم): دو حرف را گویند که مخارج آنها به هم نزدیک باشد. مانند:
 (ق - ک) - (ل - ن - ر) - (ت - ث - س - ج - ... دوه دو نسبت به یکدیگر)
 البته نوعی دیگر از تقارب می‌توان یافت و آن «تقارب در صفات» است. مانند تقارب «ن» با (م - و - ی) که علی‌رغم بُعد مخرج، در ماهیت صفات بسیار به هم نزدیکند (اشتراک نون و میم در صفت مهم غنة و یا تقارب و نزدیکی غنة در نون با لین در واو و یاء).

۴- حروف متباعدین (دو حرف دور از هم): دو حرف را گویند که «مواضع» آنها از یکدیگر جدا باشد. مثلاً یکی در «حلق» و دیگری در «لسان» مانند: (ح - ز) و یا یکی در «لسان» و دیگری در «شفتین» مانند: (ک - ب) و یا اگر در یک موضع بودند، فاصلهٔ مخارجشان زیاد باشد. مانند: (ق - ذ) و یا (ک - ظ)
 اکنون که انواع رابطهٔ دو حرف را شناختیم، می‌توانیم به انواع ادغام پردازیم.

انواع ادغام

(و موارد آن در روایت حفص از عاصم)

مطابق قاعدهٔ کلی علم قرائت، افراد نمی‌توانند در احکام تجوید و قرائت؛ به تشخیص خود عمل کنند. بلکه در قرائت، اصل بر «نقل» است. یعنی فقط آنچه از سلسلهٔ طرق و روایات به ما رسیده است - بدون ترکیب آنها ب یکدیگر - قابل اجراء است.

مقایسه و تشخیص از نزد خود و در یک کلمه، «اجتهاد» - اگر هم احیاز در قرون اولیه صورت پذیرفته باشد! - امروزه در قرائت راه ندارد. لذا همان‌گونه که ملاحظه خواهیم کرد، حروف متجانس و یا متقارب در

یکدیگر ادغام نمی‌شوند مگر آنها که در روایت حفص از عاصم جایز شمرد شده است.

همان‌گونه که ذکر شد، حروف متباعدین، مزاحمتی با یکدیگر ندارند ت لازم شود در یکدیگر ادغام گردند. بنابراین ادغام از دیدگاه «رابطه مدغم و مدغم فیه» سه نوع است:

۱- ادغام متمثلین ۲- ادغام متجانسین ۳- ادغام متقاربین

۱- ادغام متمثلین

دو حرف متمثل، در صورت سکون اول، در هم ادغام می‌شوند. مانند:
أَذْهَبَ بِكِتَابِي - فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ - قَدْ دَخَلُوا - فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ - يُذَرِّكُمْ - قُلْ لَهُمْ - لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ - أَوْ وَرَثُوا - يُوجِّهُهُ
استثناء: تنها مورد استثناء ادغام متمثلین، عبارت است از: **مَالِيَهُ هَلَكَ** (الحاقه - ۲۸) که علاوه بر ادغام، اظهار آن نیز جایز است. البته هنگام اظهار: «سکت» خفیف بین آن دو ضروری است. بدین معنا که:
پس از تلفظ هاء ساکن، لحظه‌ای کوتاه صوت را بدون تجدید نفس قطع و سپس هاء دوم را تلفظ می‌کنیم.

۲- ادغام متجانسین

به شرط سکون حرف اول، فقط در موارد زیر انجام می‌شود:

ب ← م

مثال: **أَرْكَبُ مَعَنَا**

تنها مورد آن در سوره هود (آیه ۴۲) واقع شده است که به

۱- در این درس، جهت بردار (فلش) نشان‌دهنده این است که عکس آن جایز نیست. مثلاً «م» ساکن در «ب» ادغام نمی‌شود.

صورت «أَرْكَمْنَا» خوانده می‌شود.^۱

* (ت - د - ط) (دو به دو در یکدیگر)

مثال‌های ادغام حروف نطعی: فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ - إِذْ هَمَّتْ

طَائِفَةٌ - قَدْ تَبَيَّنَ - بَسَطْتُ

(البته در مثال اخیر، ادغام ناقص است که شرح آن خواهد آمد).

* (ث - ذ - ظ) (دو به دو در یکدیگر)

مثال‌های ادغام حروف لثوی: يَلْهَثُ ذَلِكَ^۲ - إِذْ ظَلَمُوا

در روایت حفص، به جز موارد فوق، ادغام متجانسین انجام نمی‌شود (دقت کنید).

۳- ادغام متقاربین

* قِ ← ك

مثال: أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ

تنها مورد آن در سوره «مرسلات» (آیه ۷۷) واقع شده است که

به صورت «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ» خوانده می‌شود.

در اصل این ادغام، هیچ‌گونه اختلافی بین قراء نیست اما در

نحوه انجام آن اختلاف است (این ادغام هم به صورت تام و هم

به صورت ناقص جایز است و شرح آن خواهد آمد).

* ل ← ر

مثال: قُلْ رَبِّي - بَلْ رَبُّكُمْ

۱- ناگفته نماند که در «طیبة النشر» (طریق علامه ابن الجزری)، به هر دو صورت ادغام و اظهار آمده است. و از طریق شاطبیه (یکی دیگر از طرق حفص)، فقط به اظهار نقل شده است. جالب این که برخی از مبتدیان، در اظهار، قلقله باء را فراموش می‌کنند! به هر حال طریق ادغام ارجح است.
۲- البته حفص از طریق «طیبة النشر» به اظهار نیز خوانده است. اما ادغام ارجح است.

استثناء؛ در عبارت «بَلْ رَانَ» در سوره مطفین (آیه ۱۴)، نه تنها «ل» اظهار می‌گردد، بلکه با «سکت» همراه است (قطع صوت بدون تجدید نفس بین «ل» و «ر»). مشروح این بحث در درس «سکت» خواهد آمد.

* ن ← ل - ر

مثال: مِنْ لَدُنْكَ - وَ مَنْ لَا يُجِبُّ - مِنْ رَبِّكُمْ - أَنْ رَبَطْنَا
استثناء؛ در عبارت «مَنْ رَاقٍ» در سوره قیامة (آیه ۲۷)، نون ساکنه نه تنها اظهار می‌گردد بلکه با «سکت» همراه است.

* ن ← م - و - ی

البته باید دانست که سبب این ادغام، «تقارب در صفات» است (مشروح این بحث، در احکام نون ساکنه و تنوین خواهد آمد). در روایت حفص از عاصم، غیر از موارد فوق، ادغام متقاربین انجام نمی‌شود (دقت کنید).

ادغام تامّ و ناقص

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، در برخی موارد، ادغام به صورت ناقص صورت می‌گیرد.

شاید بتوان پدیده ادغام را به نوعی «تنازع بقاء» تعبیر کرد! در این تنازع معمولاً ضعیف در قوی ادغام می‌شود و اثری از آن به جا نمی‌ماند. حال اگر قوی در ضعیف ادغام شود، ممکن است اثری از خود به جای بگذارد. بر این اساس، ادغام از لحاظ «بقاء اثر مدغم» به دو نوع «تامّ» و «ناقص» تقسیم می‌شود:

۱- ادغام تامّ

ادغامی است که در آن حرف مدغم کاملاً از میان رفته و اثری از مخرج

و صفات آن در کلام به جای نمی‌ماند. بیشترین موارد ادغام (ادغام متداول) از این نوع است.

۲- ادغام ناقص

ادغامی است که در آن، صفتی از صفات مدغم باقی بماند و در نتیجه، مدغم به‌طور کامل از بین نرود. این ادغام، معمولاً زمانی پیش می‌آید که حرف ساکنه، از حرف بعدی قوی‌تر باشد.

موارد ادغام ناقص (به روایت حفص از عاصم) عبارت است از:

* ادغام ناقص «ط» در «ت»

در این ادغام، از حرف «ط»، فقط صفت استعلاء و اطباق (تفخیم) آن ابقاء می‌شود.

راهنمایی: در این ادغام، ابتدا قصد می‌کنیم که «ط» ساکن را همراه تفخیم آن قلقله دهیم، اما پس از بروز تفخیم، بدون قلقله آن، حرف «ت» را مشدد اداء می‌کنیم. مثال: **بَسَطْتَ - فَرَّطْتُ -**

أَحَطْتُ - فَرَّطْتُمْ

* ادغام ناقص «ق» در «ک»

در این ادغام، فقط صفت «استعلاء» و نتیجتاً حالت تفخیم حرف «ق» ابقاء می‌شود.

تنها مورد آن عبارت است از: «**أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ**» (مرسلات - ۷۷) راهنمایی: در این ادغام، ابتدا قصد می‌کنیم که «ق» ساکن را همراه تفخیم آن قلقله دهیم، اما پس از بروز تفخیم، بدون قلقله آن، حرف «ک» را مشدد اداء می‌کنیم.

همان‌گونه که قبلاً نیز ذکر شد، ادغام «ق» در «ک» به دو صورت «تام» و «ناقص» انجام می‌شود.

در ادغام تام، اثری از «ق» حتی استعلاء آن باقی نمی‌ماند و گویی دو «ک» به یکدیگر رسیده باشند و ادغام شوند. باید دانست، ادغام «تام» در اینجا، ارجح است و راحت‌تر نیز هست!

* ادغام ناقص «ن» در «و-ی»

در این ادغام، صفت «غنة» نون ساکنه، باقی می‌ماند. لذا حاصل این ادغام، یک «و-ی» مشدد همراه با غنة است؛ به طوری که اگر در خلال تلفظ این نوع از «و-ی» مشدد، ناگهان مجرای بینی را مسدود کنیم، صدای «و-ی» به وضوح تغییر کرده و «دهانی» می‌شود.

نکته: البته ادغام «ن» در «ن-م» هم با غنة همراه است. اما این غنة، متعلق به «مدغم فیه» است و لذا این ادغام، «ناقص» محسوب نمی‌شود (دقت کنید).

نکات و تذکرات

۱- ادغام «ن» ساکن در حروف «یرملون» در خلال «احکام نون ساکنه و تنوین» به تفصیل خواهد آمد.

۲- «واو مدی» در «و» و نیز «یاء مدی» در «ی» ادغام نمی‌شود.

مثال: **قَالُوا وَ هُمْ - مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ - فِي يُوسُفَ - بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ**

البته «و» ساکنه ماقبل مفتوح (واو لین) در «مثل» خود ادغام می‌شود

مانند: **أَوْ وَرَثُوا - بِمَا آتَوْا وَ يُحِبُّونَ**

همچنین، «ی» ساکنه ماقبل مفتوح (یاء لین) نیز همین حکم را در «مثل»

خود دارد. اما در قرآن به صورت «ادغام شده» آمده است. مانند:

لَدَيَّ (لَدَى + يَ) - وَالِدَيَّ (وَالِدَى + يَ)

۳- در پایان مبحث ادغام، یک بار دیگر تأکید می‌شود که آنچه از موارد

ادغام در روایت حفص از عاصم آمده است، در این درس ذکر شد و در غیر این موارد، ادغام جایز نیست.

اینک علی‌رغم نتیجه‌گیری طبیعی از درس، به برخی موارد که ادغام آنها جایز نیست و بر اظهارشان تأکید می‌گردد، اشاره می‌کنیم:

لَقَدْ جَاءَكُمْ - وَ لَقَدْ زَيَّنَّا - قَدْ سَمِعَ - قَدْ شَفَعْنَا - وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا - فَقَدْ ظَلَمَ -
وَ إِذْ زَيَّنَّ - وَ إِذْ صَرَفْنَا - فَإِذَا أَفَضْتُمْ - فَمِنْ اضْطَرَّ - أَوْعَظْتَ - لَا تُزِعْ قُلُوبَنَا

سوالات و تمرینات

- ۱- ادغام را تعریف کنید و فایده آن را شرح دهید.
- ۲- انواع رابطه دو حرف را نام برده مختصراً شرح دهید.
- ۳- در درس ادغام، مجموعاً چند نوع تقسیم‌بندی از ادغام‌ها ارائه شد؟
- ۴- انواع ادغام را از نظر «بقاء اثر مدغم» شرح دهید.
- ۵- موارد ادغام متقاربین را بیان کنید.
- ۶- به روایت حفص، در کدامیک از مثالهای زیر ادغام صورت گرفته است؟ نوع ادغام را ذکر کنید.
إِذْ زَيَّنَّ - يَلْهَثُ ذَلِكَ - ضَالِّينَ - يَغْفِرْ لَكُمْ - سَلَكَكُمْ - فَرَّطْتُمْ - بَلْ رَانَ -
قُلْ رَبِّي - فِي يَوْمٍ - يُوجِّهُهُ - أَوْ وَرَثُوا

احکام نون ساکنه و تنوین

حرف «ن» پس از «ل» پرمصرف‌ترین و کاربردی‌ترین حرف در زبان عرب است. این حرف در حال سکون، بیشترین تأثیرات را از حرف پس از خود می‌پذیرد. مقصود از «نون» ساکنه آن است که در وسط و آخر کلام می‌آید و در وصل و وقف نوشته و خوانده می‌شود. مانند: **لَا نَفْضُوا - مِنْهُمْ - اِمِنْ** «تنوین» نون ساکنه‌ای است که در آخر کلمه خوانده شده، ولی نوشته نمی‌شود. در میان کلام تلفظ می‌شود؛ اما در حالت وقف حذف می‌گردد. مانند: **كِتَابًا - كِتَابٍ - كِتَابٌ**

تذکر: در این درس، هر جا عبارت «نون ساکنه» بیاید، «تنوین» را نیز شامل می‌شود.

«ن» ساکنه در مجاورت با هریک از حروف الفباء که پس از آن واقع شوند، یکی از چهار حکم زیر را پیدا می‌کند:

۱- اِظْهَار ۲- اِدْغَام ۳- اِقْلَاب ۴- اِخْفَاء

نزد «حروف حلقی» اظهار، و در حروف «یَرْمَلُونَ» ادغام می‌شود. نزد «ب» اقلاب (به میم) و نزد بقیه حروف اخفاء می‌گردد.

این احکام از طبیعی‌ترین و رایج‌ترین پدیده‌ها در گفتار انسان‌ها هستند و در تجوید قرآن، قانون مند و مدون شده‌اند. به‌عنوان مثال، نون ساکنه در کلمات و عبارات فارسی مانند «پنهان» اظهار می‌شود و در «من می‌آیم» ادغام، در «پنبه» قلب به میم و در «کنکاش» اخفاء می‌گردد.

۱- اظهار

کلمه «اظهار» به معنای «ظاهر کردن- آشکار نمودن» و در تجوید عبارت است از:

«اداء حرف از مخرج آن»

هرگاه «ن» ساکنه به «حروف حلقی» برسد، اظهار می‌شود. یعنی به صورت ساده و بدون هیچ تغییری، از مخرج خود، اداء می‌گردد. حروف حلقی را قبلاً شناخته‌ایم: «ء - ه - ع - ح - غ - خ»

لزوم رعایت سه نکته در اظهار «ن»

اول: عدم حرکت. (باید از قلقله آن پرهیز گردد)

دوم: عدم مکث. (باید از امتداد صدای آن اجتناب شود. در غیر این صورت به نون مشدد شبیه خواهد شد)

سوم: عدم سکت. (بین نون ساکنه و حروف حلقی نباید صوت قطع گردد) قاریان مبتدی، معمولاً برای فرار از هریک از آسیب‌های سه‌گانه فوق، به یکی از دو آسیب دیگر پناه می‌برند! لذا رعایت نکات فوق نیاز به تمرین و ممارست دارد. چند مثال برای اظهار «ن» ساکنه:

حرف	در یک کلمه	در دو کلمه	تنوین
ء - ا	يَنَّاوْنَ	مِنَ اِلٰهٍ	عُثَاءٌ اٰخُوٰى
ه	اَلْاَنهَارُ	مِنَ هَادٍ	جُرْفٍ هَارٍ
ع	اَنعَمْتَ	مِنَ عِنْدٍ	سَمِيعٌ عَلِيمٌ
ح	وَ اَنحَزَ	مِنَ حَكِيمٍ	عَفُوْرٌ حَلِيْمٌ
غ	فَسَيُنغِضُوْنَ	مِنَ عَفُوْرٍ	حَلِيْمًا عَفُوْرًا
خ	وَ الْمُنْحَنِقَةُ	مِنَ خَيْرٍ	عَلِيْمٌ خَيْرٌ

۲- ادغام

تعریف و شرح کامل این اصطلاح در بحث پیشین آمد.
هر گاه «ن» ساکنه به یکی از حروف شش گانه «ی-ر-م-ل-و-ن»
برسد، در آن ادغام می‌شود؛ فلذا «ن» ساکنه حذف شده و در عوض، حرف
بعدی مشدد می‌گردد.

این شش حرف را جهت سهولت فراگیری در کلمه «يَرْمَلُونَ»^۱ جمع
آورده‌اند.

ادغام «ن» ساکنه در یرملون، بر دو نوع است: ادغام مَعَ الْغَنَّةِ - ادغام بلاغَةً
الف - ادغام مع الْغَنَّةِ (با غنة)

هر گاه نون ساکنه به چهار حرف «یمون» برسد، ادغام آن همراه با «غنة»
است.

یعنی هم زمان، صوت از «فضای بینی» خارج می‌شود و بعلاوه، این حالت
باید به میزان «دو حرکت» ادامه داشته باشد. مقصود از دو حرکت، زمانی
است که مثلاً، تلفظ دو فتحه و یا یک «الف مدی» به طول می‌انجامد. مثال:

حرف	نون ساکنه	تنوین
ی	فَمَنْ يَعْمَلْ - وَ إِنْ يَرَوْا	خَيْرًا يَرَهُ - آيَةً يُعْرِضُوا
م	مِنْ مَالٍ - مِنْ مَاءٍ	مَاءٍ مَهِينٍ - مَاءٍ مُبَارَكًا
و	مِنْ وَاقٍ - عَنْ وَاوَدِهِ	يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةً - ذَامَالٍ وَ بَنِينَ
ن	مِنْ نَفْسٍ - مِنْ نِعْمَةٍ	حِطَّةً نَغْفِرُ - مَلِكًا نُقَاتِلُ

۱- ترجمه: ریگ می‌اندازند! (رَمَلَ الطَّعَامَ = ریگ انداخت در غذا)!

شرح بیشتر ادغام مع الغنة

هنگام ادغام نون ساکنه در «ن» و «م» راه خروج صوت از دهان توسط مخرج (بهتر بگوییم: مَحْبَس) این دو حرف در دهان، به طور کامل بسته می شود. لذا تمامی صوت، به صورت خالص از فضای بینی خارج می گردد؛ به طوری که اگر راه بینی را ببندیم، جریان صوت کاملاً قطع می شود.

اما در ادغام نون ساکنه در «و» و «ی» این دو حرف در حالی مشدد بیان می شوند که صدایشان با «غنة» مخلوط است. لذا به این «آوا»ی مخلوط، آوای «بینی - دهانی» یا «انفمی» گویند.^۱

* باید توجه داشت که حذف هریک از این دو خصوصیت (غنة ای و دهانی) و اختصاص خروج صوت به یکی از آنها، خطای تجویدی محسوب می گردد.

آزمایش صحت ادغام نون ساکنه در «و-ی»

در طول ادغام، ناگهان بینی را مسدود کنید:

- اگر تغییری در صدای خروجی دهان رخ نداد، معلوم می شود ادغام صحیح نبوده و حالت دهانی خالص داشته است.

- اگر با انسداد بینی، صوت کاملاً قطع شد، باز ادغام غلط بوده و حالت خیشومی خالص داشته است.

- اما اگر کیفیت صدا تغییر کند و حالت دهانی خالص به خود بگیرد، روشن می شود که ادغام مع الغنة در «و-ی» به طور صحیح انجام شده است (نشان می دهد تا آن لحظه صوت به طور هم زمان از دهان و بینی خارج می شده است).

۱- در آواشناسی عرب، به این اصطلاح، صوت «انفمی» گویند که از ترکیب دو کلمه «انف» به معنای بینی و «فم» به معنای دهان، پدید آمده است.

ب- ادغام بلاغته (بدون غنة)

هر گاه نون ساکنه به دو حرف «ل-ر» برسد، نون کاملاً حذف شده و به جای آن دو حرف مذکور، به صورت مشدد و بدون غنة اداء می گردند. لذا صوت خروجی فقط از فضای دهان و بدون کشش خارج می شود. (البته معنای عدم کشش این نیست که بسیار سریع از تشدید بگذریم؛ بلکه مقصود، اجتناب از امتداد صوت به اندازه دو حرکت است. به هر حال حق تشدید باید متناسب با سرعت قرائت، اداء گردد). مثال:

حرف	نون ساکنه	تنوین
ل	مِنْ لَدُنْكَ - أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا	هُدًى لِلْمُتَّقِينَ - يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ
ر	مِنْ رَبِّكُمْ - أَنْ رَبَطْنَا	بَشَرًا رَسُولًا - لَرَوْفٌ رَحِيمٌ

نکات مهم ادغام «ن» ساکنه

* اگر نون ساکنه و حرف «یرملون»، در یک کلمه واقع شوند، دیگر ادغام صورت نمی گیرد و نون اظهار می گردد که به آن «اظهار مطلق» گویند.

این حالت فقط در چهار کلمه قرآن آمده است:

دُنْيَا - بُنْيَانٌ - صِنْوَانٌ - قِنْوَانٌ

علت «اظهار مطلق» نون ساکنه در کلمات فوق این است که در صورت ادغام، به «دُنْيَا - بُنْيَانٌ - صِنْوَانٌ - قِنْوَانٌ» مبدل می شوند که از معنا و مفهوم اصلی آنها دور است.

جالب این که «اظهار» نون در کلمات فوق و نظایر آن، در گفتگوی معمولی نیز رعایت می شود!

به عنوان مثال: فارسی زبانها نیز در هنگام گفتگوی معمولی نون را در

کلمات: دنیا- بنیان- عنوان- تنوین- و ... ادغام نمی کنند!
* در سوره‌های «یس» و «القلم»، در صورت وصل حرف مقطعه آغاز
سوره به آیه بعد، نون ساکنه نزد «و» اظهار می‌شود:

یس (اظهار) وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ
ن (اظهار) وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ

* در عبارت «مَنْ رَاقٍ» (قیامة- ۲۷)، نون ساکنه در حرف «ر» اظهار
می‌شود.

سبب اظهار این است که بین «ن» و «ر» سکت واقع شده است و سکت
مانع ادغام است. لذا پس از «ن»، صوت برای لحظه‌ای بدون تجدید نفس قطع
می‌شود و آنگاه کلمه «راق» تلفظ می‌گردد.

دلیل کسانی که عبارت فوق را به سکت خوانده‌اند این است که: در
صورت ادغام، عبارت فوق، به صورت کلمه «مَرَّاق» در می‌آید و معنای
مورد نظر آیه مخدوش می‌گردد.

«مَنْ رَاقٍ» به معنای «کیست شفادهنده؟» است. حال آن که «مَرَّاق» صیغه
مبالغه «مارق» و به مفهوم «از دین خارج شونده» است.

۳- اقلاب

کلمه «اقلاب» در لغت به معنای «قلب کردن- تبدیل نمودن» آمده است.
اصطلاح «انقلاب» نیز از همین خانواده و به مفهوم «تحول و دگرگونی» است.
اقلاب در تجوید عبارت است از: «تبدیل کردن نون ساکنه به میم» و
زمانی پیش می‌آید که نون ساکنه به حرف «ب» برسد.

اقلاب با «غنة» همراه است. بدین معنا که صدای «م» ایجاد شده باید به
اندازه «دو حرکت» در مجرای بینی، کشش پیدا کند.

نکته مهم: میم ساکنه ایجاد شده، خود نزد حرف «ب» اخفاء می‌شود و
غنة از ضروریات اخفاء است (در آینده از اخفاء میم ساکنه خواهیم گفت)

روش صحیح اقلاب

دو لب را به یکدیگر نزدیک می‌کنیم به حدی که یک کاغذ نازک بتواند از میان آنها عبور کند! هم زمان «بخش عمده» صوت را به اندازه دو حرکت از فضای بینی خارج نموده آنگاه حرف «ب» را اداء می‌کنیم. برای اطمینان از صحت اقلاب، می‌توانیم از روشی که در «آزمایش صحت ادغام مع الغنة» گفته شد، استفاده کنیم. اگر اقلاب از غنة خالی باشد، قاری در واقع حرکت ماقبل را به صدای کشیده تبدیل کرده است! مثال:

در یک کلمه	در دو کلمه	تنوین
أَنْبِيَاءَ	مِنْ بَعْدِ.	سَمِيعًا بَصِيرًا
أَنْبَتَتْ	فَمَنْ بَدَّلَهُ	خَالِقُ بَشَرًا
فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ	أَنْ بُورِكَ	عَلَيْمٌ بِذَاتِ

۴- اخفاء

کلمه اخفاء به معنای «مخفی کردن - پوشانیدن» آمده است. تعریف دقیق تجویدی آن عبارت است از:

«حذف مخرج حرف و ابقاء غنة آن، بدون تشدید حرف بعد»

در واقع، اخفاء حالتی است بین اظهار و ادغام. یعنی نه ظاهر می‌شود و نه از بین می‌رود. گویی فقط مخفی شده است! به توصیف دیگر، نه مانند اظهار از مخرج اداء می‌شود و نه مانند ادغام، حرف بعدی را مشدد می‌کند. بلکه فقط غنة آن از فضای بینی خارج می‌شود.

نون ساکنه نزد «حروف مابقی» اخفاء می‌گردد.

اگر مجموعه حروف شش گانه «حلقی» و حروف شش گانه «یرملون» و حرف «ب» را از بیست و هشت حرف الفباء کم کنیم، پانزده حرف باقی

می ماند. پس حروف «مابقی» عبارتند از:

ت - ث - ج - د - ذ - ز - س - ش - ص - ض - ط - ظ - ف - ق - ک

این حروف در اول کلمات بیت زیر آمده است:

صِفْ ذَانِنَا كَمْ جَادَ شَخْصٌ قَدْ سَمَا دُمٌ طَيِّبًا، زِدْ فِي تَقَى، ضَعْ ظَالِمًا

ترجمه: «ستایش کن ای صاحب ثناء! چقدر کوشش و جدیت کرد کسی که بالا رفت و اوج گرفت! دائماً خوب باش! بر تقوا بیفزای! ترکِ ظالم کن!»

علت اخفاء نون ساکنه این است که حروف مابقی، در ماهیت نه چندان از «ن» دورند که نزد آنها اظهارشود و نه آنقدر نزدیکند تا در آنها ادغام گردد.

روش صحیح اخفاء نون ساکنه

قبلاً ذکر شد که هر حرف در دستگاه تکلم طی سه مرحله ادا می شود که

عبارتند از: گرایش - گیرش - رهش

در مرحله «گرایش» اندام های مخرج حرف به سوی یکدیگر حرکت کرده و به هم نزدیک می شوند. در مرحله «گیرش» این اندام ها با یکدیگر درگیر می شوند و در مرحله «رهش» صدای حرف از مخرج، رها شده و به گوش می رسد و اندام ها از یکدیگر جدا شده برای تلفظ صدای بعدی آماده می شوند. با در نظر گرفتن مقدمه فوق، برای اخفاء نون ساکنه چنین عمل می کنیم: بدون کوچکترین توجه نوک زبان به مخرج نون، به محض شروع اخفاء، حرف مابقی را در مرحله «گرایش» قرار می دهیم. هم زمان، «بخش عمده» صوت را به اندازه دو حرکت از فضای بینی خارج نموده (غنة) و آنگاه حرف مابقی را ادا می کنیم.^۱

۱- با تعمق و دقت در تلاوت اکثریت قراء، به نظر می رسد که دو حرف «ق» و «ک» هنگام اخفاء نون ساکنه، به جای گرایش، در مرحله «گیرش» قرار می گیرند. و این بدان معنی است که اخفاء نون ساکنه نزد این دو حرف به صورت خیشومی خالص صورت می گیرد. فقط «معدودی» از قراء هنگام اخفاء نزد این دو حرف انسدادی، مخرج آنها را باز نگاه می دارند و صوت خروجی آنها ترکیب «بینی دهانی» است. ملاک ما نیز در تجوید عملی، عمدتاً «مشافهه»

پس در اخفاء نیز، صوت، حالت «بینی - دهانی» (انفمی) دارد که البته سهم صدای خیشومی از بخش دهانی آن بیشتر است.

به عنوان مثال، هنگام اخفاء «ن» نزد «ف» با شروع اخفاء بدون این که نوک زبان به سوی مخرج «ن» برود، لب پایین را به دندان‌های بالا فقط نزدیک می‌کنیم (بدون گیرش). فضای دهان هم حالت اداء «ف» به خود گرفته است. با حفظ این حالت، عمده صوت خود را به اندازه دو حرکت از بینی خارج می‌کنیم (و کمی هم از دهان) آنگاه «ف» را اداء می‌نماییم.

چند نکته مهم در اخفاء نون ساکنه

* وجه تفاوت «اخفاء» با «ادغام مع الغنة» در مشدد شدن حروف «یمون» است. چرا که هر دو حکم، «در حذف مخرج» نون و «ابقاء غنة» آن مشترکند. از همین رو، در تعریف اخفاء، عبارت «بدون تشدید حرف بعد» آورده شد.

* جهت حصول اطمینان از صحت اخفاء، از «آزمایش» ادغام مع الغنة و اقلاب - که ذکر آن گذشت - استفاده می‌کنیم (مسدود کردن مجرای بینی در خلال تلفظ).

در صورتی که اخفاء عملاً از غنة خالی باشد، در واقع، فقط حرکت ماقبل «ن»، به صدای کشیده مبدل شده است!

* اگر دستگاه تکلم به خوبی در موقعیت حرف مابقی قرار گیرد و گرایش آن به درستی انجام شود، اخفاء از آن تأثیر می‌پذیرد و لذا شنونده تقریباً می‌تواند نوع حرف مابقی را قبل از اداء آن حدس بزند. معروف است که می‌گویند:

«بوی حرف مابقی، قبل از اداء، در اخفاء مشخص می‌شود»!

* از نکته قبلی، نتیجه مهمی عاید می‌شود و آن این که:

علی‌رغم ثابت بودن «کمیت» اخفاء (دو حرکت کشش)، «کیفیت اخفاء»

است. یعنی باید دید: «اکثر قراء در اکثر موارد چگونه خوانده‌اند».

نون نزد حروف مختلف، متغیر است.

اگر حرف مابقی از حروف «استعلاء» باشد، اخفاء نون هم حالت «تفخیم» به خود می‌گیرد. چرا که دستگاه تکلم در حال گرایش حرف مفخّم است. بالعکس اگر حرف مابقی «استفال» داشته باشد، اخفاء نون ساکنه نیز از «ترقیق» آن تبعیت می‌کند (مهم).

* در اخفاء نون ساکنه نزد حروف مابقی، هیچ‌گونه استثناء وجود ندارد و این که برخی، «كُنْ فَيَكُونُ» را استثناء کرده و قائل به اظهار نون ساکنه هستند، پایه‌ای ندارد و مردود است.

* مثال‌های اخفاء نون ساکنه نزد حروف مابقی:

تنوین	در دو کلمه	در یک کلمه	
	وَاِنْ تَصْبِرُوا	اِنْ اَنْتُمْ	ت:
	مَنْ ثَقَلَتْ	مَنْثُورًا	ث:
	وَ اِنْ جَنَحُوا	اَنْجَيْنَا	ج:
	مِنْ دَارِهِمْ	عِنْدَهُمْ	د:
	مَنْ ذَا الَّذِي	اَنْذِرْهُمْ	ذ:
	مَنْ زَكَّيْهَا	اَنْزَلْنَا	ز:
	اَنْ سَيَكُونُ	مَا نَنْسَخُ	س:
	فَاِنْ شَهِدُوا	اَنْشَانَا	ش:
	وَ لَمَنْ صَبَرَ	مَنْصُورًا	ص:
	مِنْ ضَرْبٍ	مَنْضُودٍ	ض:
	مِنْ طِينٍ	قِنْطَارًا	ط:
	مِنْ ظَهْرٍ	يَنْظُرُونَ	ظ:
	مِنْ فَضْلِ	يُنْفِقُونَ	ف:
	مِنْ قَبْلِ	تَنْقِمُونَ	ق:
	اِنْ كَانُوا	فَاَنْكَحُوا	ك:
			ك:

سوالات و تمرینات

- ۱- سه نکته اظهار نون ساکنه را بیان کنید.
- ۲- انواع ادغام نون ساکنه را شرح داده، آزمایش صحت ادغام مع الغنة را در «و-ی» بیان نمایید.
- ۳- استثناءات ادغام «ن» کدامند؟
- ۴- میم حاصل از اقلاب چه حکمی دارد؟ چگونه اداء می شود؟
- ۵- سوره «طور» را از آیه ۱۷ (إِنَّ الْمُتَّقِينَ) تا آخر آیه ۲۸ تلاوت کرده موارد احکام نون ساکنه و تنوین را رعایت کنید.

احکام میم ساکنه

«م» ساکنه در مجاورت حروف بیست و هشت گانه به یکی از این سه حالت خوانده می‌شود:

۱- ادغام ۲- اخفاء ۳- اظهار

به مشروح احکام فوق می‌پردازیم.

۱- ادغام

میم ساکنه فقط ادغام «متماثلین» دارد. یعنی تنها در «م» ادغام می‌شود. به این ادغام «ادغام شفوی» گویند.

تلفظ میم مشدد حاصله، با «غنة» همراه است؛ چرا که لب‌ها روی هم منطبق و بسته‌اند فلذا تمامی صوت از «خیشوم» خارج می‌شود. صدای میم مشدد، باید به اندازه «دو حرکت» امتداد یابد. مثال: **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - وَ لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ - كُنْتُمْ مَرْضَى - يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعاً**

۲- اخفاء

تعریف لغوی و اصطلاحی اخفاء، در درس قبل گذشت.

اخفاء میم ساکنه، فقط نزد حرف «ب» انجام می‌شود. این اخفاء با حذف منخرج میم و ابقاء غنة آن همراه است و کشش «غنة» نیز دو حرکت است. اخفاء میم ساکنه، اخفاء «شفوی» نام دارد. همان‌گونه که قبلاً هم ذکر شد، «م» حاصله از اقلاب نون ساکنه نزد «ب» نیز همین حکم را پیدا می‌کند و اخفاء می‌شود.

صوت اخفاء باید حالت ترکیب «بینی - دهانی» (اَنْفَمِی) داشته باشد. صوت خالص «دهانی» و نیز صوت خالص «خیشومی» هر دو غلط محسوب می شود.

روش اخفاء میم ساکنه

به محض شروع اخفاء، لبها را بسیار به هم نزدیک می کنیم، به حدی که اصطلاحاً یک ورق کاغذ نازک بتواند از میان دو لب عبور کند. هم زمان؛ «بخش عمده» صوت را از فضای بینی خارج نموده و این حالت (بینی - دهانی) را به اندازه دو حرکت ادامه می دهیم. آنگاه حرف «ب» را اداء می کنیم.

آزمایش صحت اخفاء میم

آزمایش صحت این اخفاء نیز با آزمایش اخفاء نون ساکنه، تفاوتی ندارد. اگر با مسدود شدن بینی، در صوت خروجی از دهان تغییری حاصل نشد، معلوم می شود اخفاء از آغاز «دهانی» بوده و در واقع به جای اخفاء، حرکت حرف ماقبل «میم» کشیده شده است! و هم چنین اگر صوت قطع شد، مشخص می گردد که صددرصد «خیشومی» بوده است.

اما اگر صوت «تغییر» کرده و ناگهان دهانی شد، غنّه اخفاء به خوبی اداء شده است.

مثال: تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً - أَمْ بِهِ جِنَّةٌ - فَاَحْكُم بَيْنَنَا - بَعْضُكُمْ بَعْضًا -
مِنْ بَعْدِهِمْ (مِمَّ بَعْدِهِمْ) - مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ (مِمَّ بَيْنِ يَدَيْهِ) - خَيْرٌ بَصِيرٌ
(خَيْرٌمْ بَصِيرٌ) - أَمَدًا بَعِيدًا (أَمَدَمْ بَعِيدًا)

۳- اظهار

«م» ساکنه نزد بقیه حروف «اظهار» می شود. بدین معنا که از منخرج خود، به طور طبیعی اداء می گردد. به این اظهار، «اظهار شفوی» گویند.

لزوم رعایت سه نکته در اظهار میم

اول - عدم حرکت (میم ساکنه نباید قلقله بگیرد).

دوم - عدم مکث (صدای میم ساکنه هنگام اظهار، نباید امتداد یابد چرا که به میم مشدد شبیه می شود).

سوم - عدم سکت (بین میم ساکنه و حرف بعدی، نباید صوت قطع گردد).
تذکر مهم

در اظهار «م» ساکنه نزد «ف-و»، باید دقت ما، دو چندان شود. چرا که هر سه حرف «شَفَوی» هستند و «اظهار» سنگین است. اما اگر «م» اظهار نمی‌شد، ناچار باید نزد «ف» اخفاء و در «و» ادغام می‌گشت - همان‌گونه که در محاورات معمولی، چنین می‌شود - آن‌گاه میم از نون متمایز نمی‌شد.

لذا در تجوید، بر «اظهار» میم نزد این دو حرف، تأکید شده است؛ به طوری که برخی از اهل اداء از دقتی که باید در این مورد اعمال گردد، به «آشَد اظهار» تعبیر کرده‌اند.

باید دانست این تأکید، بدان معنا نیست که حیثاً میم ساکنه، قلقله شدید به خود بگیرد و یا بین دو حرف، سکت پیش آید - چنان‌که در قرائت برخی افراد ملاحظه می‌گردد! - فلذا:

برای اظهار صحیح میم ساکنه نزد دو حرف «ف-و»، قاری باید پس از اداء میم، بدون این که لب‌ها را به شدت از هم جدا کند، با رعایت سه نکته اظهار، با ظرافت، لب‌ها را به مخرج حرف بعدی «منتقل» نماید.

احکام غنة

مقدمه

این «واژه» از آغاز بحث تجوید، بارها به طور پراکنده و به مناسبت‌های مختلف به کار رفته است. اگر خواننده محترم ملاحظه کرده باشد، کلمه «غنة» به دو صورت مطرح شده است:

- ۱- در باب مخارج و صفات، به عنوان «صفت» و ویژه «ن-م».
- ۲- در احکام نون و میم ساکنه، به عنوان «حکم» غنة در مواردی خاص.

تفاوت «صفت غنّه» با «حکم غنّه» در این است که «صفت غنّه» به صورت همیشگی و در همه حالات اعم از سکون و حرکت در «ن-م» وجود دارد. اما «حکم غنّه» تحت شرایطی خاص که در دروس گذشته مطرح گشت، پیش می آید و به میزان «دو حرکت» نیز امتداد می یابد.

اینک و بنا بر اهمیت خاص مبحث غنّه در تجوید قرآن، به عنوان جمع بندی مباحث پراکنده در این زمینه، یک بار دیگر مستقلاً به شرح آن می پردازیم. چرا که:

«رعایت احکام غنّه - مانند حفظ سکون حرف ساکن - از نشانه های مهارت قاری قرآن است.»

تعریف غنّه

«غنّه صوتی است که از خیشوم (فضای بینی) خارج می شود»

«حکم غنّه»

در مورد «حکم غنّه» باید گفت، قاری قرآن در برخی موارد لازم است صوت خود را، از فضای بینی خارج کند و جهت بروز و ظهور کامل و اجتناب از تضعیف این صوت زیبا و دلنشین، آن را به میزان معینی ادامه دهد. این کار، حلاوت و زیبایی ویژه ای به قرائت می بخشد.

البته قاری باید موارد غنّه را شناخته و غیر آن موارد، بیهوده صوت خود را به فضای بینی منتقل ننماید.

موارد «حکم غنّه»

۱- نون و میم مشدّد

۲- ادغام «ن» در «یمون»

۳- اقلاب نون ساکن

۴- کلیه اخفّاءات

البته عبارات فوق، جهت سهولت فراگیری، به صورت موزون و فشرده

بیان شد!

میزان غنة

میزان کشش «حکم غنة»، به اندازه زمان کشش «دو حرکت» است.

شرح بیشتر موارد غنة

* قاری قرآن هر گاه به «ن-م» مشدد برسد - اعم از تشدید دائمی در یک کلمه یا حاصل از ادغام متمثلین بین دو کلمه - باید صدای حروف مذکور را به اندازه دو حرکت امتداد دهد و در این میزان، هیچ تفاوتی بین مشدد میان کلام و مشدد موقوف علیه (هنگام وقف) وجود ندارد.^۱

مثالها: **يُمَنِّيهِمْ - فَطَرَهُنَّ - أُمَّتُكُمْ - فِي الْيَمِّ - جَنَّاتِ النَّعِيمِ - وَ لَا جَانُّ - سَمَاعُونَ - أُمَّمٍ مِمَّنْ مَعَكَ - وَ الْأَصَمُّ**

* عبارت «کلیه اخفاءات»، طبعاً شامل اخفاء نون ساکنه نزد ۱۵ حرف مابقی و اخفاء میم ساکنه، نزد «ب» می شود.

* در مورد کشش غنة، مقصود از «دو حرکت» آن است که غنة به اندازه کشش یک «حرف مد» امتداد یابد.

فی المثل در «أَنْتَ»، «مِنْ شَيْءٍ» و «لَا نَفْضُوا»، غنة را باید به اندازه کشش بخش «ما» در «أَمَاتَ» یا «فِي» در «لَفِي شَكِّ» و یا «ذُو» در «لَذُو فَضْلٍ» اداء کنیم.^۲ بدین صورت:

لَا	نْ	فَضُّوا
لَ	ذُو	فَضْلٍ

مِ	نْ	شَيْءٍ
لَ	فِي	شَكِّ

أَ	نْ	تَ
أَ	مَا	تَ

۱- این یک قاعده کلی است که «میزان مکث بر هر حرف مشدد در حالت وقف، به همان اندازه ای است که در حال وصل امتداد می یابد نه کمتر و نه بیشتر».

۲- از مجموع قرائت اساتید و قراء مشهور، چنین استنباط می شود که «غنة» عملاً بیش از دو حرکت امتداد می یابد! و این امر، نظر به اصل «مشافهه» (انتقال شفاهی و سینه به سینه) تا جایی که افراط و تفریط صورت نگیرد، مورد پذیرش است.

مراتب کیفیت غنة

واژه «کیفیت» در برابر «کمیت» قرار دارد. منظور از «کمیت»، همان میزان «دو حرکت» است که در تمامی موارد حکم غنة، ثابت و بدون تغییر است. اما مقصود از «کیفیت غنة»، درجه قوت و ضعف آن است.

* اصولاً از دیدگاه اهل اداء، غنة «ن» از غنة «م» کامل تر است.

* مراتب کیفیت غنة «ن» (از حداقل به حداکثر):

مراتب	مثال
۱- نون متحرکه	تَنْزِلُ
۲- نون ساکنه مظهر	مِنْهُمْ
۳- نون ساکنه مخفی	أَنْفُسَهُمْ
۴- نون مدغم در «واو- یاء»	مِنْ وَالٍ - مَنْ يَشْرِي
۵- نون مشدد	فَطَرَهُنَّ

* مراتب کیفیت غنة «م» (از حداقل به حداکثر):

مراتب	مثال
۱- میم متحرکه	عَمِلُوا
۲- میم ساکنه مظهر	فِي غَمْرَةٍ
۳- میم ساکنه مخفی	هُمْ بَارِزُونَ
۴- میم مشدد	أُمِّ مِمَّنْ مَعَكَ

سوالات و تمرینات

- ۱- احکام میم ساکنه را نام ببرید.
- ۲- نکات ویژه سه گانه در اظهار میم چیست؟
- ۳- تفاوت صفت غنة با حکم غنة را شرح دهید.
- ۴- مجدداً سوره «طور» را از ابتدای آیه ۱۷ تا آخر آیه ۲۸ تلاوت کرده و این بار، احکام میم ساکنه و غنة را جستجو و رعایت کنید.

احکام مدّ و قصر

بنا بر آنچه صاحب کتاب «النشر» آورده است^۱، شخصی نزد ابن مسعود - از صحابه معروف رسول اکرم صلی الله علیه وآله به تلاوت قرآن مشغول بود. زمانی که به آیه شریفه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ ...»^۲ رسید، کلمه «للفقراء» را بدون مد خواند. ابن مسعود گفت: «رسول خدا صلی الله علیه وآله این چنین برای من قرائت نکردند. بلکه ایشان چنین خواندند: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ ...» (و الف للفقراء را با مد خواند).

مبحث مد از مباحث شیرین تجوید قرآن است و قاریان، ضمن اداء یک قاعده مهم تجویدی، بنا بر مهارت خویش، از فرصت کشش بیشتر حروف مد، جهت افزایش «حُسن» لحن در قرائت قرآن بهره می گیرند.

تعریف مد

کلمه «مد» در لغت به معنای «افزودن - افزونی» آمده است. خداوند در قرآن می فرماید: «وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ ...»^۳ یعنی: «بر اموال و فرزندان - جمعیت تان - افزودیم» و یا «... وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا»^۴ یعنی: «... هر چند که مانند آن را به کمک آوریم - و لو این که به

۱- النشر فی القراءات العشر - ج اول - ص ۳۱۵

۲- توبه - ۶۰

۳- الاسراء - ۶

۴- کهف - ۱۰۹

همان میزان بر آن بیافزاییم» و این که به «کمک کردن» نیز «امداد» و به «یاری کننده»، «مدد کار» گوئیم، از باب معنای لغوی آن است؛ یعنی نقصان و کمبود کمک گیرنده را برطرف می‌سازد.

معنای اصطلاحی «مد» عبارت است از:

«کشش و امتداد صوت در حروف مد»

به عنوان مثال در کلمه «سَارَ» گویند «قاری، مد الف را به صورت طبیعی آورده است». اما در کلمه «سَاءَ» گویند: «الف را بیش از میزان طبیعی آن مد داده است».

تعریف قصر

کلمه «قصر» ضد مد و در لغت به معنای «کوتاهی - حبس» آمده است. خداوند می‌فرماید: «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ^۱» یعنی: (در شرایط خاص) «گناهی بر شما نیست اگر نماز را کوتاه کنید» و نیز در آیه «حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ^۲»، مقصورات به معنای «محبوسات» آمده است: «حوریانی که - در انتظار همسران بهشتی خویش - درون سراپرده‌ها نگاه داشته شده‌اند».

در اصطلاح تجویدی، «قصر» عبارت است از:

«اداء حرف مد به میزان طبیعی و معمول»

پس اگر قاری، مثلاً «أُوذِنَا» را به صورت طبیعی و بدون کشش زیاد صوت اداء کند، گویند حرف مد را به «قصر» خوانده است.^۳ در قسمت‌های بعد خواهیم دید که به «قصر»، «مد طبیعی» نیز گفته‌اند.

۱- النساء - ۱۰۱

۲- الرحمن - ۷۲

۳- البته در برخی قرآنها، برای موارد بلا اشباع (یک حرکت) نیز اصطلاح «قصر» به کار رفته است که آنجا در مقابل «اشباع» است.

حال که صحبت از «قصر» به میان آمد، بی‌مناسبت نیست که با واحد مد و اسامی مقادیر مختلف آن، آشنا شویم.
واحد کشش مد، «حرکت» است.
 مثلاً گویند: در فلان کلمه، مد را «چهار حرکت»، یا «شش حرکت» کشید.
 (توضیح بیشتر در مورد میزان عملی «حرکت» در جای خود خواهد آمد)

اسامی مقادیر مد

مقدار مد از دو حرکت کمتر نبوده و از شش حرکت نیز بیشتر نیست.

اسم	مقدار مد
قصر	دو حرکت
فُوقِ قِصْر	سه حرکت
توسط	چهار حرکت
فُوقِ تَوْسَط	پنج حرکت
طول	شش حرکت

کلمه «فُوقِ» بر وزن «فُعَيْل» اسم تصغیر است. مانند «حُسَيْن» که همان «حَسَن» کوچک است.

«فُوقِ» یعنی «کمی بالاتر»؛ و در اینجا منظور، فقط یک حرکت بیش از مقدار قبل است و نه بیشتر! (البته در بین قاریان ایران، اصطلاح فوق قصر و فوق توسط رایج است).

ساختمان مد

باید ببینیم در تجوید، مد با کمک چه عناصری ساخته می‌شود.
 برای امتداد بیشتر حروف مدی، وجود «سبب مد» ضروری است و

قاری قرآن، بدون سبب، مجاز نیست حروف مد را بیش از میزان طبیعی، امتداد دهد.

پس ساختمان مد از دو عامل تشکیل می‌شود:

۱- حرف مد ۲- سبب مد

حروف مد

حروف مد، عبارتند از: «الف مدی»، «واو مدی» و «یاء مدی» که به عنوان مثال در کلمات «أتونی- أوظینا- أوتینا» جمع آمده‌اند.

اسباب مد

سبب مد به‌طور کلی دو نوع است: سبب معنوی- سبب لفظی

سبب معنوی

این نوع سبب در «معنا»ی کلمه نهفته است و در ظاهر لفظ وجود ندارد. البته این نوع سبب گرچه در زبان عرب، سببی قوی است، اما در قرائت قرآن کریم، سبب ضعیفی است.

مقصود از مدی که به سبب معنوی پدید می‌آید، «مبالغه در نفی» است. لذا به آن «مد مبالغة» گویند. مد مبالغة، بر دو نوع است: «مد تعظیم» و «مد تَبَرُّة».

مد تعظیم

کشش الف «لا» در «لفظ توحید» یعنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» است. منظور از این مد، تأکید و مبالغه در نفی خدایان پوشالی و اثبات ذات مقدس و یگانه «الله» است.

کسانی که مد منفصل را به «قصر» آورده‌اند، مانند: «ابن کثیر» و «ابوجعفر» و هم‌چنین «حفص» فقط از طریق «طیبة النشر»، در اینجا به

«توسط» یعنی «چهار حرکت» نیز خوانده‌اند.

مد تَبَوُّثَة

نوعی دیگر از مد به سبب معنوی است و آن، مد «لا» نافیه در «لَا رَيْبَ فِيهَا، لَا شَيْئَةَ فِيهَا، لَا مَرَدَّ لَهُ، لَا جَرَمَ ...» می‌باشد. این نوع مد در قرائت «حمزه کوفی» از قراء سبعة به روایت «خَلْف» آمده است.

میزان مد مبالغه را همان‌گونه که اشاره شد، «چهار حرکت» آورده‌اند. اما سبب لفظی، اهمیت بیشتری دارد و سبب اصلی مد در قرآن است.

سبب لفظی

سببی است که در ظاهر لفظ می‌آید و خوانده می‌شود. سبب لفظی، خود دو قسم است:

«همزه - سکون»

هر گاه یکی از این دو پس از حرف مد واقع شد، حرف مد بیش از میزان طبیعی کشیده می‌شود.

«تشدید» نیز از آنجا که درون آن، یک «سکون» نهفته است، در اینجا «سبب مد» محسوب می‌شود.

علت و فایده مد

حرف مد، ضعیف است و خفّی، و همزه سخت است و قوی! لذا به ضعیف، مد داده می‌شود تا در مجاورت قوی، تقویت گردد و از سوی دیگر، فرصتی برای اداء شایسته جهر و نبره همزه پدید آید. همچنین ثقل و سنگینی سکون، سبب تضعیف بیشتر حرف مد می‌گردد و لذا با ازدیاد مد، ضعیف در برابر قوی تقویت می‌شود.

* مثال انواع مد با سبب‌های مختلف:

سَاءَ - سُوءٌ - سَيِّئٌ - يَا أَبَانَا - قُوا أَنْفُسَكُمْ - فَبِآيَاتِنَا - آلَانَ -
نَ وَالْقَلَمِ (نُونٌ وَالْقَلَمِ) - يَسَّ (يَاسِينَ) - ضَالِّينَ - أَتَحَاجُّونِي -
طَسَمَ (طَاسِطِيْمٍ) - يَوْمَ الْحِسَابِ - الْمُفْلِحُونَ - مُؤْمِنِينَ - الْيَوْمَ -
هَذَا الْبَيْتُ

انواع مد

مد به طور کلی، دو نوع است:

مد اصلی (طبیعی) - مد فرعی (غیر طبیعی)

مد اصلی (طبیعی)

تعریف: «در صورتی که پس از حروف مد، هیچ سببی نیاید، حرف مد، مد طبیعی خواهد داشت.»
از آنجا که مدهای دیگر، همگی از خاصیت ذاتی مد در حروف مدی ناشی می‌شوند، لذا به مد طبیعی، «مد اصلی» گفته‌اند.

میزان مد طبیعی (قصر)

مقدار کشش مد اصلی یا طبیعی، «دو حرکت» یا «یک الف» است. مقصود از دو حرکت، این است که مثلاً در کلمه «نُوحِيهَا»، «ن» به اندازه دو ضمه و «ح» به اندازه دو کسره و «ه» به اندازه دو فتحه، کشیده می‌شوند.

در کتب قرائت، «یک حرکت» را مدت زمان بستن یا گشودن یک انگشت دست گویند.

میزان مد طبیعی، با «طبع سلیم» درک می‌شود و قرآء معمولاً در این مورد، اتفاق عمل دارند^۱.

لذا با توجه به این اصل، در صورتی که بخواهیم مدی را مثلاً به چهار حرکت بخوانیم، کافی است عملاً حرف مد را به اندازه ۲ برابر مد طبیعی امتداد دهیم^۲ و در پنج حرکت، حدود ۲/۵ برابر و در شش حرکت، تقریباً ۳ برابر مد طبیعی صوت خود را ادامه دهیم.

به نظر می‌رسد این معیار، از باز و بسته کردن انگشت، دقیق‌تر و عملی‌تر باشد!

۱- البته به عقیده نگارنده، یکی از اغلاط «خفی» و پنهان در قرائت بسیاری از قرآء ایران، «عدم کمال مد طبیعی» در قرائت آنان است. بدین معنا که قاریان ما، اغلب مدهای طبیعی را نه دو حرکت کامل، بلکه عادتاً، به اندازه ۱/۸، ۱/۹ یا ۱/۹۵ حرکت می‌آورند! لذا با آن که از لحاظ ظاهر غلط محسوب نمی‌شود، اما عملاً تأثیر منفی خود را در شنونده به صورت احساس «خام‌خوانی» نشان می‌دهد.

البته این آسیب محدود به حروف مد نیست. بلکه حرکات کوتاه نیز به جای یک حرکت، کمابیش ۰/۸ یا ۰/۹ حرکت است! و همین‌طور «حق» سکون و یا تشدید را در حد خودش - متناسب با سرعت تلاوت - اداء نمی‌کنند، بلکه اغلب سریع‌تر از میزان متناسب با «حق» شان، از آنها می‌گذرند و این آسیب، نهایتاً به آسیب کلی در «ترتیل» قرآن منجر می‌گردد. چرا که یکی از مفاهیم «ترتیل» تناسب تمامی اجزاء قرائت است و خواندن قرآن به شکل متون غیرقرآنی اعم از نظم و نثر، دور از ترتیل است.

۲- البته این راهنمایی جهت نزدیکی ذهن است. چون اولاً آن‌طور که از قرائت عموم اساتید معتبر استنباط می‌شود، مقدار چهار حرکتشان «بیش» از دو برابر مد طبیعی است! و ثانیاً میزان صحیح مد، مانند سایر قواعد تجویدی از طریق عملی «مشافهه» یعنی تلقی از استاد حاذق و دارای ویژگی «حسن اداء» حاصل می‌شود. برخی از علماء به جای حرکت، «الف» را واحد مد قرار داده‌اند. نهایتاً واحد مد را هرچه بدانیم و بنامیم، عمده قرآء، در کشش مد «عملاً» با یکدیگر اختلافی ندارند و لذا بهترین فرمول برای درک میزان عملی مدها، همان قاعده‌ای است که قبلاً نیز متذکر شدیم: «اکثر قرآء در اکثر موارد چگونه خوانده‌اند؟»

مد فرعی (غیر طبیعی)

تعریف: «مد فرعی، مدی است بیش از میزان طبیعی، که به علت همراه شدن سببی از اسباب مد، در حرف مد پدید می آید».

مانند: یَشَاءُ - قَالُوا إِنَّا - آالآنَ - ضَالِّينَ - مُؤْمِنِينَ (در وقف) - أَلْبَيْتِ

(در وقف)

انواع مد فرعی

مد فرعی، از شش نوع خارج نیست:

۱- مد متصل	۴- مد لازم
۲- مد منفصل	۵- مد عارض
۳- مد بَدَل	۶- مد لین

سبب مد در سه نوع اول «همزه» است و در سه نوع دوم، «سکون» می باشد.

۱- مد متصل

تعریف: مدی است که سبب آن «همزه» بوده و بعد از حرف مد، در یک کلمه - متصل به یکدیگر - بیایند.

مانند:

سَاءَ - سُوءٌ - سَيِّئٌ - أَوْلَئِكَ - لَيْسُوْا - خَطِيئَةٌ

میزان مد متصل

حفص (از طریق طيبة النشر)، مد متصل را به ۴ و ۵ حرکت (توسط و فوق توسط) آورده است.

از آنجا که هیچ یک از قرآء، اداء مد متصل را به قصر (طبیعی) جایز

نمی‌دانند، لذا این مد، به مد «واجب» نیز مشهور است.

قاری قرآن مجاز است مد متصل را یا به چهار و یا به پنج حرکت بیاورد. اما هر یک از این دو وجه را که اختیار کرد، باید «تا آخر تلاوت»، همان وجه را اجرا کند (بسیار مهم).

دانستی است که اگر همزه سبب مد متصل در آخر کلمه قرار گیرد (مد متصل با همزه مُتَطَرِّفٌ^۱)، هنگام وقف، علاوه بر وجه اختیار شده، کشش مد به ۶ حرکت (طول) نیز مجاز است. چرا که همزه، «ساکن» نیز شده است (اجتماع دو سبب). مثال: يَشَاءُ - سُوءٌ - النَّسِيءُ

نکته:

با توجه به درس «طُرُقُ وَقْفِ بَرِ آخِرِ كَلِمَةٍ»، می‌توان وجوه مختلف کشش این نوع مد متصل را در زمان وقف، بدین ترتیب جمع‌بندی نمود:
در صورت «وقف اسکان» (سکون محض همزه)، سه وجه چهار یا پنج یا شش حرکت مجاز است.

در صورت «وقف اشمام» نیز هر سه وجه فوق جایز است. اما اگر «وقف رَؤْمٍ» انجام شود، فقط دو وجه چهار یا پنج حرکت مجاز است و وجه طول (شش حرکت) به علت خروج همزه از حال سکون، جایز نیست. بنابراین هنگام وقف بر «مد متصل متَطَرِّفُ الْهَمْزِ»، جمعاً ۸ وجه جایز است. مجدداً تأکید می‌شود، در تلاوت قرآن باید «توازن» مقادیر مد، رعایت شود.

به عنوان مثال، تمامی مدهای متصل باید به یک اندازه امتداد یابد. به ویژه وقتی دو مد متصل نزدیک به یکدیگر قرار گیرند، اهمیت این امر بیشتر می‌شود. مانند: أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

۱- متَطَرِّفٌ یعنی «واقع شده در کنار چیزی». «مُتَطَرِّفُ الْهَمْزِ» یعنی مد متصلی که همزه سبب آن، در آخر کلمه واقع شده باشد.

۲- مد منفصل

تعریف: کلمه «منفصل» ضد متصل و به معنای «جدا شده» آمده است.
مد منفصل مدی است که سبب آن «همزه» بوده و بعد از حرف مد می آید، اما حرف مد و همزه، در دو کلمه جدا از هم قرار دارند.
مانند: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ - قَالُوا أَذُنًا كَ - فِي أَنْفُسِهِمْ - فِي حُكْمِهِ أَحَدًا - وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ**
بدیهی است اگر بر کلمه اول وقف شود، از آنجا که سبب مد (همزه کلمه بعد) تلاوت نشده است، ساختمان مد منفصل تشکیل نشده لذا حرف مد به مقدار طبیعی اداء می گردد.

میزان مد منفصل

حفص از طریق «طیبة النشر»، مد منفصل را به دو، چهار یا پنج حرکت (قصر، توسط و فوق توسط) خوانده است.

مد منفصل از مد متصل، ضعیف تر است و لذا هیچ گاه نباید مقدار منفصل از متصل بیشتر شود بلکه باید مساوی یا کمتر از آن اداء گردد.

نکته مهم: «توازن» تمامی مدهای منفصل باید رعایت گردد. به ویژه وقتی دو منفصل نزدیک یکدیگر قرار گیرند، باید در این امر دقت بیشتری مبذول گردد. مانند: **وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ^۱**

از آنجا که مد منفصل به «قصر» هم خوانده شده است، لذا به این مد، «مد مستحب» یا «مد جایز» نیز گفته اند. البته جواز «قصر» فقط منحصر به مد منفصل نبوده، بلکه «مد عارض» نیز چنین خصوصیتی را دارا است که تفصیل آن خواهد آمد.

اصولاً به قراء محترم توصیه می شود که از وجه «قصر» کمتر استفاده

نمایند؛ چرا که در این صورت، رعایت بسیاری از قواعد تجوید و قرائت، بر آن مترتب می‌شود (یعنی اداء و یا عدم اداء برخی از قواعد تجویدی به قصر منفصل بستگی دارد). نهایتاً، رعایت وجه «توسط» در هر دو مد متصل و منفصل، میانه‌ترین و مقبول‌ترین مقادیر مد است.

انواع مد منفصل

مد تعظیم: تفصیل آن در بحث سبب معنوی گذشت.

مد صِلَة کبری: متعلق به هاء ضمیر اشباع شده است. اگر پس از مد «صِلَة صغری»^۱، «همزه قطع» واقع شود، مد منفصل ایجاد شده را «مد صِلَة کبری» نامند. حکم این نوع مد با سایر مدهای منفصل تفاوتی ندارد.
مثال: **فِي حُكْمِهِ أَحَدًا - يَرَهُ أَحَدٌ - بِهِ أَزْوَاجًا - مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ**

۳- مد بدل

این مد در قرائت عاصم به صورت مد طبیعی (قصر) خوانده می‌شود. فلذا طبق این قرائت عملاً در بین مدهای فرعی، وجود ندارد. با این حال، جهت هماهنگی با اغلب کتب تجویدی، و به منظور افزایش معلومات خواننده محترم ذکر می‌گردد.

تعریف: مد بدل مدی است که بر خلاف سایر انواع مد، سبب آن که «همزه» است، قبل از حرف مد می‌آید.

مانند: **أَمَّنُوا - أَوْتُوا - إِيْمَانٍ - مَّارِبٌ - رَا**

این مد در تمام قراءات از نوع مد طبیعی است و تنها در قرائت «نافع» از قراء سبعة به روایت «وَرَش»^۱، علاوه بر قصر، به توسط و طول نیز خوانده شده است.

۱- مد طبیعی واقع در هاء ضمیر اشباع شده را «مد صِلَة صغری» گویند: مانند **لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ - بِه قَوْمًا**

تا کنون از انواع مد فرعی، با مدهایی که سبب آنها «همزه» است، آشنا شدیم. اینک به سه نوع دیگر مد می‌پردازیم. سبب این سه نوع مد، «سکون» است. * سکون به عنوان سبب مد، دو نوع است: سکون لازم - سکون عارض کلمه «لازم» به معنای «ذاتی - همیشه همراه» و کلمه «عارض» به معنای «غیر ذاتی - موقت» است.

سکون لازم: سکونی است همیشگی که در کلمه، با حرف همراه است و به خاطر وقف ایجاد نشده باشد. مانند سکون «ف» در «الْمُفْلِحُونَ»
سکون عارض: سکونی است موقت که به خاطر وقف بر حرف آخر کلمه، پدید می‌آید و با وصل آن، از بین می‌رود. مانند سکون «ن» در «الْمُفْلِحُونَ» که هنگام وقف، «الْمُفْلِحُونَ» خوانده می‌شود.

۴- مد لازم

تعریف: مدی است که سبب آن «سکون لازم» بوده و پس از حرف مد، داخل همان کلمه بیاید.

* سکون لازم بر دو قسم است: سکون مُظْهَر - سکون مُدْغَم
سکون مظهر: همان گونه که از اسم آن برمی‌آید، ظاهر بوده و به چشم می‌آید. مانند سکون «ل» در «الآن» و یا سکونی که در هجاء حروف مقطعه قرار دارد. مانند «حَمَّ عَسَقَ» (حَامِمْ - عَيْنٌ - سَيْنٌ - قَافٌ)
سکون مدغم: سکونی است که در تشدید پنهان شده است. در واقع تشدید، حاصل ادغام دو حرف است که اولی ساکن بوده و در بعدی ادغام شده است. مانند: «ضَالِّينَ» (ضَالِّينَ)

البته در مثال فوق، لام ابتداء متحرک بوده و سپس ساکن شده، آنگاه در «ل» بعد، ادغام شده است. به هر حال سکونی است که موقت نیست و با وقف ایجاد نشده است. مثال از حروف مقطعه: اَلَمْ (الف لَامٌ مِيمٌ - الف لَامِمْ)

میزان مد لازم

مد لازم فقط به مقدار ۶ حرکت (طول) خوانده می‌شود نه کمتر و نه بیشتر!

مانند: **الآن - ضالین - ائحاجوئی - الر (الف لام را) - الم (الف لام میم) -**

طسم (طاسین میم)

نکته: اگر حرف مد و سکون لازم بعد از آن، در دو کلمه جداگانه واقع

شوند، حرف مد نه تنها مد نمی‌گیرد، بلکه به صدای کوتاه مبدل می‌شود.

مانند: **وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ - قَالُوا الْآنَ - أَلذِي اشْتَرِيَهُ**

انواع مد لازم

در مثال‌های مختلفی که برای مد لازم آورده شد، ملاحظه می‌شود که گاه

«حرفی» است؛ یعنی مد لازم در «حروف» مقطعه قرار گرفته است و گاه

«کلمی» است. یعنی در «کلمات» میان سوره‌ها واقع است. هم‌چنین گاه

سکون آن «مُظَهَّر» است که به آن «مُخَفَّف» گویند و زمانی «مُدْغَم» است

که به آن «مُثَقَّل» نیز گفته‌اند.

* بنابراین در قرآن چهار نوع مد لازم وجود دارد:

الف: مد لازم مخفف حرفی

ب: مد لازم مثقل حرفی

ج: مد لازم مخفف کلمی

د: مد لازم مثقل کلمی

و اینک تفصیل آن:

الف - مد لازم مخفف حرفی

مدی است که سبب آن، سکون مُظَهَّر (غیر مشدّد) بوده و در حروف

مقطعه واقع شده باشد. مانند **ص (صَاد) - ق (قَاف) - حَم (حَامِمْ) - یَس**

(یَاسِین) - الر (الف لام را) - حَم عَسَق (حَامِمْ عَین سَین قَاف)

ب- مد لازم مثقل حرفی

مدی است که سبب آن سکون مُدغم (تشدید) بوده و در حرف مقطع
واقع شده باشد.

مانند:

آلم (الف لآم میم ← الف لآمِیم) - طسم (طاسین میم ← طاسِیمِیم) -
آلمص (الف لآم میم صاد ← الف لآمِیمِ صاد)

ج- مد لازم مخفف کلمی

نوعی از مد لازم است که سبب آن سکون مظهر بوده و در کلمات متن
سوره‌ها قرار دارد. مانند: آآن. این کلمه دوبار در قرآن تکرار شده است و
نمونه دیگری از این نوع مد لازم، در قرآن وجود ندارد.

د- مد لازم مثقل کلمی

آخرین نوع از مد لازم است. سبب آن مشدد بوده و در کلمات متن
سوره‌ها واقع شده است. مانند: حآج - دآبَة - وَ لَا الضَّالِّینَ - اَئِحَّا جُوبِی -
آلله - آالدَّکَرِینِ

نکته: مد لازم در سه کلمه «آالله^۱ - آالدَّکَرِینِ^۲ - آآآن^۳»، نامی

اختصاصی دارد که عبارت است از: «مد فرق»

علت این نام گذاری، همان گونه که قبلاً در بحث همزه وصل آمد، این
است که اصل سه کلمه مذکور: «آآالله^۱ - آآالدَّکَرِینِ^۲ - آآآآن^۳» بوده است.
همزه اول، همزه استفهام است و کلمه را سؤالی می کند (آیا الله...؟ آیا
دو نر...؟ آیا هم اکنون...؟)

۱- یونس - ۵۹ و نمل - ۵۹

۲- انعام - ۱۴۳ و ۱۴۴

۳- یونس - ۵۱ و ۹۱

همزه دوم، همزه وصل است و باید در میان کلام ساقط شود. اما در این صورت، کلمه مجدداً به صورت غیر سؤالی خود برمی گردد و مفهوم استفهام آن از بین می رود! لذا برای این که هم همزه وصل را نیاورده باشند و هم همزه استفهام نقش خود را از دست ندهد، همزه وصل را به الف مدی تبدیل کرده اند تا «فَرَق» میان کلمه سؤالی با غیر سؤالی معلوم شود. البته همزه وصل را به «تسهیل» نیز خوانده اند که شرح آن در مبحث صفت «نبرة» در درس صفات حروف گذشت.

تقسیم بندی های فوق هیچ گونه اثری در میزان مد لازم نداشته و همه انواع مد لازم، به مقدار ۶ حرکت (طول) خوانده می شوند.
نکته مهم: سوره مبارکه «آل عمران» با حروف مقطعه و آیه ذیل شروع می شود:

الْمَ ۝ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

اگر بخواهیم حروف مقطعه را به آیه بعد وصل کنیم، «هجاء» میم را که به همزه وصل «الله» رسیده است، باید با «فتحه» به لام لفظ جلاله «الله» وصل نماییم تا التقاء ساکتین (میم ساکنه و لام مشدّد)، رفع شود. این طور:
 «الف لآم ميم الله لا إله إلا هو الحي القيوم»
 علت این که بر خلاف قاعده معمولی رفع التقاء ساکنین، به جای «کسره» با «فتحه» وصل کرده اند، حفظ «تغلیظ» لام لفظ جلاله است.
 * در حال وصل، هجاء میم در «الم» را به هر دو وجه «طول» و «قصر» می توانیم بخوانیم:

۱- وجه طول (۶ حرکت): بدین دلیل که میم، ذاتاً ساکنه است و لذا مد لازم مخفف حرفی، جزء ذات آن است و در وصل، ساقط نمی شود.
 ۲- وجه قصر (۲ حرکت): بدین علت که به خاطر وصل، سکون به حرکت تبدیل شده است.

بدیهی است در صورت وقف بر «الم»، هجاء میم باید با مد لازم (طول)

اداء شود و ديگر، وجه «قصر» جايز نيست.

۵- مد عارض

تعريف: هرگاه پس از حرف مد، سکون «عارض» واقع شود، مد «عارض للسکون» پديد مي آيد.

سکون عارض، همان گونه که گفتيم، سکوني است موقت، که در حرف آخر کلمه، به هنگام وقف ايجاد مي شود و در ذات حرف نباشد. مانند: «الْمُفْلِحُونَ» که در صورت وقف، مي شود: «الْمُفْلِحُونَ»

مثال هاي ديگر: تَكْذِبَانُ - مِنْ نَارٍ - تَعْلَمُونَ - ذَاتِ الْبُرُوجِ - مُتَّقِينَ - سَمِيعٌ عَلِيمٌ

در صورت وصل، سکون و در نتيجه، مد آن از بين مي رود و حرف مد، به مد طبيعي باز مي گردد.

میزان مد عارض للسکون

مد عارض، به دو، چهار يا شش حرکت (قصر، توسط و يا طول)، خوانده مي شود. در اين نوع از مد نیز بايد توازن تامي موارد مشابه، رعايت گردد.^۲

نکته مهم: اگر بر حرف آخر کلمه، به «رَؤْم» وقف گردد، در اين صورت، قاري در مد عارض فقط مجاز به «قصر» خواهد بود. چرا که حرف آخر با وقف «روم» از سکون خارج مي شود و سبب مد، عملاً از ميان مي رود. مانند وقف «روم» در اين کلمات:

۱- نام کامل اين مد است به معنای «مد عارضی که در اثر سکون موقت حرف متحرک ايجاد شده است».

۲- البته در قرائت اساتيد، «حساسيت کمتری» روی توازن مد عارض ملاحظه مي شود! شايد بنا بر نقش مهم اين مد در «لحن» قاريان قرآن از لحاظ «تحريرهاي پايانه اي»، ميزان آن عملاً شناور است.

يَسْجُدَانِ - حِسَانٌ - الرَّحِيمِ - نَسْتَعِينُ - مِنْ يَحْمُومٍ - أَوْ مَجْنُونٌ
 نتیجتاً در یک جمع‌بندی می‌توان گفت کشش مد عارض در انواع وقف،
 جمعاً ۷ وجه است. بدین ترتیب:

در وقف اسکان، سه وجه (قصر و توسط و طول)

در وقف اشمام، سه وجه (قصر و توسط و طول)

در وقف رَؤْم، یک وجه (فقط قصر)

و مجموعاً «هفت وجه» می‌شود (سبعة أوجه)

۶- مد لین

این مد از لحاظ حرف مد با سایر انواع مد، تفاوت دارد.
 یادآور می‌شود در مبحث صفات از صفت «لین» بحث شد و «حروف
 لین» عبارت بود از: (و- ی) ساکنه ماقبل مفتوح.
 البته قبلاً هم گفتیم که در کنار دو «حرف لین»، به حروف مد معمولی
 (الف و واو و یاء مدی)، اصطلاحاً «حروف المد و اللین» گویند. چرا که
 حروف مد نیز به لحاظ جوفی بودن، با نرمی اداء می‌شوند.
 اینک به تعریف مد لین می‌پردازیم.

تعریف: مد لین مدی است که حروف آن عبارت است از: (و- ی)
 ساکنه ماقبل، مفتوح و سبب آن فقط سکون است.

نمونه هایی از مد لین:

(يَوْمَ ← يَوْمٌ) - (خَوْفٌ ← خَوْفٌ) - (السَّوَاءُ ← السَّوَاءُ) - (الْبَيْتِ ← الْبَيْتِ) -

(الطَّيْرَ ← الطَّيْرَ) - (مِنْ شَيْءٍ ← مِنْ شَيْءٍ)

میزان مد لین

حکم مد لین عیناً مانند مد عارض است و به قصر و توسط و طول خوانده
 می‌شود.

بر خواننده پوشیده نیست که منظور از «قصر» در مد لین، کشش به میزان

دو حرکت مد طبیعی نمی‌باشد. چرا که حروف لین فقط از یک حرکت (فتحه) به علاوه یک سکون ساخته می‌شوند، نه دو حرکت! و مقدار زمان تلفظ آنها در حالت طبیعی، دو حرکت نیست؛ بلکه به اندازه تلفظ سایر حروف ساکن می‌باشد. لذا «قصر» در اینجا به مفهوم «ضد مد» است. مجموعه مجاز کشش مد لین نیز مانند مد عارض، هفت وجه (سبعة أوجه) است که ذکر آن گذشت. این مد نیز طبعاً مانند مد عارض، در حال وصل از بین می‌رود.

نکته مهم

در تمام قرآن فقط یک نمونه از «مد لین» وجود دارد که سبب آن، سکون لازم است و آن عبارت است از: هجاء «عَيْن» در حروف مقطعه سوره «مریم» و سوره «شوری»:

سوره مریم	کهیحص	(کاف هیا عَيْن صاد)
سوره شوری	حم عسق	(حامیم عَيْن سین قاف)

در میزان کشش این نوع مد لین، اختلاف است؛ و نهایتاً به «طول - توسط» و حتی «قصر» خوانده می‌شود. اما نظر به ذاتی بودن سکون آن، ترجیح با «طول» است.

مراتب مد

مراتب انواع مد از حیث قوت و ضعف، به نوع سبب آنها بستگی دارد. هرچه سبب قوی‌تر باشد، مد آن قوی‌تر است.

اصولاً، «سکون» در اینجا، قوی‌تر از «همزه» است. هم‌چنین «ثبات» سکون یا همزه نیز در نظر گرفته می‌شود و نهایتاً بر اساس نکات مذکور،

مراتب مد از قوی به ضعیف عبارت است از:



أَقْوَى الْمُدُّودِ «لَا زِمٌ» فَمَا «اتَّصَلَ» «فَعَارِضٌ» فَذُو «انْفِصَالٍ» «فَبَدَلٌ»

نتیجه عملی:

اگر دو نوع مد در یک حرف مد واقع شدند، باید به حکم مد قوی تر عمل

نمود.

مثال:

* در «حَاءٌ» یا «جَانٌ» که مد لازم است، در صورت وقف، مد عارض نیز پیش می آید. در اینجا باید به حکم مد لازم عمل شود. لذا مد از ۶ حرکت کمتر جایز نیست.

* در وقف بر «يَشَاءُ» یا «سُوءٌ» بین مد متصل و عارض، به حکم متصل عمل می شود و لذا مد آن کمتر از ۴ حرکت جایز نیست.

* در یک تلاوت، میزان مد متصل نباید از منفصل کمتر شود. بلکه باید بیشتر و یا حداقل، مساوی با آن باشد. همچنین در مجاورت مد عارض با ما لین نیز باید برتری مرتبه مد عارض رعایت گردد. یعنی مد عارض بایا

۱- در اکثر منابع تجویدی بحث مد لین در ضمن شرح مد عارض مطرح شده و عنوان مستقل ندارد و انواع مد را ۵ نوع ذکر کرده اند. لذا مراتب را نیز ۵ مرتبه ذکر کرده اند. اما از دید نگارنده هرچند این دو مد در حکم مشابهت دارند، اما از نظر نوع حرف مد، می توانند مستقل یا یکدیگر مطرح شوند. جالب این که در برخی منابع مذکور نیز، مرتبه «لین»، «مادون» عارض ذکر شده است.

بیشتر و یا حداقل، مساوی با مد لین امتداد یابد و به هر حال، کمتر از آن نشود.

مثال:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ (وقف) فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (وقف)

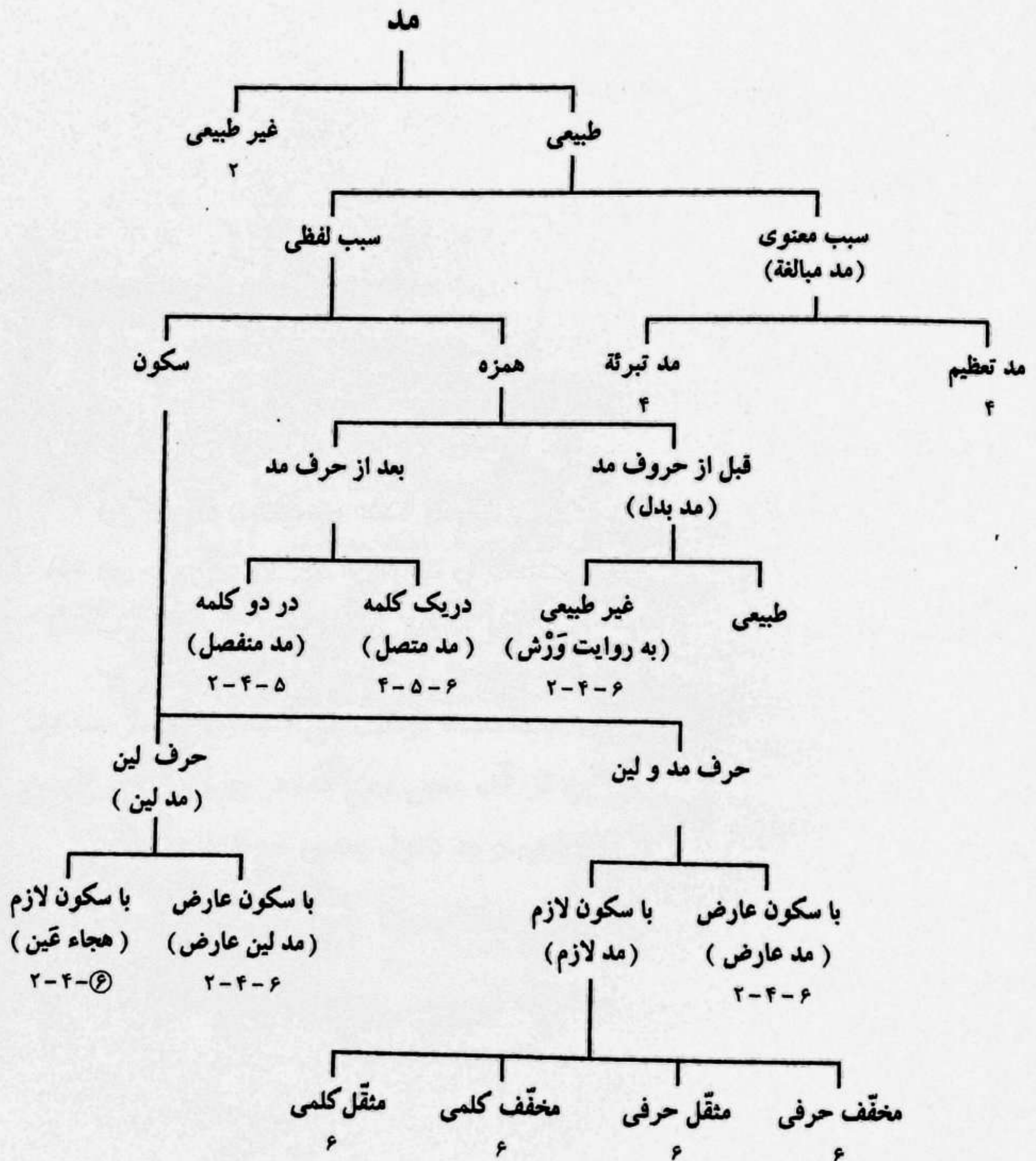
و یا:

لَأَقِطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِن خِلَافٍ (وقف) وَأَصْلَبَنَّاكُمْ أَجْمَعِينَ (وقف)
قَالُوا لَا ضَيْرَ (وقف)

نکته: در پایان با توجه به تعدد مقادیر انواع مختلف مد در روایت حفص از عاصم، که معمولاً قاریان مبتدی را در رابطه با فراگیری و رعایت میزان آنها دچار مشکل می سازد، جهت تسهیل این امر، روش ساده و عملی ذیل پیشنهاد می شود:

کافی است مدهای طبیعی را به «دو حرکت» و مدهای با سبب همزه را به «چهار حرکت» و مدهای با سبب سکون را به «شش حرکت» بکشیم!

نمودار مد



سؤالات و تمرینات

- ۱- مد و قصر را تعریف کنید و اسباب مد را شرح دهید.
- ۲- نام مقادیر مد چیست؟
- ۳- وجوه مختلف مقدار مد متصل را شرح دهید.
- ۴- وقف «رَوم» در مبحث مد، چه نقشی دارد؟
- ۵- وجوه مختلف مقدار مد عارض را شرح دهید.
- ۶- انواع مد لازم را بیان کنید.
- ۷- مراتب مد را بیان کرده و حکم کلی اجتماع دو مد در یک کلمه و نیز توازن و تناسب مدها نسبت به یکدیگر را شرح دهید.
- ۸- در حروف مقطعه، انواع مد را مشخص کنید.
- ۹- سوره «نمل» را از آیه ۸۲ (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ) تا آخر آیه ۸۸ تلاوت کرده و موارد مد را رعایت کنید.

باب وقف و ابتداء

باب وقف و ابتداء از مهم‌ترین ابواب قرائت قرآن کریم است و مطابق با فرموده حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، نیمی از ترتیل قرآن را شامل می‌شود:

«التَّزْتِيلُ مَعْرِفَةُ الْوُقُوفِ وَ تَجْوِيدُ الْحُرُوفِ»^۱

رعایت موارد وقف و ابتداء، ارتباط مستقیم با معانی و مفاهیم آیات قرآنی دارد. این بحث دارای چنان اهمیتی است که کسی را که تجوید قرآن را به خوبی رعایت می‌کند و به زیبایی قرآن می‌خواند، اما قادر به تشخیص موارد وقف و ابتداء نیست، هنوز نمی‌توان «قاری قرآن» به شمار آورد!

قاری مانند «مسافر» است و محل‌های وقف، منازل هستند که در مسیر مسافر، جهت استراحت و تجدید قوا و ذخیره آب و آذوقه، بنا شده‌اند. پس مسافر دوراندیش، در منزل «مناسب» توقف می‌کند و هرگز بدون استراحت و تهیه مایحتاج ادامه سفر، از آن محل نمی‌گذرد. چرا که در این صورت، میان بیابان، بی‌آب و غذا مانده و به منزل بعدی نخواهد رسید!

مطابق آنچه نقل شده است، شخصی در محضر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، سخنرانی می‌کرد. از جمله چنین گفت:

«آن‌کس که از خداوند و رسولش اطاعت کند، هدایت یافته است و کسی که از آنان سرپیچی کند ...» و در همین‌جا وقف کرد!

پیامبر فرمود: «برخیز! که بد خطیبی هستی! بگو: و کسی که از خدا و

۱- النشر، فی القراءات العشر، جلد اول، ص ۲۲۵

رسولش سرپیچی نماید، گمراه شده است»^۱.
 در واقع خطیب با قطع بی‌جای سخن، مفهوم جمله را خراب کرده بود و
 حاصل سخن وی چنین می‌شد: «هم اطاعت کننده از خدا و رسول و هم
 عصیان کننده، هر دو هدایت یافته‌اند!»
 هنگامی که در کلام عادی بشر، وقف نابجا می‌تواند چنین مخلّ معنا باشد،
 اهمیت وقف و ابتداء در کلام خدا، به خوبی روشن می‌شود.

وقف

در لغت به معنای «جس - ایستادن - بازداشتن» آمده است.

وقف در قرائت، عبارت است از:

«قطع صوت در حین قرائت با تجدید نفس و سپس ادامه قرائت»

* وقف بر آخر کلمه صورت می‌گیرد و در میان کلمه جایز نیست و لذا
 نفس در میان کلمه، از فاحش‌ترین اغلاط قرائت است. همچنین نفس کشیدن
 در حال قرائت یک عبارت، و قبل از رسیدن به محل وقف، هرچند در بین
 دو کلمه باشد، غلط فاحش محسوب می‌شود.

* قبل از شرح بیشتر، بهتر است با دو اصطلاح «سکت» و «قطع» نیز
 آشنا شویم.

سکت

«سَکَت» در لغت به معنای «وقفه - سکوت» و در قرائت عبارت است از:

«قطع کوتاه صوت بدون تجدید نفس و سپس ادامه قرائت»

سکت، هم در میان کلمه و هم بین دو کلمه صورت می‌گیرد. زمان
 سکت در برخی منابع، در حد «دو حرکت» ذکر شده است.

به روایت حفص از عاصم، به دو قسم «جایز» و «واجب»^۲ تقسیم می‌شود.

۱- همان منبع به نقل از عُدّتی بن حاتم

۲- خواننده عزیز توجه دارد که مفهوم «واجب» در بحث تجوید و قرائت، با مفهوم فقهی آن

موارد سکت جایز:

۱- سکت میان دو سوره انفال و توبه:

یکی از وجوه قرائت پی‌درپی این دو سوره است، و دو وجه دیگر آن، «وصل بدون سکت» و «وقف» است.

۲- سکت میان دو هاء در «مَالِيَهُ هَلَاكَ» (سوره الحاقه: ۲۸):

دو وجه دیگر آن «ادغام» و «وقف» است که وجه اخیر ارجح است.

موارد سکت واجب:

۱- عَوْجًا * قَيِّمًا	(کهف - ۱)
۲- مَرَقَدِنَا * هَذَا	(یس - ۵۲)
۳- مَنْ * رَاقٍ	(قیامة - ۲۷)
۴- بَلْ * رَانَ	(مطففین - ۱۴)

توضیحات

* در سایر کلمات و آیات (به روایت حفص از عاصم)، هر جا قاری «سکت» بیاورد، غلط است.

* قوانین طرق وقف بر آخر کلمات، در «سکت» نیز جاری است. لذا در وصل به «سکت»، تنوین «عَوْجًا»، مبدل به الف مدی می‌شود (عَوْجًا * قَيِّمًا) * در هر چهار مورد فوق، در صورت عدم سکت، ممکن است شبهه‌ای در مفاهیم آنها پدید آید:

الف - آیه اول سوره «کهف» چنین است:

تفاوت دارد و مقصود، «لزوم» آن مطابق طرق و روایات است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۝ قَيِّمًا لِّيُنذِرَ
بِأَسَآءِ شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ ...»

ترجمه: ستایش از آن خداوندی است که کتاب (قرآن) را بر بنده خویش فرو
فرستاد و هیچ انحراف و کژی در آن نهاد ۝ (بلکه کتابی است) استوار و دور از
انحراف، تا (بدکاران را) از عذاب شدید او بترساند و مؤمنین را بشارت دهد...
در صورت وصل بدون سکت، عبارت «عِوَجًا قَيِّمًا» این خلل را در معنی
پیش می آورد که: «قیماً، صفت عوجاً است» و نتیجتاً اشکال شود چگونه
«قَیِّم» به معنای استوار و مستقیم، صفت «عِوَج» به معنای کژی می شود؟ و
«کجی مستقیم» چه مفهومی دارد؟!

ب- آیه ۵۲ سوره «یس» عبارت است از:

«قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»

ترجمه: (در قیامت، کفار) گویند: وای بر ما! چه کسی ما را از «قبرمان»
برانگیخت؟ (پاسخ می شنوند و یا خود به اعتراف می گویند): «این» است
آنچه خدای رحمان وعده داد و پیامبران راست می گفتند.

در صورت وصل بدون سکت «مرقدنا» به «هذا» ممکن است کلمه «هذا»
اشاره به «مرقدنا» محسوب شود (این مرقد ما). در این صورت، بقیه عبارت،
معنای «نفی وعده الهی و کذب مدعای پیامبران» خواهد داد. بدین صورت:
«گفتند: وای بر ما! چه کسی ما را از «این مرقد» برانگیخت؟ خداوند هیچ
وعده ای نداد و پیامبران نیز صادق نبودند!» (الْعَيَاذُ بِاللَّهِ)

اصولاً در موارد اول و دوم سکت، وقف بر آنها بسیار بهتر بوده و وصل
به سکت، از درجه اهمیت کمتری برخوردار است.

ج- آیه ۲۷ سوره قیامة چنین است:

«وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ»

ترجمه: (در هنگام مرگ که جان به لب رسیده است) گفته می شود:
«کیست شفا دهنده؟»

در صورت عدم سکت، حرف «ن» در «ر» ادغام شده و کلمه «مَرَّاق» ساخته می‌شود که صیغه مبالغه «مارق» به مفهوم «خروج کننده از دین» است! و خود پیداست که چه تفاوتی با مفهوم اصلی آیه دارد.

د- آیه ۱۴ سوره مطفین نیز عبارت است از:

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»

ترجمه: در واقع، آنچه کسب کردند (بدست آوردند)، زنگاری بر دلهایشان شد.»

در صورت عدم سکت، حرف «ل» در «ر» ادغام شده و کلمه «بَرَّان» ساخته می‌شود که به معنای «دو انسانِ بَرّ و نیکوکار» است! و ربطی به مفهوم اصلی آیه ندارد.

قطع

معنای اصطلاح «قطع» عبارت است از:

«پایان دادن به قرائت قرآن و به کار دیگر پرداختن»

«قطع» فقط در رؤس آیات واقع می‌شود و در میان آیه، شایسته نیست. مرسوم است که هنگام قطع، به نشانه انصراف از ادامه قرائت، «لفظ تصدیق» یعنی «صَدَقَ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» را به کار می‌برند که معنای آن چنین است: «راست گفت خدای والا و بزرگ».

واضح است که صفت «الْعَلِيُّ» در این جا، از صفات ذات احدیت است و بدون کم و کاست، عیناً برگرفته از ذیل آیه مبارکه موسوم به «آیه الکرسی» است که می‌فرماید: «... وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»!

در صورتی که قاری به نیت «قطع»، قرائت را به پایان ببرد، برای شروع مجدد قرائت، ولو در همان لحظه، باید به لفظ «استعاذه» آغاز کند.

انواع وقف

(از لحاظ محل وقف و مفهوم عبارت)

انواع وقف دو نوع است:

الف - اضطراری

ب - اختیاری

الف - وقف اضطراری

همان گونه که از نام آن برمی آید، وقفی است که به سببی خارج از اراده قاری، مانند اتمام نفس، عطسه، سرفه، فراموشی آیه و .. پیش آید. در این شرایط بدیهی است که قاری از روی اضطرار، به هر کلمه‌ای رسید، ناچار بدون توجه به معنا و مفهوم آن وقف می کند. اما مهم این است که پس از رفع اضطرار، مجدداً از جایی که ابتداء به آن صحیح است، آغاز کند و به تلاوت ادامه دهد.^۱

ب - وقف اختیاری

وقفی است که قاری قرآن با اراده و تشخیص خود، کلمه‌ای را «اختیار» کرده بر آن وقف می کند.

بحث اساسی در باب وقف و ابتداء، به این نوع وقف اختصاص دارد.

۱- با توجه به این که تعداد آیات طولانی در قرآن کم نیست، و در میان برخی از این آیات و جملات، محلی مناسب جهت وقف وجود ندارد، لذا قرآء غالباً از حیث نفس، قادر به تلاوت تمامی آیه و جمله برای رسیدن به محل شایسته وقف نیستند. بنابراین انصاف حکم می کند که در چنین مواردی بر قاری قرآن، سخت گیری نشود! از جمله مواردی که وقف بر آن «اضطراراً» معمول و متداول است، افعال میان آیه است. بدین ترتیب که قاری عبارت را تلاوت کرده به فعل مزبور برسد و اضطراراً بر آن وقف کند و پس از تجدید نفس، مجدداً از فعل مذکور آغاز کرده آیه را ادامه دهد. مسلماً این مسأله نباید مجوزی برای هر نوع وقف قبیح محسوب شود. به هر حال نمی توان منکر برتری قاریانی شد که نسبت به سایرین، از ظرفیت تنفسی بیشتری برخوردارند.

انواع وقف اختیاری

علماء علم قرائت، در تقسیم‌بندی انواع وقف اختیاری، اختلاف نظر دارند. ما از این انواع تقسیم‌بندی، قول مشهور را نقل می‌کنیم. وقف اختیاری چهار نوع است که سه نوع آن جایز و آخرین آن، «غیرجایز» است:

۱- تامّ	۲- کافی
۳- حَسَن	۴- قبیح

برخی در کنار اسامی فوق، حکم آن را هم توضیحاً اضافه کرده‌اند. بدین صورت: تامّ مختار- کافی جایز- حسن مفهوم- قبیح متروک. در سه نوع اول، عبارتی که بر آن وقف می‌گردد، از لحاظ معنا، «صحیح» است و در نوع قبیح، معنای جمله ناتمام مانده و حتی گاه مفهومی مغایر با مقصود خداوند می‌یابد!

از آنجا که مبنای تقسیم‌بندی فوق، «تعلق بین دو عبارت طرفین محل وقف» است، پس لازم است قبلاً انواع این «تعلق» و «وابستگی» را بشناسیم.

انواع تعلق بین دو عبارت

تعلق بین دو عبارت طرفین محل وقف، دو نوع است:

۱- تعلق لفظی ۲- تعلق معنوی

تعلق لفظی: مقصود از رابطه لفظی عبارت است از «ارتباط دو عبارت با یکدیگر از لحاظ قواعد اعراب و دستور زبان». حال باید دانست گاه «بین دو عبارت طرفین محل وقف، رابطه و تعلق

۱- برخی، انواع وقف اختیاری را به سه نوع اول تقسیم کرده و وقف قبیح را در وقف اضطراری توضیح داده‌اند. اما حجت ما در تبعیت از تقسیم‌بندی چهارگانه این است که گاه قاری به اختیار خود و نه از روی اضطرار در محل قبیح وقف می‌کند. پس «اختیاری غیر جایز» محسوب می‌شود.

لفظی وجود ندارد». یعنی هریک از دو عبارت، جمله‌ای مفید و مستقل از دیگری بوده و جمله ناقص محسوب نمی‌شود. و بالعکس زمانی «بین دو عبارت، رابطه و تعلق لفظی وجود دارد». یعنی این که یک یا هر دو عبارت برای تکمیل شدن، نیاز به دیگری دارد و خود به تنهایی جمله‌ای تمام و مفید نیست. مثال:

۱- عدم تعلق لفظی:

«لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي * وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا»^۱
 ترجمه: «(دوستم) مرا بعد از آن که حق به سراغم آمده بود، از ذکر آن غافل و گمراه کرد * و شیطان خوارکننده انسان است».

می‌بینیم هر دو عبارت مفید و مستقل بوده و از لحاظ لفظی ناقص نیستند تا برای کامل شدن نیاز و تعلق به دیگری داشته باشند.

۲- وجود تعلق لفظی:

«يُخْرِجُونَ الرُّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ * أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ»^۲
 ترجمه: پیامبر و نیز شما را اخراج می‌کنند * زیرا که به پروردگارتان (الله) ایمان دارید.

در اینجا جمله اول مفید و مفهوم است. اما جمله دوم ناقص بوده و بدون جمله اول کامل نمی‌شود. لذا ابتداء از آن صحیح نیست. پس از نظر لفظی به جمله اول تعلق و ارتباط دارد.

تعلق معنوی: مقصود از «تعلق معنوی» عبارت است از «وابستگی موضوع یا سیاق مطلب مورد بحث». در اینجا نیز دو حالت وجود دارد:

حالت اول، «عدم تعلق معنوی» است. بدین صورت که در عبارت دوم، موضوع یا سیاق مطلب مورد بحث عوض شود و ارتباطی با موضوع عبارت قبل نداشته باشد. فی‌المثل، در عبارت اول، موضوع درباره مؤمنین و در عبارت بعدی راجع

۱- فرقان - ۲۹

۲- ممتحنه - ۱

به کفار باشد (تغییر موضوع) و یا حالت «خبری» به حالت «دعا» تغییر یابد و یا مغایب به مخاطب مبدل شود (تغییر سیاق).

حالت دوم، «وجود تعلق معنوی» است. بدین معنا که در عبارت دوم، موضوع یا سیاق مطلب، دنباله عبارت اول باشد. مثلاً در عبارت دوم نیز بحث «مؤمنین» ادامه یابد و از موضوع خارج نشود.

* اکنون با توجه به دو نوع «تعلق» فوق، بین دو عبارت طرفین محل وقف، یکی از چهار حالت ذیل را می توان تصور نمود:

۱- عدم تعلق لفظی و معنوی

۲- وجود تعلق لفظی و معنوی

۳- عدم تعلق لفظی و وجود تعلق معنوی

۴- وجود تعلق لفظی و عدم تعلق معنوی

بدیهی است چهارمین حالت، نمی تواند وجود خارجی داشته باشد. زیرا ممکن نیست در دو عبارت که به یکدیگر تعلق و رابطه لفظی دارند، موضوع مورد بحث متفاوت باشد!

اصول کلی و مهم صحت وقف و ابتداء

شرط اساسی جواز «هر نوع» وقف یا وصل و یا ابتداء این است که نهایتاً:

۱- جمله را ناقص نسازد و نامفهوم نکند.

۲- مقصود خداوند از آن مطلب را تغییر ندهد.

اینک به شرح انواع چهارگانه وقف اختیاری می پردازیم.

۱- وقف تام

تعریف: وقف تام وقفی است که بین دو عبارت طرفین محل وقف،

هیچ تعلق لفظی و معنوی وجود نداشته باشد.

به عبارت دیگر، هر کدام از دو عبارت به تنهایی جمله ای مفید هستند و جهت

تکمیل خود، نیازی به عبارت دیگر ندارند (عدم تعلق لفظی) و هم چنین «موضوع»

و «سیاق» بحث نیز در عبارت دوم ارتباطی با ماقبل ندارد (عدم تعلق معنوی).

حکم وقف تام

باید بر عبارت اول وقف کنیم و از عبارت بعد، ابتداء نماییم. اینک به برخی از موارد وقف تام در آیات قرآن، می پردازیم.

الف - رؤوس آیات

بسیاری از رؤوس آیات، محل وقف تام است. مانند:

*** مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (وقف تام) اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**

ترجمه: «الله» صاحب روز جزا است * (خداوندا!) تنها تو را می پرستیم و فقط از تو یاری می طلبیم.

هیچ یک از دو عبارت، برای کامل شدن به دیگری نیاز ندارد و سیاق مطلب از حالت «توصیف خداوند»، به «وصف حال بندگان» و خطاب به خداوند تغییر یافته است.

*** اُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًىٰ مِنْ رَبِّهِمْ وَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (وقف تام) اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ^۱**

ترجمه: آنان (متقین) قرین هدایت پروردگار خویشند و هم آنان رستگارانند * آنان که کفر می ورزند، تفاوت شان نکند که آنان را بترسانی و یا نه، به هر حال ایمان نمی آورند.

هیچ یک از دو آیه فوق ناقص نیستند (عدم تعلق لفظی).

آیه اول در وصف متقین و دومی در معرفی کفار است (عدم تعلق معنوی).

* مثال های دیگر: عَظِيمٌ (بقره - ۷) - قَدِيرٌ (بقره - ۲۰) - عَلِيمٌ (بقره - ۲۹) -

هُوَآءُ (ابراهیم - ۴۳) - مَعَاذِ رَبِّهِ (قیامة - ۱۵)

ب - میان آیات

*** لَقَدْ اَضَلَّنِيْ عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جَاءَنِيْ (وقف تام) وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْاِنْسَانِ خَدُوْلًا^۲**

۱- بقره - ۵ و ۶

۲- فرقان - ۲۹

ترجمه: (دوست نااهل) مرا پس از آن که حق به سراغم آمد، از یاد آن غافل کرد * (بلی) شیطان خوار کننده انسان است.

جمله اول، گفته ظالم و جمله دوم، قول خداوند است.

* مثال‌های دیگر: هُدًى (جائیه - ۱۱) - الدُّنْیا (جائیه - ۳۵)

گاه اولین کلمه آیه، محل وقف تام است! (و در واقع، دنباله آیه قبل می‌باشد) مانند:

* وَ اِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُّصْبِحِينَ ۝ وَ بِاللَّیْلِ (وقف تام) اَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝

ترجمه: و شما بر دیار ویران شده آنان (قوم لوط) می‌گذرید صبحگاهان ۝

و در شب * آیا تعقل نمی‌کنید؟

در واقع، جمله در «وَ بِاللَّیْلِ» تمام می‌شود.

* مثال دیگر: وَ زُخْرُفًا (زخرف - ۳۵)

ج- اختلاف تفسیری

گاه بنابر تفسیری از آیه، وقف، تام است. اما ممکن است با تفسیر دیگری،

نوع وقف نیز تغییر کند (به بیان دیگر، می‌شود گفت: در برخی آیات، با

وقف یا وصل، می‌توان دو تفسیر متفاوت از آن آیه ایجاد نمود!) مانند:

* وَ مَا یَعْلَمُ تَأْوِیْلَهُ اِلَّا اللّٰهُ (وقف تام) وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ اٰمَنَّا بِهِ

كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا^۲

ترجمه: و کسی تاویل آنها (آیات متشابه) را نمی‌داند مگر «خداوند» *

و «رسوخ کنندگان در علم» می‌گویند: ما به قرآن ایمان آورده‌ایم؛ تمامی

آیات آن از سوی پروردگاران آمده است.

در صورت اختصاص علم تاویل به خداوند، وقف، تام است و باید وقف

کنیم. اما اگر در تفسیری متفاوت، علاوه بر خداوند، «راسخون فی العلم» را هم

عالمان به تاویل بدانیم، «إِلَّا اللّٰهُ»، محل وقف تام نخواهد بود و باید وصل نمود.

۱- صافات - ۱۳۸

۲- آل عمران - ۷

د- اختلاف قراءات

گاه وقفی، «تام» محسوب می‌شود. اما به موجب قرائت دیگری از آن آیه، نوع وقف نیز تغییر می‌یابد و حکم دیگری پیدا می‌کند. مانند:

*** كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (وقف حَسَن)** **اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**^۱
ترجمه: (این قرآن) کتابی است که ما بر تو فرو فرستادیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از ظلمات به سوی نور خارج سازی، به راه (پروردگار) «مقتدر» و «ستوده» (وقف حَسَن) «الله»، که هرچه در آسمان‌ها و زمین است، همه از آن او است.

همان گونه که در قرآن ملاحظه می‌شود، حرف «ه» در «الله» مکسور است، و به این ترتیب، «الله» متعلق به «الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» در آیه قبل است و وصل این دو آیه به یکدیگر بهتر از وقف آن است (با وقف حَسَن، آشنا خواهیم شد).

اما بنابر قرائت کسانی که حرف «ه» در «الله» را مضموم خوانده‌اند، وقف بر «الحمید» وقف تام محسوب می‌شود و لذا وصل آنها موردی ندارد.

*** مثال دیگر: وقف بر «أَمْنًا» (بقره - ۱۲۵)، به شرط قرائت «وَأَتَّخِذُوا» به کسره «خ»، وقف «تام» و در صورت فتحة «خ»، وقف «کافی» است.**

نکته مهم

در اغلب موارد وقف تام، وصل آن صرفاً موجب ثقل و سنگینی معنای دو عبارت می‌شود و لذا نوعی «بی‌سلیقگی» محسوب می‌گردد. اما در برخی موارد، وصل دو عبارت، از ثقیل بودن گذشته، موجب تغییر فاحش معنای آن می‌گردد و لذا وقف بر آن اهمیت بسیار می‌یابد.

به این نوع وقف، «وقف بیان تام» گویند و وقف بر آن، «لازم» است و به همین دلیل به «وقف لازم» مشهور است که در قرآن، با علامت «م»

نشان داده می‌شود.

مثال: **وَلَا يَخْزُوكَ قَوْلُهُمْ * إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً^۱**

ترجمه: گفته (یاوه) آنان، تو را محزون نسازد * (بدان که) همانا تمامی عزت از آن خداوند است.

ملاحظه می‌شود که در صورت وصل، فرمایش خداوند در عبارت دوم، جزء گفته‌های منکران و کفار محسوب خواهد شد.
* مثال‌های دیگر از وقف بیان تام: الظالمین (بقره - ۱۴۶) - يَخْزُونَ (بقره - ۲۷۴) - آغْنِيَاءُ (ال عمران - ۱۸۱) - وَلَدٌ (نساء - ۱۷۱) - أَبْنَاءَهُمْ (انعام - ۲۰) - قَوْلُهُمْ (یس - ۷۶) - الْعِيقَابِ (حشر - ۷)

۲- وقف کافی

تعریف: وقفی است که دو عبارت، فاقد تعلق لفظی هستند. اما بین آنها، تعلق معنوی برقرار است.

یعنی هریک از دو عبارت، جمله‌ای مفید هستند و در لفظ به یکدیگر نیازی ندارند، اما در معنا به هم تعلق دارند و موضوع، در عبارت بعد ادامه دارد. لذا هرچند وصل آن بلاشکال است، اما وقف هم برای رساندن مفهوم هر دو عبارت، «کفایت» می‌کند.

حکم وقف کافی

وقف و وصل، هر دو جایز است. هم می‌توان وقف کرد و از مابعد آن ابتداء نمود و هم می‌توان دو عبارت را به یکدیگر وصل کرد.
مواردی از وقف کافی:

۱- یونس - ۶۵

الف - ر نوس آیات

* وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (وقف کافی) وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ^۱

ترجمه: و (متقین کسانی هستند که) از آنچه به آنان روزی دادیم انفاق می کنند * و (همچنین آنان) به آنچه بر تو نازل شد و آنچه قبل از تو نازل گردید، ایمان دارند.

ملاحظه می شود که دو عبارت از لحاظ اعراب، به یکدیگر تعلق لفظی ندارند و ناقص نیستند. اما عبارت دوم نیز ادامه وصف متقین است.

* سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (وقف کافی) خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً^۲

ترجمه: کفار، تفاوتشان نمی کند؛ آنان را بترسانی یا نه، به هر حال ایمان نمی آورند (وقف کافی) خداوند بر قلب و گوششان مهر زده و بر چشمانشان پرده ای است. مثال های دیگر:

بِمُؤْمِنِينَ (بقره - ۸) - وَ مَا يَشْعُرُونَ (بقره - ۹) - صَادِقِينَ (بقره - ۲۳)

ب - میان آیات

* وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ (وقف کافی) وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۳

ترجمه: و بر چشمانشان پرده ای است * و عذابی بزرگ در انتظارشان است.

* يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا (وقف کافی) وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ^۴

ترجمه: با خداوند و مؤمنین، خدعه می کنند * (اما) نمی فریبند مگر خودشان را و نمی دانند.

۱- بقره - ۳ و ۴

۲- بقره - ۶ و ۷

۳- بقره - ۷

۴- بقره - ۹

* مثال‌های دیگر:

مَرَضًا (بقره-۱۰) - كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ (بقره-۱۱۳) - وَ اسْتَغْفِرُهُ (نصر-۳)

نکته مهم

در برخی از موارد وقف کافی، درجه کفایت وقف، بسیار بالاتر از وصل است؛ به نحوی که وصل آن، مفهوم آیه را تغییر می‌دهد. به این نوع، «وقف بیان کافی» گویند و وقف بر آن «لازم» است و به همین دلیل به «وقف لازم» مشهور است و در قرآن با علامت «م» نشان داده می‌شود.

مثال: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ * وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ^۱

ترجمه: تحقیقاً کافر شدند کسانی که گفتند: «الله، یکی از سه خدا است» * (حال آن که) هیچ خدایی مگر خدای یکتا، وجود ندارد. در صورت وصل، این توهم ایجاد می‌شود که عبارت دوم نیز ادامه گفت کافران است.

* مثال‌های دیگر از وقف بیان کافی:

آمَنُوا (بقره-۲۱۲) - لَرَسُولُ اللَّهِ (مناقون-۱) - مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ (دخان-۱۴)
يَلْعَبُونَ (طور-۱۲) - وَ سُعْرٍ (قمر-۴۷)

۳- وقف حسن

تعریف: وقف «حسن» وقفی است که در آن، عبارت اول تمام مستقل است، اما عبارت دوم، ناقص است و برای تکمیل خود نیاز به عبارت اول دارد.

لذا ملاحظه می‌شود که در «وقف حسن»، تعلق لفظی موجود است. بدیه است که در عبارت دوم، موضوع و سیاق مطلب نیز تغییری نکرده است.

پس تعلق معنوی نیز برقرار است.

حکم وقف حسن

وقف بر عبارت اول به دلیل «مفهوم» بودن آن، بلامانع است. اما ابتداء از عبارت دوم، جایز نیست. لذا قاری باید بازگردد و از کلمه مناسب ابتداء نموده و دو عبارت را به هم وصل کند. در عین حال به طور کلی، عدم وقف بر «وقف حسن» ارجح است.

* البته نباید فراموش کرد که در هر نوع وقف از جمله «وقف حسن» شرط صحت وقف، علاوه بر مفید بودن و عدم نقص عبارت، این است که مقصود خداوند از آیه تغییر نیابد؛ چرا که در این صورت وارد مقوله وقف اقبیح می‌شود. مثلاً در عبارت: «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى»، که معنای آن چنین است: «به نماز نزدیک نشوید هنگامی که مست هستید»، وقف بر «الصَّلَاةَ»، ظاهراً وقف حسن محسوب می‌شود (زیرا عبارت «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ»، از نظر لفظ ناقص نیست؛ ولی عبارت دوم ناقص بوده و به تنهایی نباید خوانده شود). اما ملاحظه می‌گردد که مفهوم آن، مخالف مقصود خداوند از آب درمی‌آید و مؤمنین را از نزدیک شدن به نماز، نهی می‌کند! لذا وقف آن از مقوله «وقف حسن» خارج شده، وقف «اقبیح» محسوب می‌گردد. اینک به مواردی از وقف حسن در آیات قرآنی، می‌پردازیم.

الف- رؤوس آیات

* الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (وقف حسن) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه: ستایش مخصوص «الله» است، پروردگار جهانیان * بخشاینده مهربان آیه اول کامل است. اما آیه دوم، صفت بدون موصوف بوده و لذا ناقص است. (البته وقف بر رؤوس آیات و ابتداء به آیه بعدی، از سنن نبوی

- (نساء- ۴۲) البته این حکم به اوائل بعثت برمی‌گردد که «شرب خمر» عادتی عمومی و براگیر بود و قبیح آن از میان رفته بود. اما با ایجاد زمینه، بعدها با نزول آیه تحریم خمر و میسر، خوردن شراب مطلقاً ممنوع شد.

صلی الله علیه و آله است که توضیح آن، خواهد آمد).

*** إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (وقف حسن) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ**

ترجمه: ما را به راه مستقیم هدایت فرما * راه کسانی که به آنان نعمت دادی. آیه اول کامل است. اما آیه دوم ناقص می باشد؛ چرا که صراط دوم، «بدل» از صراط مستقیم است و لذا از لحاظ اعراب، وابسته به آیه قبل است. همین طور از «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» نیز نمی توان ابتداء نمود.

ب- میان آیات

*** الْحَمْدُ لِلَّهِ (وقف حسن) رَبِّ الْعَالَمِينَ**

ترجمه: حمد مخصوص «الله» می باشد * که پروردگار جهانیان است.

*** يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ (وقف حسن) وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ^۱**

ترجمه: ای مردم! پرستش کنید پروردگارتان را که شما را خلق کرد * و انسان های قبل از شما را، باشد که تقوا پیشه سازید.

*** يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ (وقف حسن) أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ^۲**

ترجمه: پیامبر و نیز شما را اخراج می کنند * که به «الله»، پروردگارتان ایمان آورده اید.

نمونه ای از وقف حسن که «ابتداء» به مابعد آن، نه تنها قبیح بلکه «اقبح» است:

*** يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ (وقف) وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ**

در اینجا، عبارت اول مفید است؛ اما ابتداء از مابعد، کفرآمیز است؛ چرا که معنای عبارت دوم چنین می شود:

«بر حذر باشید! مبادا به الله، پروردگارتان ایمان بیاورید!»

۱- بقره - ۲۱

۲- ممتحنه - ۱

نکته مهم

در برخی موارد، برای بیان معنای مورد نظر خداوند، بر وقف حسن تأکید می‌شود. به این وقف، «وقف بیان حسن» گویند؛ و وقف بر آن لازم است و به همین دلیل به «وقف لازم» مشهور شده است که در قرآن با علامت «م» نشان داده می‌شود. مثال:

*** وَ لَعِنُوا بِمَا قَالُوا * بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ^۱**

ترجمه: و به خاطر آنچه گفتند (که دست خدا بسته است و قادر به کاری نیست) لعنت شدند * (چنین نیست) بلکه دست‌های او مبسوط و باز است (و به انجام آنچه اراده کند قادر است).
وصل دو عبارت، این توهّم را ایجاد می‌کند که عبارت دوم، گفته یهود می‌باشد، حال آن که قول خداوند است.

*** رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا * إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ^۲**

ترجمه: (او) پروردگار آسمان‌ها و زمین و مابین آنهاست * اگر یقین داشتید. وصل آن، این شبهه را پیش می‌آورد که: «تعلق آنها به پروردگار، وابسته به یقین انسان‌ها است! و حال که برخی یقین ندارند، پس خداوند پروردگار زمین و آسمان نیست!»!

البته در آیات مشابه موارد فوق (مانند آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره بقره یا آیه ۹۵ سوره نحل و ...) برخی از علماء، وصل آنرا نیز جائز دانسته‌اند.

ملاحظه می‌شود هدف از هر وقف و وصل و ابتداء در قرآن، نهایتاً رسانیدن معنای آیه بدون کم و کاست و نیز اجتناب از هر نوع توهّم و شبهه در

۱- مائده - ۶۴

۲- دخان - ۷

مفهوم آن است. مثال‌های دیگر از «وقف بیان حسن»: الْمُلْك (بقره- ۲۵۸) - بِالْحَقِّ (مائده- ۲۷) - أَنْ تَعْتَدُوا (مائده- ۲) - نَبَأَ نُوحٍ (یونس- ۷۱) - مَرْيَمَ (مریم- ۱۶) - عَائِدُونَ (دخان- ۱۵) - لَا يُؤَخَّرُ (نوح- ۴)

۴- وقف قبیح

تعریف: وقف قبیح، وقفی است که عبارت اول، از هر دو جنبه «لفظ» و «معنا»، به عبارت دوم تعلق و وابستگی دارد. (اعم از این که عبارت دوم، ناقص یا کامل باشد).

به بیان دیگر، وقفی است که عبارت اول را «ناقص» و «نامفهوم» و حتی در مواردی، «فاسد و کفرآمیز» می‌سازد.

حکم وقف قبیح

همان‌گونه که از اسم آن برمی‌آید، وقف بر آن به هیچ‌وجه صحیح نیست و اگر قاری خارج از اختیار خویش، ناچار به وقف شد (وقف اضطراری)، باید بلافاصله پس از رفع اضطرار، از محل مناسب اعاده و وصل نماید. اینک به مواردی از وقف قبیح که جمله را «ناقص» یا «نامفهوم» سازد، می‌پردازیم:

* **وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ^۱ (وقف ناقص)**

ترجمه: و هنگامی که به آنها گفته شود در زمین فساد نکنید ...

ملاحظه می‌شود که جمله ناقص مانده و شنونده منتظر ادامه آن است!

* **فَإِذَا أَحْصَيْنَ فَإِنْ آتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ^۲ (وقف نامفهوم)**

ترجمه: هنگامی که کنیزان ازدواج کردند، اگر مرتکب عمل زشتی شوند،

بر آنان است نصف ...

۱- بقره- ۱۱

۲- نساء- ۲۵

ملاحظه می شود که با این وقف، جزای «کنیزی» که پس از ازدواج مرتکب عمل زشت شود، مفهوم و مشخص نیست. حال آن که مطلب با این عبارت تکمیل می شود:

فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ

ترجمه: پس مجازات آنان (کنیزان شوهردار)، نصف مجازات زنان «آزاد» شوهردار است.

* مواردی از وقف قبیح که جمله را نه ناقص و نامفهوم، بلکه فاسد و کفرآمیز می سازد؛ ولو جمله ای مفهوم پدید آید (وقف اقبیح):

*** فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ (وقف) لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^۱**

ترجمه: پس مبهوت شد آن کافر و خدا * هدایت نمی کند ظالمین را.

با این وقف، توهم می شود که علاوه بر کافر، خداوند هم مبهوت شد!

*** إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي (وقف) أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا^۲**

ترجمه: خداوند شرم و خجالت ندارد * که به پشه و بالاتر از آن مثال بزند.

*** لَا يَبْعَثُ اللَّهُ (وقف) مَنْ يَمُوتُ^۳**

ترجمه: (تکذیب کنندگان گفتند) خداوند مبعوث نمی سازد * آن کس را

که می میرد.

*** فَمَا أَرْسَلْنَاكَ (وقف) عَلَيْهِمْ حَفِيظًا^۴**

ترجمه: (ای پیامبر) ما تو را نفرستادیم * بر آنان محافظ.

*** وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ (وقف) الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا^۵**

۱- بقره - ۲۵۸

۲- بقره - ۲۶

۳- نحل - ۳۸

۴- شوری - ۴۸

۵- یوسف - ۱۷

ترجمه: و یوسف را در کنار متاعمان گذاشتیم و رفتیم. پس آن را خورد! *
گرگ؛ و می دانیم که تو حرف ما را باور نمی کنی.

انواع ابتداء

می توان گفت در بسیاری از موارد، اهمیت «ابتداء» کمتر از «وقف» نیست. اهل فن بر آنند که: «برخلاف وقف، ابتداء نمی تواند اضطراری باشد. بنابراین، ابتداء فقط اختیاری است.»
اما مؤلف معتقد است:

اگر عبارتی طولانی باشد، قطعاً نفس اکثر قاریان به انتهای آن نخواهد رسید و بدیهی است که بازگشت و ابتداء مجدد از اول عبارت، مشکلی را برطرف نخواهد کرد! باز هم نفس در میان عبارت طولانی، به پایان می رسد. فلذا قاری عملاً مجبور به ابتداء از میان عبارت است؛ هر چند قبیح باشد!
بدین ترتیب شاید اهل منطق و انصاف، به «ابتداء اضطراری» نیز رأی موافق دهند!!
البته در اینجا، برتری قاریانی را که دارای امتیاز «ظرفیت بالای تنفسی» هستند، نمی توان نادیده گرفت.

به هر حال از ابتداء اضطراری گذشته، ابتداء اختیاری نیز مانند وقف، چهار نوع است:

۱- ابتداء تامّ ۲- ابتداء کافی ۳- ابتداء حسن ۴- ابتداء قبیح

سه نوع اول «ابتداء جائز» است و نوع آخر، ابتداء «غیرجائز» محسوب می گردد. تفاوت سه نوع ابتداء جائز، در میزان تعلق و وابستگی آن، نسبت به عبارت قبل است.

هرچه عبارت دوم مستقل تر باشد، به سوی «تامّ» میل می کند و هرچه از استقلال آن کاسته شود، به سوی «حسن» و سرانجام «قبیح» تمایل دارد.

۱- ابتداء تامّ

آن است که نسبت به عبارت قبل، هیچ تعلق لفظی و معنوی نداشته باشد.

مانند:

* **وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** (ابتداء از) **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ...**^۱

۲- ابتداء کافی

در جایی است که از لحاظ «لفظی» تعلق به عبارت ماقبل ندارد؛ اما از لحاظ «معنوی» دنباله موضوع قبل باشد. مانند:

* ... **أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** (ابتداء از) **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ**^۲

۳- ابتداء حسن

نوعی از ابتداء است که عبارت از لحاظ لفظی مفید و مستقل است و نیازی به عبارت قبل ندارد. اما عبارت قبل ناقص بوده، نسبت به عبارت بعدی، تعلق لفظی دارد. مانند:

* **وَ مِنَ النَّاسِ** (ابتداء از): **مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ**

بِمُؤْمِنِينَ^۳

۴- ابتداء قبیح

در جایی است که ابتداء آن موجب نامفهوم شدن عبارت یا حتی تغییر معنی و مفهوم مورد نظر خداوند شود. مثال ابتدای قبیح (ناقص یا نامفهوم):
در مثالهای «وقف اقبیح» که قبلاً آورده شد، ابتداء از مابعد آن، «ابتداء قبیح» محسوب می‌گردد.

چند نمونه ابتداء که جمله را نه ناقص یا نامفهوم بلکه «فاسد و کفرآمیز» سازد (ابتداء اقبیح، نعوذ بالله):

* **إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ**^۴

ترجمه: «همانا خداوند فقیر است و ما بی‌نیاز هستیم»!

۱- بقره- ۵ و ۶

۲- بقره- ۶ و ۷

۳- بقره- ۸

۴- آل عمران - ۱۸۱

*** إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ^۱**

ترجمه: «همانا خداوند، همانان مسیح ابن مریم است!»

*** «عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ»، «الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ»^۲**

ترجمه: «عزیز پسر خدا است»، «مسیح پسر خدا است!»

*** لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي^۳**

ترجمه: «کسی را که مرا خلق کرده، نمی پرستم!»

*** غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ^۴**

ترجمه: «کسی غیر از خداوند، از آسمان و زمین به شما روزی می دهد!»

رموز وقف سجاوندی

از آنجا که تسلط به زبان عربی و مهم تر از آن، تفسیر آیات قرآنی، برای تمامی اقشار مسلمین، میسر نیست، برخی از دانشمندان در صدد برآمدند با پیشنهاد علائمی، در تشخیص محل های صحیح وقف، به قاریان کمک کنند.^۵ مشهورترین علائم و رموز وقف به «شیخ عبدالله سجاوندی» از علمای علم نحو و قرائت و تفسیر تعلق دارد.

وی وقف را به ۶ نوع تقسیم و برای هر یک علامتی پیشنهاد نموده است. «رموز» و اسامی وقف سجاوندی عبارتند از:

۱- مائده - ۱۷

۲- توبه - ۳۰

۳- یس - ۲۲

۴- فاطر - ۳

۵- شیخ عبدالله ابوجعفر طیفور سجاوندی (۵۶۰ هـ ق)

رمز	اسم وقف
۱- م	وقف لازم
۲- ط	وقف مطلق
۳- ج	وقف جایز
۴- ز	وقف مجوّز
۵- ص	وقف مرخص
۶- لا	وقف ممنوع

اینک به شرح مختصری پیرامون هریک از این «علائم» می‌پردازیم.

م (وقف لازم)

وقفی است که اگر انجام نشود، خلل و فساد در معنا ایجاد می‌نماید. گفته شد که در هر سه نوع وقف تامّ و کافی و حسن، مواردی از «وقف لازم» ملاحظه می‌شود؛ و لزوماً از هر نوع که باشد، «بایند» بر آن وقف نماییم. مثال:

لزوم وقف تامّ (وقف بیان تامّ)

* أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ (وقف لازم) وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ^۱

ترجمه: آیا منزلگاه کافران، آتش دوزخ نیست؟ * و کسی که وعده صدق را آورد و آن را تصدیق کرد، هم آنان اهل تقوی هستند. وصل دو عبارت این توهم را ایجاد می‌کند که جهنّم، هم منزلگاه کافران است و هم جایگاه کسی که وعده صدق آورد!

لزوم وقف کافی (وقف بیان کافی)

* وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ (وقف لازم) يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ^۱

ترجمه: و (نه تنها) برای آنان غیر از خداوند «یار و مددکاری» نیست * (بلکه) بر عذابشان افزوده خواهد شد.

از لحاظ تعریف، وقف کافی است؛ اما وصل آن این شبهه را پیش می‌آورد که افزایش عذاب، نه متوجه خودشان، بلکه فقط نصیب اولیاء و یاران آنها می‌شود!

لزوم وقف حسن (وقف بیان حسن)

* لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ تَعَزَّوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ (وقف لازم) وَ تَسْبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ آصِيلاً^۲

ترجمه: تا ایمان بیاورید به خداوند و رسولش و او را یاری کنید و بزرگ بدارید * و او را صبح و شام تسبیح کنید.

فعل «تَسْبِّحُوهُ» عطف به «لتؤمنوا» است. پس ظاهراً عبارت دوم ناقص است و لذا وقف حسن است. اما در صورت وصل، این توهم پیش می‌آید که هر سه فعل «تعزروه» و «توقروه» و «تسبحوه» به یکی باز می‌گردد؛ یا به خدا و یا رسول خدا؛ حال آن که دو فعل اول اشاره به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته و سومی ویژه خداوند است.

ط: (وقف مطلق)

جایی است که وقف بر آن بسیار به جا است و ابتداء به مابعد نیز بسیار پسندیده است. اما وصل آن مشکلی را در حد وقف لازم ایجاد نمی‌کند. وقف مطلق، تمامی موارد وقف تام را - به شرطی که از نوع لازم نباشد -

۱- هود- ۲۰

۲- فتح- ۹

در بر می گیرد.

* **كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ** ^ط (وقف مطلق) **وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا**
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ^ا

ترجمه: (به یهود گفتیم) بخورید از غذاهای پاکیزه‌ای که روزیتان کردیم *
و به ما ظلم نکردند (ضرری به ما نرسید) بلکه بر خود ظلم روا داشتند.
البته گاه مواردی از وقف کافی را نیز شامل می‌شود.

ج (وقف جائز)

وقفی است که هر دو حالت وقف و وصل آن جائز است (متساوی الطرفین).
تقریباً تمامی مثال‌های وقف کافی - غیر از موارد لازم - از مصادیق
«وقف جائز» هستند.

مثال: **وَ إِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا** ^ج (وقف جایز) **وَ إِنْ يَرَوْا**
سَبِيلَ الغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ^ب

ترجمه: و اگر راه رشد و هدایت را ببینند، آن راه را انتخاب نمی‌کنند *
(اما) اگر راه گمراهی را ببینند، آن را برمی‌گزینند.

ز (وقف مجوز)

وقفی است که بنابر «وجهی» تجویز شده است. اما وصل آن نیز مجاز و
حتی بهتر است.

مثال: **أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ** ^ز (وقف مجوز) **وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** ^ا

ترجمه: آنان از سوی پروردگارشان بر طریق هدایتند * و هم آنان
رستگاران عالمند.

۱- اعراف - ۱۶۰

۲- اعراف - ۱۴۶

۳- بقره - ۵

ارتباط تنگاتنگ دو عبارت بر وصل آنها تأکید می‌کند؛ اما بنابر آن که هر دو جمله مفید و «مفهوم» هستند، هریک به تنهایی نیز خوانده می‌شود. به همین جهت است که نام کامل این وقف، «مُجَوِّزٌ لِّوَجْهِ» است. یعنی بنابر «وجهی» وقف آن را نیز مجاز دانسته‌اند.

وقف «مَجَوِّز» نیز مانند وقف جایز، مترادف وقف کافی است؛ با این تفاوت که ارتباط بین دو عبارت پیش از موارد وقف جایز است؛ فلذا وصل آن بهتر از وقف است. درحالی که وقف جایز، متساوی الطرفین است.

ص (وقف مَرَّخَص)

مَرَّخَص یعنی، «رخصت داده شده» و آن وقفی است که به علت طولانی بودن عبارت و کمبود نفس، به قاری «رخصت» و فرصت داده می‌شود که در این محل وقف نماید.

بی‌جهت نیست که نام کامل این وقف، «مُرَّخَصٌ لِضَرُورَةٍ» می‌باشد. چرا که ضرورت تجدید نفس موجب آن است.

البته ارتباط تنگاتنگی بین طرفین محل وقف وجود دارد که درجه اهمیت آن را تا حد کمترین مرتبه وقف پایین آورده است (پس تأکید بر وصل آن خیلی زیاد است).

عموماً در وقف مَرَّخَص می‌توان از مابعد آن نیز ابتداء کرد. یعنی اغلب موارد وقف مَرَّخَص از نوع وقف کافی است. (با درجه‌ای ضعیف از کفایت)؛ اما گاه گاه مواردی از وقف حسن را نیز شامل می‌شود.

مثال وقف مَرَّخَص: **وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ**

مِنْ مِثْلِهِ^ص (وقف مَرَّخَص) وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱

ترجمه: و اگر به آنچه بر بنده‌مان فرستادیم تردید دارید، پس سوره‌ای مثل آن

بیاورید * و گواهان و یاران خود را - غیر از خدا - به کمک بخوانید، اگر صادقید.

لا (وقف ممنوع)

در جایی است که وقف بر آن مشکلی را در مفهوم آیه ایجاد نماید. علاوه بر مواردی که «لا» به علامت نامفهوم شدن یا تغییر معنای عبارت اول به کار رفته است (وقف قبیح)، (مانند وقف بر «قَوْمًا» در آیه ۱۶۴ سوره اعراف)، گاهی نیز از این علامت برای موارد «وقف حَسَن» استفاده می‌شود؛ در واقع به قاری اعلام می‌گردد که در این جا وقف نکند! چرا که نمی‌تواند از مابعد آن ابتداء نماید و نهایتاً مجبور است برگشته و دو عبارت را به هم وصل نماید! (مانند وقف بر کلمه «كَفَرْتُمْ» در آیه ۶۹ سوره اسراء) در پایان این مبحث، ناگزیر از بیان «علائم» دیگری هستیم که جزء رموز وقف سجاوندی نبوده بلکه منسوب به علمای متأخر (نزدیک تر به زمان ما) می‌باشند و امروزه کاربرد زیادی پیدا کرده‌اند. مهم‌ترین این علائم و رموز عبارتند از:

قلی (بخوانید: قِلا)

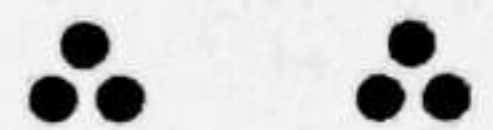
(الْوَقْفُ أَوْلَىٰ مِنَ الْوَصْلِ): وقف از وصل بهتر است.

این وقف مترادف با وقف کافی است همراه با اولویت وقف.

صلی (بخوانید: صِلا)

(الْوَصْلُ أَوْلَىٰ مِنَ الْوَقْفِ): وصل از وقف بهتر است.

این وقف نیز مترادف با وقف کافی است همراه با اولویت وصل



این دو مجموعه سه نقطه‌ای، علامت «وقف مُعَانَقَة» است. همچنین بدان «وقف مُرَاقَبَة» نیز گویند.

«معانقه» یعنی «از محبت، دست در گردن یکدیگر افکندن» و «مراقبه» نیز به معنای «رقیب یکدیگر بودن - محافظت کردن» آمده است.

سه نقطه، در واقع نماینده نقطه‌های «ن» و «ق» در کلمه معانقه و یا

نقطه‌های «ب» و «ق» در کلمهٔ مراقبه است.

این دو علامت سه نقطه‌ای، بر روی دو کلمهٔ نزدیک به هم قرار می‌گیرند.

حکم وقف معانقه

هرگاه قاری بر یکی از آنها قصد وقف داشته باشد، نباید بر دیگری وقف نماید.

مثال: **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ^۱**

ترجمه: آن کتاب (قرآن)، شکی نیست «در آن» هدایتی است برای متقین. در صورت وقف بر «لاریب»، باید «فیه» را به مابعدش وصل نماییم؛ و اگر قصد وقف بر «فیه» داشته باشیم، باید «لاریب» را وصل کنیم. بنابراین، عبارت بین دو علامت سه نقطه‌ای، «فیه» است.

اگر در موارد وقف معانقه در قرآن دقت گردد، ملاحظه می‌شود که در بین دو مجموعه «سه نقطه»، قسمتی از آیه، اعم از یک کلمه یا یک عبارت، به چشم می‌خورد که از لحاظ مفهوم می‌تواند یا به ماقبل خود تعلق داشته باشد و یا وابسته به عبارت بعد باشد و به هر حال نمی‌توان آن را متعلق به دو طرف دانست. بنابراین، قاری با احتمال اول، آن را متصل به عبارت قبل خوانده و بر آن وقف می‌کند و با احتمال دوم، قبل از آن وقف کرده و آن را با عبارت دوم می‌خواند.

مثال دیگر: **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا^۲**

ترجمه: و «تأویل» آیات متشابه را کسی نمی‌داند مگر خداوند و راسخان در علم، گویند: «ما به آن ایمان داریم؛ تماماً از نزد پروردگارمان است». در صورت وقف بر «اللَّهُ»، عبارت «والراسخون فی العلم» را با بقیه

۱- بقره - ۱

۲- آل عمران - ۷

می خوانیم. در این صورت، فقط خداوند را عالم به «تأویل» دانسته ایم. اما با وقف بر «فی العلم»، باید کلمه «الله» به مابعدش وصل گردد. در این حالت، تفسیری دیگر از آیه پدید می آید و آن این که: علاوه بر خداوند، «راسخان در علم» نیز تأویل آیات متشابه را می دانند.

* مثال های دیگر از وقف معانقه:

«مَاذَا، مَثَلًا» (بقره-۲۶) - «الَّتْهَلْكَتِ، وَآخِسُنُوا» (بقره-۱۹۵) - «أَنْ يَكْتُبَ، عَلَّمَهُ اللَّهُ» (بقره-۲۸۲) - «مُحَضَّرًا، سُوءٍ» (ال عمران-۳۰) - «عَلَيْهِمْ، سَنَةٌ» (مائده-۲۶)

وقف بر فواصل آیات

کلمه «فواصل» جمع «فاصله» بوده و به «کلمات آخر آیات یک سوره» گفته می شود.^۱

وقف بر فواصل آیات - هرچه باشد - مقبول و پذیرفته است. بر طبق روایتی که از «أُمُّ سَلَمَةَ» همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: پیامبر خدا در تلاوت قرآن، بر پایان هر آیه وقف می کردند؛ بدین ترتیب: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (وقف) الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (وقف) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (وقف) ...

لذا این موضوع، به عنوان «سنت نبوی» مورد توجه است؛ حتی اگر بر آخر آیه ای علامت «لا» قرار داشته باشد. و این بدان معنا است که وقف بر انتهای آیات (رئوس آیات نیز گفته می شود) - از هر نوع که باشد، حتی «حَسَن» یا «قَبِيح» - طبق سنت پیامبر صلی الله علیه و آله جایز است.

۱- معمولاً فواصل آیات یک سوره شبیه به هم و گاه هم وزن هستند. فواصل در قرآن حکم قافیه در شعر را دارند. اما از آنجا که قرآن شعر نیست، کاربرد کلمه «قافیه» دون شأن قرآن است. لذا از «فاصله» استفاده می شود. چرا که این کلمه جداکننده دو آیه است.

البته این موضوع، مخالفانی هم دارد که نه تنها این روش، بلکه حدیث مذکور را نیز ضعیف می‌دانند و معتقدند که اگر هم درست باشد، فقط در مورد سوره «حمد» نقل شده است و بقیه سوره قرآن را شامل نمی‌شود. نهایتاً، در مواردی که وقف بر آخر آیه‌ای، از نوع حسن یا قبیح باشد، وصل آن بلاشکال، بلکه پسندیده است.

در اینجا یک‌بار دیگر تأکید می‌گردد که در قرائت آیات الهی وقف، وصل یا ابتداء، بدین شرط صحیح است که:

- ۱- لفظاً، عبارت را ناقص و نامفهوم ننماید.
- ۲- معنأً، مفهومی را خلاف مقصود خداوند از آیه، پدید نیاورد.

تکبیر

«تکبیر» در اصطلاح قرائت عبارت است از: گفتن «اللَّهُ أَكْبَرُ» در حین تلاوت کلام الله مجید.^۱

طبق روایت حفص از عاصم و بنابر طریق مشهور، از ابتدای سوره «الضحی» در جزء سی‌ام تا انتهای قرآن (سوره الناس) می‌توان در آغاز یا پایان هر سوره، تکبیر گفت. البته تکبیر در ابتداء به این سوره، رایج‌تر است.

در توجیه آن آمده است: پس از مدتی که نزول وحی قطع شده بود و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از این موضوع به شدت ناراحت و مضطرب بودند، جبرئیل مجدداً نازل شد و سوره «الضحی» را آورد که در آن بر استمرار حمایت‌های الهی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تأکید شده بود.

هنگامی که جبرئیل تلاوت سوره را پایان برد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از شدت خوشحالی تکبیر گفتند و سپس به تلاوت سوره یاد شده پرداختند.

۱- قاعدتاً این بحث باید در باب استعاذه و بسملة بیاید. اما بنابر ارتباط آن با مقوله «ابتداء» به سور و نیز جهت اجتناب از اطالة کلام در دروس آغازین کتاب، در اینجا بیان می‌شود.

لذا مستحب است به تأسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوره ضحی تا پایان قرآن، تکبیر گفته شود. البته برخی، تکبیر را متعلق به اول سوره (قبل از بسم الله) و عده‌ای نیز مربوط به آخر سوره می‌دانند؛ و هر دو وجه نیز صحیح است.

گروه اول معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفتند و سپس شروع به تلاوت سوره کردند؛ لذا تکبیر متعلق به اول سوره است. اما گروه دوم بر آنند که پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله پس از ختم تلاوت سوره توسط جبرئیل، تکبیر گفتند؛ پس تکبیر به آخر سوره تعلق دارد.

ناگفته نماند که مستحب است علاوه بر «تکبیر»، ذکر «تهلیل» (لا اله الا الله) و «تحمید» (وَلِلَّهِ الْحَمْدُ) نیز گفته شود.

در صورت افزودن اذکار فوق، ترتیب ذیل الزامی است:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ»

وجوه هفت گانه قرائت پی‌درپی دو سوره با تکبیر

- ۱- وقف بر آخر سوره قبل و تکبیر و بسملة (قطع جمیع).
- ۲- وقف بر آخر سوره و بر تکبیر با وصل بسملة به سوره بعد.
- ۳- وقف بر آخر سوره با وصل تکبیر و وقف بسملة.
- ۴- وقف بر آخر سوره با وصل بقیه به یکدیگر.
- ۵- وصل آخر سوره با وقف بر تکبیر و بسملة.
- ۶- وصل آخر سوره با وقف بر تکبیر و وصل بسملة به سوره بعد.
- ۷- وصل همه به یکدیگر (وصل جمیع).

وجه هشتم جایز نیست! و آن عبارت است از: وصل سوره و تکبیر و بسملة به یکدیگر همراه با وقف بر بسملة! زیرا این توهم پیش می‌آید که بسملة متعلق به آخر سوره قبل است!

بر خواننده محترم پوشیده نیست که در وجوه ۵ و ۶، نظریه تعلق تکبیر به آخر سوره قبل، مبنای عمل است.

سجده‌های واجبه تلاوت

در چهار موضع قرآن، پس از تلاوت یا شنیدن «تمامی» آیه، یک «سجده» بر قاری و بر مستمع، واجب می‌گردد. جایز نیست که در انجام سجده تأخیر گردد؛ و در صورت تأخیر، واجب است که بعداً به جای آورده شود. این مواضع عبارتند از:

۱- سورة سجده	آیه ۱۵	(إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا ...)
۲- سورة فصلت	آیه ۳۷	(وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ ...)
۳- سورة نجم	آیه آخر	(فَاسْجُدُوا ...)
۴- سورة علق	آیه آخر	(كَلَّا لَا تُطَعُّهُ ...)

چند نکته

- ۱- اگر به آیه گوش ندهد بلکه صدای آیه به گوشش بخورد، سجده واجب نمی‌شود. بنابراین یکی از شرایط وجوب سجده، شنیدن ارادی آیه است.
- ۲- شرط دیگر وجوب سجده، قرائت یا استماع «تمام» آیه است. فلذا قبل از اتمام آیه مربوطه، سجده بر قاری و مستمع واجب نمی‌گردد.
- ۳- فقط در صورتی که صدای تلاوت کننده به طور «مستقیم» به گوش برسد، سجده واجب می‌شود. نتیجتاً، استماع «نوار» ضبط صوت و یا نواری که از رادیو و تلویزیون پخش می‌شود، موجب سجده نمی‌گردد. البته اگر آیه با «پخش مستقیم» توسط بلندگو و یا از طریق رادیو و تلویزیون (به صورت زنده) به گوش برسد، سجده واجب می‌شود. هم‌چنین، در صورتی که خواننده، به عنوان «تلاوت» قرآن بخواند - نه این که در میان صحبت، آیه سجده را بیاورد - سجده بر مستمع واجب می‌گردد.
- ۴- شنیدن آیه باید همراه با «وضوح» صوت باشد و استماع به صورت

«هممه»، کافی نیست.

۵- با مکرر شدن قرائت آیه و یا استماع آن، تکلیف سجده نیز تکرار می‌شود.

۶- در سجده واجبۀ تلاوت، رو به قبله بودن، طهارت از نجاست، داشتن غسل یا وضو، پاک بودن پیشانی و پوشیده بودن عورت لازم نیست. اما سجده بر خوردنی و پوشیدنی نکنند؛ بلکه بر آنچه صحیح است، سجده نمایند.

۷- سجده تلاوت باید مستقلاً انجام شود. لذا در غیر نماز اگر سر به سجده دارد و آیه را بشنود، این سجده کافی نیست و باید سر بردارد و یکبار دیگر به نیت سجده تلاوت، سر به سجده گذارد.

۸- خواندن «ذکر» در سجده تلاوت، واجب نیست. اما اگر خواست ذکر بگوید، بهتر است بخواند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اِيمَانًا وَ تَصَدِّقًا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
عُبُودِيَّةً وَ رِقًّا، سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعَبُّدًا وَ رِقًّا، لَا مُسْتَكْبِرًا وَ لَا مُسْتَكْبِرًا،
بَلْ اَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ»

ترجمه: «حق است و حق که به جز الله، معبودی نیست؛ از سر ایمان و تصدیق می‌گویم به جز الله معبودی نیست؛ از سر پرستندگی و بندگی می‌گویم به جز الله معبودی نیست. پروردگارا! برای تو سجده می‌کنم از سر بندگی و گردن‌سپاری؛ نه سرپیچی‌کننده‌ام و نه مستکبر! بل بنده‌ای خوار و ترسان و پناهنده»^۱.

۱- احکام سجده واجبۀ تلاوت، از کتاب «تحریر الوسيله» حضرت امام خمینی قدس سره جلد یک، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ص ۲۷۴، نقل شده است.

سؤالات و تمرینات

- ۱- اصطلاحات سکت، وقف و قطع را تعریف کنید.
- ۲- موارد سکت به روایت حفص از عاصم کدام است؟
- ۳- انواع وقف را بیان کنید و فرق بین وقف تام و کافی و حکم آنها را شرح دهید.
- ۴- ارتباط وقف لازم را با انواع وقف اختیاری بیان کنید.
- ۵- رموز وقف سجاوندی را نام ببرید و مختصراً شرح دهید.
- ۶- حکم تکبیر را بیان کنید. در کدامیک از سور قرآن جایز است؟
- ۷- وجه «ممنوع» تلاوت پی‌درپی دو سوره با تکبیر را شرح دهید.
- ۸- سجده واجبۀ تلاوت در کدامیک از سوره‌های قرآن پیش می‌آید و حکم آن چیست؟

باب فرش الحروف

(نحوه قرائت برخی از کلمات قرآن به روایت حفص از عاصم)

«فَرَش» به معنای «بَسَط، پراکندگی» آمده است؛ و «حروف» جمع حرف، در اینجا به معنای قرائت هریک از قرآء است. فرش حروف عبارت است از:

«احکام ویژه برخی از کلمات قرآن در یک قرائت خاص»

«قواعد»ی که ضمن دروس گذشته فراگرفتیم، کلیاتی است از «اصول» قرائت عاصم به روایت حفص، که به صورت قواعد و ضوابط مدون و معین، عرضه می‌شود. لذا به این قواعد، «اصول قرائت» گویند.

برای هریک از ائمه قرائت و راویان آنها، «اصول قرائت» ویژه‌ای، مدون و موجود است (مانند احکام نون ساکنه و تنوین یا احکام مدّ).

اما هریک از قرآء و راویان آنها، همچنین، کلماتی از قرآن را، به صورت «پراکنده» و خارج از ضوابط مشخص و ثابت، متفاوت با بعض دیگر خوانده‌اند. لذا این بخش از قرائت هر قاری یا راوی را، «فرش الحروف» گویند.

هرچند ما در طول مباحث گذشته، به تناسب هر درس، اشاراتی به برخی از این کلمات و نحوه قرائت آنها داشته‌ایم، اما اینک در پایان مباحث کتاب، یک بار دیگر، «فرش الحروف» به روایت حفص از عاصم را به صورت جمع‌بندی همراه با مواردی که تا به حال ذکر نشده است، می‌آوریم.

۱- ءَ اَعْجَمِيُّ

(فصلت - ۴۴) همزهٔ دوم به «تسهیل» خوانده می‌شود.^۱

۲- «الذَّكَرَيْنِ»، «الآن»، «الله»

به دو وجه «الف مدی با مد لازم» و «دو همزهٔ مفتوحه با تسهیل همزهٔ دوم» خوانده می‌شود.^۲

۳- اَلْاَسْمُ

(حجرات - ۱۱) در حالت وصل به کلمهٔ ماقبل، فقط به صورت «بِشَسِّ لِسْمٍ» با کسرهٔ لام و حذف همزهٔ وصل خوانده می‌شود. اما در صورت ابتداء، به دو وجه «اَلِسْمُ» و «لِسْمٍ» قرائت می‌گردد.

دلیل معتقدان به وجه دوم این است که وقتی کلمه با «لام متحرک» آغاز شده است، دیگر نیازی به همزهٔ وصل نیست.^۳

۴- مَجْرِيهَا

(هود - ۴۱) الف مدی پس از راء به «امالهٔ کبری» خوانده می‌شود. طبعاً راء نیز ترقیق می‌گردد.^۴

۵- اَنَا - لَكِنَّا - اَلظُّنُونَا - اَلرُّسُولَا - اَلسَّبِيْلَا - قَوَارِپْرَا - سَلَايِلَا

کلمات فوق در وصل به فتحه و در وقف، به «الف مدی» خوانده می‌شود.^۵ البته آخرین کلمه، یعنی «سَلَايِلَا» (انسان - ۴) دو وجهی است. یعنی علاوه بر وجه مذکور، هنگام وقف، به سکون لام (سَلَايِلْ) نیز خوانده شده است.

۶- اِرْكَبْ مَعَنَا - يَلْهَثْ ذَلِكَ

اظهار «ب» و «ث» نزد حرف بعدی خود نیز به طریقی از حفص آمده

۱- ر.ک. (رجوع کنید) باب صفات حروف، صفت نبرة

۲- ر.ک. درس همزهٔ وصل و نیز باب صفات، صفت نبرة

۳- ر.ک. باب همزهٔ وصل

۴- ر.ک. باب تفخیم و ترقیق، حکم الف مدی

۵- ر.ک. طرق وقف بر آخر کلمه

است. اما ادغام آنها ارجح و معمول است.^۱

۷- يَبْضُطُ - بَضْطَةً

(بقره- ۲۴۵ ، اعراف- ۶۹) هردو با «س» خوانده می‌شوند. هرچند این دو با «ص» نیز خوانده شده‌اند، اما قرائت به «س» ارجح و مشهور است.

۸- الْمُصَيِّرُونَ - بِمُصَيِّرٍ

(طور- ۳۷ ، غاشیه- ۲۲) هردو با «ص» خوانده شده‌اند. هرچند قرائت به «س» نیز وارد شده است، اما ضعیف است.

۹- ضَعْفٍ - ضَعْفًا

(روم- ۵۴) اولی دوبار و دومی یک‌بار در آیه مذکور آمده‌اند. علاوه بر «فتحه» ضاد، حفص، هرسه مورد را با «ضمه» نیز خوانده است. اما «فتحه» در قرائت آن مقدم است.

باید دانست که حفص در ضمه ضاد، از عاصم تبعیت نکرده است؛ بلکه خود چنین خوانده است و از عاصم فقط به فتحه نقل شده است.

۱۰- كَهَيْعَصٍ - حَمِ عَسَقٍ

(مریم- شوری) مد هجاء «عین» در این دو مورد، به طول و توسط و حتی قصر خوانده شده است؛ اما ترجیح با طول است.^۲

۱۱- أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ

(مرسلات- ۲۰) ادغام قاف ساکن در حرف کاف به هر دو وجه «تام» و «ناقص» جایز است. اما وجه ادغام تام، رجحان دارد.^۳

۱۲- لَا تَأْمِنَّا

(یوسف- ۱۱) نون مشدد به «اشمام» خوانده شده است. یعنی هنگام تلفظ

۱- ر.ک. باب ادغام (متجانسین).

۲- ر.ک. باب مد و قصر (مدّ لین).

۳- ر.ک. باب ادغام (متقاربین).

آن باید لبها جمع شده و حالت «ضمّه» را نشان دهد؛ چرا که اصل آن «لَا تَأْمَنُنَا» بوده است.^۱

۱۳- یس * وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ - ن * وَالْقَلَمِ

نون ساکنه واقع در هجاء حرف مقطعه، در صورت وصل، نزد «و» اظهار می گردد.

۱۴- أَرْجِهْ - فَالِقَهُ

(اعراف - ۱۱۱ و شعراء - ۳۶) - (نمل - ۲۸) در هر دو، هاء ضمیر به سکون خوانده شده است.

۱۵- يَرْضَهُ لَكُمْ

(زمر - ۷) هاء ضمیر بلا اشباع خوانده می شود.

۱۶- فِيهِ مُهَانًا

(فرقان - ۶۹) هاء ضمیر اشباع می شود.

۱۷- وَيَتَّقِهِ

(نور - ۵۲) حفص به سکون قاف و عدم اشباع هاء ضمیر خوانده است.

۱۸- اٰتِيْنِي

(نمل - ۳۶) در وصل، به فتحه یاء و در وقف به دو وجه «اثبات یاء»

(اٰتِيْنِي) و «حذف» آن (اٰتِيْنِ) قرائت می شود.

۱۹- موارد سکت واجب

به «طریقی» از حفص که بر طبق آن مد منفصل به «قصر» آمده است این موارد چهارگانه نیز به عدم سکت خوانده شده است. اما «طریق سکت» مشهورتر و متداولتر است. دو مورد سکت جایز نیز عبارت است از: سکت بیز «انفال و توبه» و سکت بین دو «هاء» در «مَالِيَهُ هَلَكَ» (در وجه اظهار آن)^۲

۱- ر.ک. باب طرق وقف بر آخر کلمات.

۲- ر.ک. باب وقف و ابتداء (موارد سکت).

در پایان، پس از حمد و شکر بی‌پایان به درگاه حضرت احدیت، سر بر
آستان ربوبیش نهاده و از او مسألت داریم:
« بارالها! قرائت آیات روح‌بخش قرآن را به کام ما شیرین گردان و در
قیام بدان ما را نشاط بخش. از ره مداومت بر تلاوت و حسن برداشت از
مفاهیم آن، دلهای ما را از مواعید آن ترسان ساز و توفیق عمل به اوامر آن
را در شب و روز، به ما عطا فرما!
بارخدایا! قرآن را برای ما «سرپرستی» ساز که از لغزشمان باز دارد و
«مددکاری» که ما را به کار شایسته بگیرد و «رهنمایی» که از انحراف و
کجی به راستی کشاند؛ تا آن که ما را به برترین آرمان‌ها برساند.»^۱

وَ اٰخِرُ دَعْوَانَا اِنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دومین ویرایش «حلیة القرآن سطح ۲»

بهار ۱۳۸۴

۱- بخشی از دعای حضرت امام صادق علیه‌السلام در هنگام تلاوت قرآن